

جلد ۲۷

۲۸

jabir.abbas@yahoo.com

سید احمد رضا
مجلد اول
۱۰۷۵۲
۱۰۷۵۲
۱۰۷۵۲

۱۰۷۵۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: مجموعه در احکام

مؤلف:

مترجم:

شماره قفسه: ۱۰۷۵۲

شماره ثبت کتاب: ۹۱۱۹۸

جمهوری اسلامی ایران

سید احمد رضا
مجلد اول
۱۰۷۵۲
۱۰۷۵۲
۱۰۷۵۲

۱۰۷۵۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: مجموعه در احکام

مؤلف:

مترجم:

شماره قفسه: ۱۰۷۵۲

شماره ثبت کتاب: ۹۱۱۹۸

جمهوری اسلامی ایران

سید الغرار رحم
سید

ΔΧΤΠ ۵۴۵۵-۵۴۵۴
۵۴۵۴-۵۴۵۵ ۵۴۵۴-۵۴۵۵

۵۴۵۴-۵۴۵۵

۱

۱

۸

۸

۳

۳

۶

۸

۷

۶

۱۰

۱۱

۸۱

۸۱

۳۱

۹۱

۶۱

۸۱

۷۱

۶۱

۰۸

۱۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعه در احسیر

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۵۶۵۲



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۱۱۹۸

५

العصا من طلع الزهر العاصي
زاده ستم مغفام را بگفت و او را گفت بنده داد فقطیر کرده آن مظهر البیت
الکعبه دیده داده فقطیر کرده و بعد از این در هر روز غرق از آب شستاید و غرض از این
افسار نه آید و آب از حقش نماند و دهان او را که از این

[illegible][illegible]
$$\begin{array}{r} 18982 \\ \hline 9119 \end{array}$$


۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

[illegible][illegible]

[illegible]

غلبه مدب بود و باشد و با رحمت آن ریح کشید و طعم مرغان بلا باشد و ناست
 شر من از خود ام این ریح و دیدم این بخیتی زربان شمر بود کید مان و نیر
 کرد و من مدب تحصیل این علم راه ملی از طالب و جعفر و شکر و مقصدی از تقاضا
 بر این صبر لاجل یکشت با از راهی ریح و قول خوانان روح در نظم مساوی بود و که
 بواسطه تحقیق یکی با تدقیق علمی حل غلب و آرام انسان میشد که با عظام و رسم
 نیم قشعر میوزید و آنکه دماغ احباب عجمه تپش خات نیم پیشیند این
 بادهای اشک و اطل رحمت از برای آن کسیر میبومد و چشم امید واری مدد
 حضرت باری از برای محو نصیران آن علم میبشودم این از برای سخن استخلاصی آن
 جلس خود از رطله این التوسران و صدن این کلمه یا مان بشطیر این مظهر و قشعر
 این کلمات بر داشت و خود را مستعدی سخن طلبه این فن ساخت **طالعجم** آنکه
 دوز بند دلبند سعاد قداحت جعفر کرمه صامات متحدی و دیگری مدعو است محمد
 انجلا طالع این فن شریف میباشند خواست که اگر توفیق روزی و تأیید ربانی شامل حال
 آن دو فعال باغ و مال و امانی شودی زعت و پریشان بکدر کمال خوبی و اسالی این رساله
 و مستقیق شوندند از رساله ابرام نامی و اسرار که میهای و المصنوع و زاد الملقین جمیع
 امر در شاه راه و ترقی شان علم و علا کثو و الا قول و عا و طیت ساهو و جمیع قشعرهای
طالعجم آنکه در آصفهان حکمی بود معق و عالی بود مدتی نرسش بر میبند بود شاید
 عالم سرود شخص نیز بر می بود نام همه صاحب کرامات اولیا و وارث از امارات انبیا
 معطی نور ضایع غیبی و جعفر معدن خوات لایستی و جعفر یکی از اصفهان امان مدبر
 و معلمان که با بر مجلس بود آثار و مایه علوم دیگر که در آن وقت این جعفر و صد تحصیل
 این علم بود و تحقیق سالیان فن از حدی میبشود و بعد از رجوع احباب صاحب طبع

[illegible]

عشق و امن مظهر اینست
بیان نمود موده در این
لایله با شواله مراد
ناید کند البت هر نفس
لدا و از فاروق

شی و موازین کمی و کیفی و موازین آتش و ظروفت و الامت و طالعهای این امور را باید بدین
جمله کند که خیال احوالت بلکه هر یک را در جایگاه مستقر مذکور میشود و با خلطها و یقین
و تأخیر پیشرو و بعضی خدایتیب و در طریقه جاده است در آنها و بعضی دیگر و در بعضی
اکثر را یک مختلفه میباشد که مستی بمقام است بدستور دیگر از نفس و روح و جسد و در
اجساد و مدار و قطعه و متصل میزان حد بل و طایان و محدود فکین و بدستور موازین در اجساد
غیبط و متی و ثلث و دماغ و الی القدر و مستی بآزانت و آغایان شقی و بدستور موازین
و از برای تطبیق طریقی شقی از تنکانات و نوربات و ادهان و اندام و میباشد و حاصل از
و نباتات و حیوانات و احوال انسان تمام آنچه در کتب مفسره است منحصراً در یکی از آنها و میباشد
اینها است و السلام و کلامه در بعضی از این مقام **مقدمه است که** اعالم مذکور باز در دست و نشان
الله تعالی می آید تا شرح خواهد شد بلکه از شرح از برای است که مذکور میشود و نشان
رنگ و تدبیر بسیار است و مطلقاً در هیچ گفته اند و خدا را اینها را لای احدی ندانند و کلام
مذکور اند و در کتب امور ایشان احوال در صورتی تصانیل و در نشان خاص است و از کلام ایشان
ظاهر نشان می آید اما بحسب مایل منتهای نیست و ظهور تراض بحسب احوال غیر از این
و مطالب باید از شرح این خاص مایل باشد چنانچه در شرح مذکور است در نشان خاص است و در
شرح بدان وحدت موضوع و حول مکان و وحدت شرط و افاضه از برای قیاس و غرض
در این زمان **مقدمه است که** اینها مطلقاً باید که خلاف در بیان می آید کلام ایشان در عالم حقیقت
و در محسوسات خلاف نیست اما تا آنکه باید که آنها را خلاف کرده اند و زلفات عقلی باید که
نموده اند تا آنکه احوال از هم آنها را خردند و تراشید و نمایند و عالم از حقیقت آنها مطلع شدن
مطلب خواندند و شاء الله برسد **مطلب و می** در بیان اینها که در بعضی گفته اند که بعضی
طالب میشود و غیر طریقی و در جای دیگر گفته است که از کتب نقل اینها را الی القدر و بعضی ها

نموده اند زیرا که غایت ذوق قوه اسفند است بدلیل آنکه از کدم بزرگند و نزدیک و از انسان بزرگ
 نزدیک و ازین دلیل ظاهر میشود بطلان مذکور مذهب بعضی که هیچ موالید عالم را ماده آکی می دانند
 آنکه حالت گرد جمع موالید با وجود اختلاف صورت نوعی قوه اسفند آکی نیست موجود
 باشد پس آنکه اسفند قوه در نوع واحد از موالید خواهد بود و آن نوع معدولت را غیر محبت
 باید از تولید بدین نشود و از غیر معدن محالست که معدن متولد شود و آن در واقع کران اثر
 در موالید قوه بوده باشد باطل است چون در محراب اند و از برای هر معانی بسیار دیگر است که آنرا
 مذکور خواهد شد و بدانکه موالید عالم طبیعت را یکند از عناصر بر بعضی که لایق و منزه از
 آن مولود بوده باشد مثلاً لایق بحال نافع بن حیث اکثر مینا است که جزء مانی در آن غالب بوده
 و لایق بحال کبریت من حیث اکثر کبریت است که جزء نادی در موالید بوده باشد و الا آن یک نافع
 یک کبریت نخواهد بود پس اگر در چنین ترکیب است که خلقت یا مبادیان مرتبی دیگر از اجزا
 آن مولود شدن است آن مولود ظاهر است و پاکیزه و بلوغش و الا فلا هیچ پس اگر در چنین ترکیب
 عناصر آن مولود یا مبادیان بسبب دیگر بعضی در دیگر عناصر بر وجود در آن مولود که
 بحال آن مولود است از اجزا و احال آن مولود نشود معدولت و الا فلا میشود که سبب خراج
 از اعتدال نقصان یکی از عناصر موجوده در آن مولود بوده باشد که لا محقق **بدانکه** خراج از
 کاهي بمدی می رسد که صورت آن مولود را بالمره فاسد میکند چنانچه در اراضی مختلفه اساقی
 مشاهده است بعد از غیبیدن مقدّمات مذکور میشود که باعث عدم ظهور غایت آنرا آکی
 در ماده آکی این دو نقص و عیبت است که مذکور شد **اول** عدم تمایز آن از دیگر اجزا
 مشاهده آن که در معدن با او مزج و مخلوط شد و در نتیجه دیگر در معدن هیچ داخل
 که در غیر مثال از خود نتواند نموده بخلاف حیوان و نبات که در قوه داخله ایشان هرگاه غریزی
 برایشان وارد شود از خود دفع میکند و **دوم** عدم اعتدال مزاج آن موجب ترکیب عناصر آن نافع

متر

تصلی که لایق بحال ظهور آنرا آکی است افضل از لایق هر چند در بعضی از مواضع حال متعین
 بصفت اعتدال بوده باشد اما اعتدال از لایق بحال غایت آکی نیست پس این طایفه از مزاج
 این دو عیبت تفصیل عناصر ماده آکی بخود و هر یک را جدا که از آنرا واضح و آنرا ناس که
 عبارت از کجاست غیر شامل بوده باشد یا که ظاهر گردانند و بعد از ظهور معدن را افکارا
 باید که مجموع ترکیب کرده اند بعضی که لایق بحال ظهور آنرا آکی بوده باشد افضل بر بعضی از آن که
 عبارت از تفصیل نظیر ترکیب غیر در آن ماده آکی است بالواقع و بعضی بود بالفعول ظاهر است
و بدانکه تفصیل از اثنی است و اثنی دو قسم است **اول** اثنی عینی خارجی و این اثنی بدون
 تفصیل عناصر ماده آکی نمیتواند نمود و **دوم** اثنی لیبی و آن عبارت از اجزاء نایم و سینه
 حاکم که محسب مزاج خرماری را افکارا غالب بوده باشد مثل ملاح شد و این اثنی باقی
 اثنی **اول** باعث تقریر اجزاء ماده آکی میشود شدن شرط آنکه بعضی از اجزاء احداث رکوب
 یعنی بلکی در او فاسد که لایق بالفعول که این اثنی با وجود عدم بلوغش
 در غیر خواهد بود مثلاً اگر نمک را بعد از سخن یا سایر عصبی بگذرانند در آن عضو
 نمک است **ثانی** آنرا با سایر مزج نموده بخوبی که از آن نمک در آن مخل شدن و بعد بعضی ملاح
 نماید اگر سخن است نمک در آن عضو ظاهر میشود پس باید از برای تفصیل عناصر ماده آکی باید
 ای حاکم تفصیل نموده که این اثر بر آن مترشح شود و در موالید با اینها فاسد که آکی افضل
 موجود نیست هیچ یون الهی حاکم که باعث تقریر عناصر ماده آکی بوده باشد بالفعول
 نیست اما در واقع که بالقوه این اثر را بر او بوده باشد در موالید محقق و موجود است و سبب
 تدلیس بر موالید و احوال میشد این اثر بالقوه گردد و بختیست بالفعول و ظاهر میشود و این
 این اب حاکم امتیاز علی مایل و آن در واقع که این اثر در موالید قوه است ماده
 متفاسد کننده اند و مذکور شد که ماده متفاسی را باید بعضی از اجزاء صاحب بلت و

ساخت تا آنکه نفوذ عناصر ماده که بر آن نمود و در طلب ماده متعارف بدو قسم مشهور است
اول آنکه اجزای قدر غالب داخل نمایند تا آنکه اجزاء ماده و ناریه ماده متغایر و طلال
 ایشان را که با ماده و صفت نماید بعد از آن از آن است نفوذ عناصر ماده که اگر غلبه
 علیها است در حل کبریت که آب را بر وی اهلک و هلاکت تا آنکه آن آب بجهت اجزاء
 این دو ماده و صفت شد ازین آب حل کبریت و زینب پس بعد از آن قسم مفید علت
 اجزاء صفا ماده و متغایر و صفتها داخل میشوند و با آن جهت آب صاحب
 میگرد و دلیل بر اینست که هرگاه باطن یا آفتاب آن اجزاء از اجزاء جدا کنند آن اجزاء
 بتیغها در جهت غلبه باقی میماند و هرگاه ازین آب نفوذ عناصر ماده که غلبه
 اجزاء ماده و متغایر کرد و آنست تا اجزاء عناصر ماده که بر آن نمود و در طلب
 کردن آنها حالت و در وقت ترکیب عناصر ماده که بر آن نمود و در طلب
 بایکدی که بجهت آنکه اجزاء ماده متغایر نسبت با اجزاء ماده که بر آن نمود و در طلب
 بالطبع و التوجه و در اینست که اجزاء عناصر ماده که بر آن نمود و در طلب
 که خارج ظهور صفت کبریت بودند و هنوز اجزای آن اجزاء نشده و چون در اینست که اجزای
 کبریت نمودن از قبل دور است پس این نوع در طلب مفید علت و با این مزاج و در آنکه
 حل و تقطیر تفصیل عناصر ماده متغایر نموده با این طریق که در او درج ماده و قطره
 و درج شیشه است که استخوان مذکور است طریق نفوذ و در تقطیر مزاج و اینق بر او
 کرده میشود و اینق نیز شیشه است که از اینست که در آنکه در وی درجه است که بر دهن فرغ از آن
 نصب نموده و در آنش در جهت فرغ از شیشه دوازده که در فرغ است هر خیزی از او قابل
 انفصال اجزاء او که اجزای آن را که جزء غالب بوده باشد از اجزاء دیگر باشد هرگاه این
 التار از جدا میشود و به جهت غلبه و میباید چون متغایر عناصر سطح مقطر اینق نمید

مجموعه

مجموعه شد پس بقیه نموده در این طریق جمع شده ازین طریق مقطر میشود و دهن شیشه دیگر
 بدین میزان وصل میکنند از برای آنکه این مقطر در آن شیشه جمع شود و این شیشه را قابل
 نماید اند و بدین مقطر اجزاء منفصله مذکور که در آنش نیز اجزاء نموده است نسبت به این
 شدت آتش مستحیل بجا میآید و چون سطح مقطر اینق میرسد بخیر و در وقت
 اینق تا آنکه شیشه آب شد ازین میزان مقطر میشوند این است طریق تقطیر و السلام پس
 هرگاه ماده متغایر را در فرغ گذاردند و باقی بلام ازاله او را از جدا نموده بعد از آن او را
 از جدا میکنند که در وقت سفید محسوس ظاهر و سرخ محسوس بعد از آن او را از جدا میکنند
 میکنند که شیشه را در بسیار سفید و از برای آن در جهت ازاله باقی میماند سیاه رنگ و سفید
 از اجزاء ارضی که سختی است بدخان از آنست که قطره را بر اجزای آن است که سختی
 از آنش و طریق تفصیل است که در جهت ظرفی بقدر و آنکه متعین نموده طعام کرد از این
 شد بد سوخته باشد که از این ملک کوبیده و فرغ شود و آنکه محلول شد بعد از آنکه در
 مذکور یعنی نموده و بر وی بر وی انظار گذاردند آتش در این نظر کنند شیشه را که در آن
 ملحوت نباشد و آنرا است که سفید شود پس با وجود دهن ملحوت و عدم عصبان اجزاء لطیفه
 ارضی که آن از سفید آتش التی از آتش اجزاء لطیفه ارضی شده و در آن سفید میماند و در فرغ
 آن سرپوش سفید میماند و آن ظرف را قابل و آن سرپوش را بکف میماند و اگر بخواهند
 کبریت را سفید کنند باید ازاله با یکدیگر صاحب رفت بوده باشد بخیر و در جهت کبریت
 موجود است در مقطر ملک و در اینست که در آنکه غود و در آنکه یکدیگر ازاله با یکدیگر صاحب رفت
 باشند و اگر در فرغ میماند و اگر باشد که باطل است بجهت اینست که سفید را بر تقطیر اجزای
 مزاج و هر یک جهت آنکه هر مقطر را بر سفید است و در مقطر مقطر بدینست که با سفید
 نیست و با تقطیر سفید است پس این سیاه رنگ از آتش شدید سفید میکند تا آنکه

برین

لحمه بنی بر شمشاد

[illegible]

مفتاح قول الزمانه الى السكندر

Handwritten manuscript page from the "Mushaf al-Furqan" (Quran). The text is written in Arabic script, likely in Maghrebi or Andalusian style. A large red watermark, possibly reading "مكتبة" (Library), is visible across the center. The parchment shows signs of age and wear.

بآحاد متقاضی مطلقیت بجهت انگریز بلاین در مقام و در اکثر هر دو مفید است و بعضی
گفته اند که هر دو باید بواسطه متقاضی خارجی غریب مابین هر دو و متقاضی مابین غریب
نیست و اینها ضمن بطریق بیغ مشهود اول طریق نهش **دوم** بطریق تحقیق انگریز
نهش برینچید و حرارت **و** **ثالث** اگر متقاضی مابین غریب مفید است یعنی شرط اگر در محل
شود و خارج نشود و در ماده **الکیر** ماده متقاضی باید مثل حلول آله و قفل و ملک و غیره در
لحاظ احوال و متقاضی مابین غریب مفید نیست یعنی شرط اگر داخل شود و احوال مطلوبه از آن
ظاهر شود پس خارج شود یعنی که از این نماید زیرا که اگر متقاضی در ماده **الکیر** یا در ماده متقاضی
باید داخل احوال و متقاضی **انقاده** عناصر افاضات و باینجهت مستثنی شده است این متقاضی و احوال خارج
و متقاضی مابین غریب و بعضی این متقاضی را با احوال نماید از جهت آنکه بعد از دخول بر ماده متقاضی
و بر ماده **الکیر** حالت که از انقباض برود و در **الکیر** در احوال نماید و این بعضی با بعضی ملایم ذکر آنرا
متقاضی داخل خارج و متقاضی مابین غریب گفته اند و شرط پیدا کنند که باید بعد از داخل احوال بود
منافات دارد و نوع این منافات در شرح بعد گویم پس باختلاف شرط متقاضی این نوع
تناقض شد **و** **ثانی** اگر متقاضی غریب مابین مفید است یعنی شرط اگر در جهت شدت حرارت
و بکس مفید است بجهت انگریز بلکه ضدکی از شرح عناصر ماده **الکیر** و در ماده متقاضی است و اگر در
متقاضی یعنی باشد که در وقت ذاتی عناصر ماده گوید و متقاضی را از این نماید باعث علم
الحام و اوصاف آنها مشهود بجهت **الانوار** اوصاف و زمان بیغ و بولیت و متقاضی این نوع
مفید است یعنی شرط که این طریق نباشد پس این اختلاف شرط بیغ تناقض شد و باینجهت
که این متقاضی را متقاضی غریب و قول و بندها بجهت انگریز در بندها متقاضی یعنی الحام
را در محل متقاضی و در آن ذکر باعث الحام و انقاده عناصر ماده **الکیر** میگویند و در مورد این
این اثر نیست بلکه در ماده متقاضی ماده ای که پیش منوی باشد باعث عدم الحام است و بیغ

مفتاح دخل خواجه

مفتاح عباد عزير

درخواست فساد

٢١

5.

در پاسداری نوشتار حسنیه
۱۱۲۳

نایده از لغو از این آن طاریا من بوده باشد یا باو مانع **بلکه** بعد از خبر که آن دهر از
 مذکور این آن قسم فیه میشود **اول** این کیفیت و آن اینست که باقی تقسیم خبر
 شدید باشد چیزی از یک کلا او کثیر است و شود **و** این مستطاب و این است که
 باقی تقسیم بعضی از وی مستند شود و بعضی نشود **سیم** این کیفیت و آن اینست
 که مجموع آن باقی تقسیم مستند شود و قسم اخیر از وجود ندارد بجهت آنکه در این خبر
 از آن خبر نیست و الا **بخبر** دو بیان طایفه را که مستند را از این مستطاب این
 لطیف و الثانی نایب الذا و در نتیجه آن از آن جهت است که چون از این فصل است
 اگر از آن بعد دیگر تصعید کنند جمیع آن مستند می شود پس معنی این لطیف خواهد بود
 انما یغنی عن ان یجته عا ورت اوست باقی شدید و لبس و رت از آن خبر است
 اکلا پس این خبر خواهد بود **مثلا** مذکور یعنی آب و هوای آن و خواص و مآد
 موجودند این طایفه فزنی آنها می کشد اما لفظ مذکور خواهد شد از مآد که این
عوض مذکور است و مذکور است که در این خبر را **و** این طایفه آب مآد که را
 مآد اخیر نایب الذا و مذکور شد که در هر لفظ مآد از اطلاق کرده اللفظ بنوع و سایر
 اسامی دیگر از این اطلاق کرده الذا و هر مآد که را **کبریت** و **عوض** و **بنوع** و **کبریت**
 و در هیچ وضع و کبریت امر نایب الذا **بلکه** در هر لفظ کبریت از این طایفه اطلاق کرده الذا
 اسامی دیگر کبریت را این اطلاق کرده الذا و مآد که را **بنوع** و **بنوع** و **کبریت**
 و کبریت بعضی از این و هر مآد و اصل نایب الذا یعنی این هر مآد لفظ بنوع اطلاق میکند
 باقی اسامی **بنوع** از این اطلاق میکند چون از مآد که لفظ بنوع مطلق اطلاق
 کرده الذا جمیع اسامی دیگر بنوع را این اطلاق میکند اما هر مآد که جمیع اسامی
 و اطلاق میکنند بجهت آنکه لفظ بنوع را هر مآد اطلاق کرده الذا که در هر مآد که

[illegible]

نصب تعم

در شمس و در غنای فضیلت

ص

[illegible]

فضل سیم ۳
در خلجاء

در معنی اصطلاحی
در طلاق بین علمای
در طلاق مانع از حرج

پیش رو

بدان و در قضا این دو برین کلام کار کرا از اثر زمین و خاصیت ابر از ان هرگز نمی آید و در
هر کس این دو برین کلام کار کرا از اثر زمین و خاصیت ابر از ان هرگز نمی آید و در
کسیر انکه الهی و برین غریب و غریب کلام کار کرا از اثر زمین و خاصیت ابر از ان هرگز نمی آید و در
مقدار انکه انهم عبارت از لطیفه های ماری بود تا انکه مقبول الله تعالی شد و درین مذکور از انکه
منازید و برین کلام کار کرا از اثر زمین و خاصیت ابر از ان هرگز نمی آید و در
غریب تا الهی حاصل میشود و بعضی در حصول الهی در دخول نفس از پیر در نشین مذکور
شد که انست اندوخته مذکور از انست و فتنه و قرا کتاب و علی حقیر نیز برین شرط است
و در **انکه** هیچ طریقات مستطرد برین صنعت و الهای قرا این صنعت جمعا حاصل از حرارت
و بیوست نیستند اما با یکدیگر درین دو کیفیت متفاوتند بعضی در حرارت و بعضی در
و بعضی خاص و بعضی انشور که کو اطلال طهارت و بعضی ندارد اما انی لطیفه محبت در بعضی
جمع مایه و طریقات این صنعت و ابر در طبع انست در بعضی شباهت سوریه با انست
مدا **تقدیر** این مقدرات چون حدی که بیان و میر تفسیر مضاعف و برین مذکور در بعضی
حد مضاعف علی انکه هیچ طریقات و الهای قرا این صنعت را برین فایده اند **اول** قرا
از انکش قرا برین **دوم** برود و طریقت مزاج انصاف ابر انشور بود و طریقت
خفته **سیم** برود و طریقت انصاف ابر انشور بود و طریقت
از طریقت طریقت مذکور مضاعف اعظم مایه غریب در مرتبه بود و در بعضی صنعت و طریقت
کسیر با طریقت از انکه انصاف برین صنعت و طریقت و دوست و عاشق مایه کسیر است مضاعف
اعظم برین صنعت و طریقت و دوست و عاشق مایه کسیر است مضاعف
انصاف ابر انشور بود و طریقت مزاج انصاف ابر انشور بود و طریقت
خارج میشود و بعضی از ان صورت و غیره انکه در کسیر و خارج از کسیر برین مایه مضاعف
انکه

از این که بعضی ها مانع از این ابداع عیب یافته و آنرا محسبها و از این صفت انصاف است
 از آنکه از این صفت و عیب خواریان را که این صفت من غیره را قبول ندارند بلکه
 سعی دارند عیب غریب مقلدان را که ذکر خواهد شد افتاد برین موضع عیب را که **عیب**
 است که از ماده او که عیب غریب مذکور را اینجا عیب استخراج می نمایند و بعد از تعریف به همین
 چهار عیب ایزان مناسب و مورد کسر بلکه ترکیب مفید و پاک مبتنی بر مشروطیت
 سخن از طرف دیگر بجای عیب عیبی علی حده از این که پاک نیست است نوعی ندارد
 جمع می نماید و از این عقاید مختلفه را نوع یک ریخته میشود و بر این چهار عیب که
 و من غیره از این احوال را که این صفت من غیره عیبی چنانچه ضرر از ناخیزان است و
 احتیاج ندارد به همین احوال بر ضرر از ناخیزان است و احتیاج به ضرر از ناخیزان
 طریقی دیگر که در نفس و غیره است این پنج عیب و عیب را **عیب** که در نفس از این احوال
 مذکور است بجهت شایسته آن را با این احوال و عیب است از این احوال و عیب است
عیب که در نفس است که در نفس است که در نفس است که در نفس است که در نفس است
 این معنی است که در نفس است که در نفس است که در نفس است که در نفس است که در نفس است
 برین معنی است که در نفس است که در نفس است که در نفس است که در نفس است که در نفس است
 و عیب از نفس و عیب است که در نفس است که در نفس است که در نفس است که در نفس است
 که در نفس است که در نفس است که در نفس است که در نفس است که در نفس است که در نفس است
 است از این احوال و عیب است که در نفس است که در نفس است که در نفس است که در نفس است
 سالها را با این عیب است که در نفس است که در نفس است که در نفس است که در نفس است
 ظاهر میشود و است که از این احوال و عیب است که در نفس است که در نفس است که در نفس است
 باین دلیل است که در نفس است که در نفس است که در نفس است که در نفس است که در نفس است

في تسمية الباب الأعظم بالجوي

ملان

في تسمية الباب الأعظم بالبحر

[illegible]

ملک

[illegible]

در حقیقت ماء الهی

۷۳

ماده الکیمیائی

[illegible]

~~در خلد العلماء~~
تدوین

ابن قراح

٢٧

~~باب حائز~~

نوشاد رحیمی

درماتو حیات

در فاء مثلث

نقطه و تعیین آن

10

خلاصة على مفتاح اعظم وقل حكام

انها ليا رسل است بجزا كثر في هذا القيد من الزايفات اصطلاحا في انما هو متروك
خلاصه عمل متنازع اعطى رجل حكما المست كقول وصفه بان متصل ما كذا المود كذا المود
فراج اول و متنازع بان عرب سكونه يضاف فعل راجين متنازع بان عرب سكونه بعد
باید بواسطه ما فخر اول استقل ما فراج نافع خود تا متنازع بان عمل شاد و بعد از آن
فراج ثانی باید استقل کبریت و نیز غریب مائة کبریت خود تا الم دخل و ما و متنازع بود
شود کلا تا صیقل راجینه فراج سکینه و بعد بواسطه لک کما و فراج ثالث باید
استقل کما و فراج رابع انما و کبریدید نمود تا الم متنازع استقل اعطاء راجیه بود
شود بعد باید بواسطه لک فراج رابع از این مائة کبرید باید استقل رقیق عرب و رقیق
شتر خود و این کما صحت سفید نمود و باقی کار از این نظیر نمود و بعد باید الم کبر
کبر خود و کبر خود بر عبارت انما لک کشت الم متنازع علی رقیق است و باید صیقل
عرب حل شود بد و معنی محض تا الم کبرید مائة و متنازع ما این کار رقیق است من غیر خود
حکما و انما بد و معنی تا الم انما تصعدا بتر معنی اول و این را اول خود چنانچه کشته است
انکه باید راجد مائة کبریا راجد اول کبرین با برود علی صلات کبرین من غیر خود
ملک است و درین مقام نقل سکینه ان التواء و نقله و من التواء السکینه التواء
من التواء کینه التواء و من من اصطلا ذوق کینه و من نقل است کلا راجل تمام جماعه
کبریا و این از این تمامه کبرید و بعد بواسطه نقل اول و بعد از آنکه باید بنویسند
کبریا و بعد بنویسند اصل خلد باید جماعه متصل کبرین عرب و دخل کبرید و او را الم کبر
ما باین خصوص کسقی است و بنویسند اصلا ما را تا الم است و سفید ان نیست و در این
انما مائة کبریا استقل نمود و حل در بعضی معنی استقل است این صلات کبرین من
دخل حل شد است و التام است خلاصه کلام انما لک باب متنازع کما و فراج

الرصد على البر من اوله الى اخره

اول
اول

[illegible]

21.

وحدی محمد بن عبد الوہاب

مصداق این را اول و ثانی
نامیده اند و شرح

انفا

[illegible]

سید

یفتاح است که در جمیع حال حاضر و غایب
در فرمایان یحیی و مریم

۵۵۵

افشار و اقبال بسیار در باب مقاصد هست که افشار الله تعالی در باب شهادت می گوید و بهر
 پاره یکی که آنم از این ستر بر این طریق باشد که خود هیچ بدشمارا از این اشیاء که در
 واقعا و بتوابعین نیز ممکن که بدین تدبیر نشانی این مسائل بدست یافت سالها بدین
 وسعت انتقال دهم و حدس طالب بدست ایشان اندک و تا مثل نمود تا آنکه حقیقت این
 مسائل بعید ذلک نقل از ایشان به من شد و بعضی علی بن عقیق و بعضی علی بن ابی حمزه
 الطاهری **صلی الله علیه و آله** در باب افاضت کبر و درین فصل شش مرتبه است و بدین
 این ظاهر از دوازده باب الفتح که عبارت از مائة و کایم بوده باشد بواسطه هر یک از این
 عصری چنانچه گذشت جامع هر یک استخراج کرده اند و در باب الفتح از این شش باب
 مابعدی می نموده اند و در آنجا کرده اند که این اشیاء تفصیل عناصر مائة و کایم نموده اند
 و حال آنکه این نیست بلکه احصاء اربعه ستمه در باب تعلیم حسنی در یک از این اشیاء
 لکن هر یک بحسب شرح یا صورت یا رنگ یا غیر اینها سه یا بیشتر از این اشیاء
 اربعه ستمه را بدین سلسله می کشد اندام آن عصر و آنها را بعد از تعلیم هر یک در آن
 طریق که افشار الله تعالی به این محال است با فصل را در آنها معرفی داشت و در این استخراج
 عناصر را مائة و کایم تفصیل و خلاصه آنها را باید که ترکیب نام نهاده اند و جمیع این
 گذشت پس این طایفه تفصیل عناصر را بطریق مختلفه کرده اند و این ترکیب را نیز بعد
 از تعلیم آنها شش می نمود و بدین اشیاء آنها استخراج و مؤثر آن خلاف در وقت و بعد
 زمانه تدبیر و تفاوت در وقت و ضعف الیه است در حق هر یک طرح جمیع انانی که
 بوجهی از اصول و بدین اشیاء در مائة و کایم در جمیع دور از این فضا و احوال
 پس تمام الیه را و اختلاف طریق تدبیر **هشت قسم** در حق می است و پس است و پس است
 آنها نیست **اول** از علم و **دوم** از کبر **سوم** از استخراج و **چهارم** از کبر و غیر این اشیاء می نماید

در انکه تفصیل عنایط و مصلحت

馬

سرع حرکت و نفوذ آنها در غیر احوال حاضر درین طرح مثل شراف و قوت حواس است
نسبت با یکدیگر و این که در این احوال و باقی احوالات نام نهاده اند و در بعضی
دلیل است که گفته اند درین قسم روح و نفس و جسد لطیف یعنی آراء مستعد و
شفیع یعنی امر غیر قابل برای تصدیق و بعبارت دیگر اوهو و اانش و این و بیا
دیگر بزیق و بکمیت و در زمین و ذهب و بعبارت دیگر با قرام و در پیش و در عقب
عرب و مغنیب ازین جهت و در احوال مستخرج میشوند و با یکدیگر اعتبار استخراج
مرا یکدیگر و در بعضی از کتب هم واحد استخراج شده اند درین ترکیب احوال آنها درین
کمال است مثل احوال روح و نفس و جسد چون و هر کس که گفت اندیشه او کامل باشد
طرح او بسیار و قوت او بسیار است چنانچه در عبارت حاکم است که درین خلاف اکثر کتب
که روح و نفس و جسد آنها از خارج آورده اند اندیشه بسیار با یکدیگر مزج و عقد
مینمایند و درین نیست که گفتا و اشیاء آنها از غل احوال اشیاء و متعاشات و غیره
مستخرج از اجزای احد نیست و بیا برین وجه تسمیه برین طریقه و در اختلاف احوال
براینه است اما با اعتقاد حقیر بلکه با اعتقاد جمیع اهل طایفه با وجود اکثر ارباب نیست
بلکه اشرف از جمیع ارباب است و حق و حق او از دیگر ارباب است و احوال است
که عجیب طرح اندک از آنها که باشد بقلیل بقیه برین طرح او اوصاف متضاده
از دیگر ارباب که بر او نه میشود و التماس **دلیل** که ارباب بر این غیر از جاده مطلقا
سازنی نمیشود و نتیجتا بقیه پسندند که احوال را بر این وجه و تصرف بر مناسبتند یعنی
بعضی ارباب را طبع ششیر کردند با کما مستحق و احوال ایشان حالت **مقدور** است
الکر که جو ماده که بود در جمیع طرق غایب میزور است و درین ماده که احوال
کرد عالم که برین موجود شود **دلیل** که در بعضی از این طریقه غایب چنانچه مذکور خواهد

در احصا

[illegible][illegible]

~~در توحید حائده~~

تفہیم

٣٤

تفصیل داده که بعضی بر این طریق کرده اند و بدینست که اگر با هم بسیار و دیگر تفصیل کرده اند
و بعضی آنها را در شواهد مذکور است اما نظیر بر این امره مذکور است قطعی است و در معقوله
عمر معطر را از شیر و حقیقی قطعه که آن را **نظیر** یا **نظیر** است که هر یک از آن را که
دور از ده و در قطر می نمایند و در هر جوجه از آن که در آن کبریا در قطر معطر می نمایند
از اعداد و در آن است که در قطر معطر می کنند بعد از طرح و شش و در آن سالی تا طایفه
قطعی می شود و بعضی نظیر بر این است که نظیر را به پنج نوع که عبارت است از از او را می نامند قطعی
و قبلی از او و در قطر قرار می نامند که از قبلی از آن است که در قطر قرار می نامند که از قبلی
که معطی است و قطعی می نامند و بعضی از این است که از قبلی از آن است که در قطر قرار می نامند که از قبلی
از او را می نامند و **نظیر** است که عبارت است از از او را می نامند که از قبلی از آن است که در قطر قرار می نامند که از قبلی
ناری و بعد که عبارت است از از او را می نامند که از قبلی از آن است که در قطر قرار می نامند که از قبلی
مضاحبت و خفیه است که در قطر قرار می نامند که از قبلی از آن است که در قطر قرار می نامند که از قبلی
از آن را می نامند که از قبلی از آن است که در قطر قرار می نامند که از قبلی از آن است که در قطر قرار می نامند که از قبلی
اثنی عشر از این آنها باشند و در قطر قرار می نامند که از قبلی از آن است که در قطر قرار می نامند که از قبلی
می نامند که از قبلی از آن است که در قطر قرار می نامند که از قبلی از آن است که در قطر قرار می نامند که از قبلی
کنند و در قطر معطر می نمایند و در قطر معطر می نمایند و در قطر معطر می نمایند و در قطر معطر می نمایند
بر این که در آن را از ایشان در حدیث خود که از آن است که در قطر قرار می نامند که از قبلی از آن است که در قطر قرار می نامند که از قبلی
و از این آنها می نامند بر پنج حسب نرنگ مثل باغی که از این نظیر می نامند و در قطر معطر می نمایند و در قطر معطر می نمایند
شوند و در آن را می نامند که از قبلی از آن است که در قطر قرار می نامند که از قبلی از آن است که در قطر قرار می نامند که از قبلی
اینها را نیز در مقام تعیین می نامند و در قطر معطر می نمایند و در قطر معطر می نمایند و در قطر معطر می نمایند و در قطر معطر می نمایند
می نامند و از این نظیر را می نامند که از قبلی از آن است که در قطر قرار می نامند که از قبلی از آن است که در قطر قرار می نامند که از قبلی

الحيف

محمّد

موقوفہ دارالعلوم

~~حداد زار~~

دستخط قلع و حلاط

عرب و سترگها میان چند جانچه غرض یاری بری ز مرغ و خفاشان اولاس ماده که برادر طریقی
سابقه یارین اناسی مذکور میباشند و هیچی در طریقی حاده علول آن عیار با در طریقی
باین اسای خویش اندوز عیار برین طریقه غیر از اولای غنا و اکیست **چهارم** عیار
مستدل از اراج مایا بمرارت کسیتی بجدید بدیلاست و وجه تسمیه مذکور باین جهت
که در اصطلاح طایفه اشک فطرحید و ازین طرف اند و در عیار حاده از ذکر و انشی حدیثی که
باقی ما بعد از مستغلت و اخراج آن از نرس و بعضی انفسید اول که اخراج عمده از پنجه
سپاسی بر نکات آن حدیث بدیدان کرده است استعمال میکنند و باین جهت از آن حدیث بدیدان
و بیان که طریقی ماده از پنج طریقی نشه که از شرف و اعلاست و **علی ماده** در چهار مرتبه
اول طبعی **دوم** صنایع **سیم** متوسط بین الطبیعی و الصنایع **چهارم** اصغر و اصغر بدو ماده
ماده غیر از اصغر اعظم و اکراست و مقصود و کلی حشر شرح علی ماده است و انشاء الله تعالی
ازین مقلد نشه خالد که بر خلد شد **طریقی سیم** در بیان علما باقل و آن بان طریقی نشه
تفضل غنا و حشر و تغلیب آنها در اعراض و اکبر و اصغر و تطبیق حقیقی را در حاده آنها دانست
که یکسبند با همی شتی و طریقی فخله که در این از آنها در مرتبه اکیست کامل العیار باشند
در مرتبه ثروت و ضعف و کثرت و طرح علیه و عدم کثرت آن تخلفند اما بدانند از نده
آنها از زبان ندید طریقی از این سابقه یکتر باشد که اگر کسی زبان و سرعت بقیه بر نظر غافل
شغول تدبیر میباشند با وجود آنکه دانش و وزن و طرح علیه طریقی از این اربعه اکثر است
وزن باقل از نرس و عقل و دلیست بدانکه صاحب باقل از دوسر و سرحض و حشر
متصور است و از ماده که بر غیا و مدثر و اموج بدینوش **طریقی چهارم** در بیان ترایا که
بای اعلا ترایا یکسبند که اصفا ناقصه را بطور عمده و نه بوی کثرت آنها را در غایت
طرح میکنند و ملو از تقیم آنها الت که آنها را بتدبیر از ندر صاحب طریقی کنند و

سوق غرب

حسن جدید

قل

تاکید



کندشت **و بدانکه** این عمل بدون وجود طلا و نقره مقصور بر نیست البته باید یکم و از آنرا اندک
در شش طلا و در شش نقره باشد بجهت آنکه در طلا و نقره در هر قسم از عمل طلا و نقره
برای تصدیر و اعالی مسافره و بداند که این طلا و نقره چنانچه از آنرا و از آنرا در هر قسم از عمل
و کثرت آنکه در علم این منقسم بدو قسم میشود اول علم تر الکب و ثانی علم میزان **طریق ششم** در بیان
عمل طلا و نقره بدانکه هرگاه هر یک از این طلا و نقره در عمل خود ناص باشد در هر یک طرح و القاء
میشود که کسب ناص یعنی علیه را بدین کار رساند و آن تدبیر اضافی طلا و نقره است بزرگ
بدانکه خالد بن زید علیه السلام در یکی از خطبای خود در غنای طلا و نقره که در دست او بود
مذکور بود **و بدانکه** این عمل آدای علم و عمل اکبر جلالت و است و نام
آنها را مضافه و متافعه کرده اند و حال آنکه طلا و نقره که در امتحان متابعت زیر
در کبر خلافت حق حیدر ناص بجهت ورود کبر و طلا و نقره شده است ناص العیار و از آن طلا
و نقره که کامل العیار است که با الحاقیه لا با لیکیت طلا و نقره ناص العیار را تمام میکند **خاتمه**
حلالی لاطل احسب را علی القاه جنتی میدهند از برای تلبیس بر کسانی که در فتنه و فتنه
حیدر برفضا خود باقیست **و بدانکه** که طلا و نقره که کامل عیار تمام در بر آید مقصور طلا و نقره ناص
نیست چنانچه این معنی مکرر تکرار شده است **و بدانکه** که ناص طلا و نقره ناص العیار را در
خلق عالم است بجهت آنکه که با طلا و نقره که کامل العیار را بکلی احیاء ناص غلو طاعت است مثلاً
مزیج به طلا و نقره و غلو طهر و س شده است پس هرگاه برین دو حیدر ناص العیار را بکلی
آنها طلا و نقره که کامل العیار را بکلی با غلبه انقلاب تعبد ناص غلو طاعت است مثلاً
پس حیدر برفضا خود باقیست غلو طهر و نقره که نقصان و بجهت نقصان فعل اکبر در دنیا
بجهت آنکه طلا و نقره حقیقی و نقره حقیقی شده اند لکن در طلا و نقره که کامل نیستند اند
و نقصان آنها بجهت استخراج آنها با بقاء و ناص نیست پس درین حکام طلا و نقره که کامل است

مشتق
درین کتاب
و طلا و نقره

در بیان عمل

ع

بیکم و شاکست و مائیک با الحاقیه با آنها مقدر میشود اتحادی تا یکم در هیچ اعضا ناست
میان آنها نمیتواند بود بجهت آنکه مزیجین در حقیقه طلا و نقره اند **بدانکه** شش و یکم از کبر
که از کبریت و زریق و طلا و نقره و زریق و نقره و طلا و نقره و کبریت و زریق و نقره و طلا و نقره
قرار میدهند و زریق را روح و طلا و نقره را حیدر و نقره و طلا و نقره را حیدر و نقره و طلا و نقره
میکند که این ادویه را بخوری میخورد که در حین القاء و طرح از یکدیگر جدا شوند و هیچ
کمال اشکال را دارد اگر طالب تواند آنها را بخورد که مذکور شد میخورد با اتحاد طبیعت حقیقی
و واقعی از نتیجه آن منتفع میشود و الا فلا **بدانکه** عزیز بن طول کلام این مطلب و در آن
اشاء اکبر اعظم تر آنها است از برای طلب بجهت آنکه این طایفه بجهت این اشاء کماله باشد
کرد و بکلی خود از کتب خود مدعی از اعمال اعظم و ذکر میکنند و هنوز از اقامت سناسین فلان
دیگر از عمل جاوه لاشلا ذکر نمایند و علی هذا القیاس و اگر چنانچه در کتاب بلبل را تمام
ذکر کنند مذکور میکنند که این طایفه مذکور شد کدام علت و در کتاب دیگر علی دیگر طریقی
مذکور نمایند و میگویند که این در و در طبیعت بی طالب کمال بخیر از این جمله ۴
برساند چون اعالی الصید لیکر بسیار و فرقی طایفه میخواند و میگوید مثلاً در بعضی میگویند
که اگر آب مضاعف از آنکه اعلی الحارک شرح شود علان بسیار است و میگویند که این مذکور شد
در طریقه جاوه است و در جای دیگر میگویند که آب سرخ از ابلان طریقی باید منقش
و مذکور نمیکند که عمل مذکور در طریقی اعظم و البو و صغر است پس از تاضی اعلام ایشان
مقتضی میشود بخیر عظم **در بیان** عر و ماده و هوی و نقره که طلا و نقره از برای
چنانچه بر طریقی باشد بر معانی بسیار باطلا کرده اند از اینها عر و ماده و هوی و نقره
ماده مفتاحی میداند تفصیل و ماده اکبر و عر و ماده اکبر بعد از تفصیل و عر و
ثالثه طریقی جاوه و بر این تمام التذکر باطلا کرده اند و هیچین در مراتب تدبیر چون کبر یا

در بیان عر و ماده و هوی و نقره

در بیان عر و ماده و هوی و نقره

تو میزد که رفتی و **ثانی** قصص ذکر او رفتی و علی تر یک سال درین دو قسم کرده اند **اول** که در یک سال کثیر
از غیر و بعضی از آن **دوم** که در یک سال کم از غیر یعنی تمام آن بر حسب اوقات از آن است که یک خود
بالمه بد و عذوبه اند و از آن است که بد و مکتوم شرع در میان علی غوده اند پس با طایفه
این طایفه اقسام چهار مرتبه اولی و بنا بر جهت ثانوی شش است و تمام این طایفه کثیر
از غیر و او داده اند و بنا بر جهت اولی که طایفه ایست که عمل مقام در جهت ضرورت و علی از غیر
کرده اند **از آن** **یک** و **محمد** نامیده اند و طایفه دیگر بد و عذوبه از آن یک خود اسقاط نموده اند
و قسم اول بد و مکتوم را که عبارت از تقصیر بد و عذوبه نامیده اند و قسم ثانوی از آن کثیر
از غیر بد و مکتوم گفته اند و اصطلاح مذکور اعظم در حیث است و برخی از این طایفه بد و
بد و مکتوم هر دور از یک خود اسقاط کرده اند و باقی آن بر علی از غیر شرع کرده
پس بنا بر این طایفه اقسام چهار مرتبه اولی بد و بنا بر جهت ثانوی چهار است و
تشیب بد و مکتوم با این اسم است که نظر را آنکه این نیز مثل بد و عذوبه از آن است که ساقط
و عذوبه است و بعضی از او بد و عذوبه است و بد و عذوبه است و ضرورت است که طایفه ایست که
علی از علی از یک و بعد از آن عذوبه است که عذوبه آن که کرده اند از آن است که با این عذوبه
و بعضی بد و عذوبه را بالمه حذف نموده و قسم اول بد و قسم دوم را در آن است که
ذکر نموده از غیر تا آن است که شد اند و طایفه دیگر مکتوم اسقاط کرده اند پس بد و
را حذف و قسم ثانوی از غیر و قسم علی مکتوم را ذکر نموده از آن است که شد اند و از آن است
نام نهاده اند و بعضی عذوبه داده اند که این است که بد و مکتوم بمنزله بد و عذوبه
پس این است که علی از آن است که ترجیح شرع کرده اند که قسم اول از آن یک بوده باشد پس این
ضابطه را با تمام علی بنا بر جهت اولی و بنا بر جهت ثانوی چهار است و این ضابطه
مکتوب است **از آن** درین موضع این طایفه را چند تدبیر و اصل است **اول** حذف بد و

و اما بخند بر می آید بصورتی و رنگی که ظاهر شود که باریک و صورتی سابق بری علی باشد
داشت باشد چنانکه در جمیع لذات را خضوع و خلافت و راجع کشد اند و نشاء با میل
بول و خون و منی و زهره و نطف و سایر اذکار را جمع اند و جمیع انواع نوشادر و امداد و مقدر
و حیوان و نباتی را بر انداخته و متصرف و موی بر انداخته اند و کبریت و زهر و زهره
و سم الفان و زهر قندس و یاقوت و زرد و لعل و در براید و سایر اشیاء را بر بدن
نکشاید خلاصه کلام اکثر جمیع موجودات را بر جان باید اند و پیش و قبول و کافر
را جداست اما میکند و کافر باقی و تقدیر میان آنها اندازند در باب دوم در مورد
خود شدن شاه الله تعالی تمام العزیز بالخیر و الله رب اول در میان علی آباد و غیره
و درین باب سرودها است و یک مقدمه **اول** که باریک است علی از افعال و غیره
از افعال عریضه مثل افعال غیر محبت بر قطع آتش و وصل آنها و استوار و مستقر
آنها با یکدیگر و انواع پیش و معلوم و انداخته علی از افعال عریضه با ساقی خفله
می نماید که اگر اندازد صناعت آنها و از افعال و مقاصد خود دیگران خواند خود را **اول**
بیت که هر صاحب حق جز آن خود را مقسم اقامت خفله و ساقی با ساقی مقاصد و تالیفات
ستود و لذت پس باطله افعال عریضه باشد را بر طبق خفله منت کرده اند و ساقی
بیار از بر آن افعال را داده اند اتفاق علیه جمیع افعال که از او و از افعال اقسام
چهار است و ساقی اقسام را در بیت **اول** و در عذوق یعنی علی ترتیب منافع اقسام
دوم **عذوق** و از افعال و کبریت است که این نیز میگوید **سوم** علی در **چهار** عریضه
خالد و درین معنی از اقسام اند که اقسام را بر مذکور تقسیم تا درین منقسم بهفت قسم
با هر طریقی که عذوق را یک قسم داشته اند و **عذوق** که در **اول** اقسام
دوگانه یعنی **اول** علی و در **دو** و **سوم** علی که در **اول** و **دوم** ساخته اند **اول**

سریان عمل حادہ من اولیٰ

درالوان ترکیب

که طلقاً در آن مرغ مدخل و مخرج وجود نداشته باشد و این فرع نیز اصطلاحاً فرع غیر عیالی
بجهت عدم سفند آن و در انقضای مثل حرارت آفتاب و در او اصطلاحاً عاید به بلاغت استدلال
کذا در جمیع التعلیقات فی جمیع أطراف آن یک نسبت باشد زیرا که حرارت آتش اگر چه جمیع
فرع مساوی باشد حرارت آتش انقضای را نسبت باین فرع حرکت میدهد و عمل فایده میدهد
زیرا که در جمیع شعبه آتش در جمیع ذکر در صورت حاصل شود و بعد از این آتش را در فصل
زیستان مستقر نماید که در کرب در فرع مذکور خشک شود و بخارات آن نیز بخارات عموم
و آنست که در هر روز بخارات از کربان خود بیرون آورده گاه کند و حرکت میدهد که
از کربدانی شنید علامت جفا آتست و الا بزودی در کمال الخيال از آن بجا خواهد
نماید که فرع سرد شود و عمل او را نکند و لهذا القیاس برای آن **فصل الکرب و این عمل**
اصطلاحاً اصطلاحاً نیز مخرج و ترکیب و عقد بزیق در کربیت و عقد بزیق در غیب و افلاک
و جمل و در زیر کرب مدخل نماید **و در فصل تسمیه** فرع مخرج است و ذکر آنست
و وجه تسمیه ذکر ظاهر است و وجه تسمیه عقد بزیق در کربیت مخرج تسمیه ذکر آنست
و تسمیه آنست این بزیق چنانچه گذشت **و وجه تسمیه** در جمل و در اوست **اول الکرب**
و کرب در عمل صیغه مثنوی در بیان رسا و تشویش و از نوا ملوک و مومنان و در آن استیکار
و در این سیکر و در کرب صیغه مثنوی در بیان رسا و تشویش و از نوا ملوک و مومنان و در آن استیکار
در این در جمل و در اوست **و وجه تسمیه** ذکر آنست که در این صیغه از آنست
و خواص که ظاهر میشود زیرا که در تمام از آن بر فرط طرح کنند و آنست از آنست
حلاله اکثریت از این با کربان جمل و در جمل کامل العیال میرسد و چون جمل از آنست
است در عام لطیف و این سواد هم اول الوان مؤثره است در عام تنبلی و سواد مؤثره
بذل کرده اند چون عمل مخرج مؤثر است در عام صنعت و عمل اجزوات و عرش و عرش
بذل کرده اند چون عمل مخرج مؤثر است در عام صنعت و عمل اجزوات و عرش و عرش

کرم مطلقاً

[illegible]

در تصحیح کردن تو

از راه آله علیه السلام این را می یافد باقی مانده باشد قدس انا لی شفیق و بعد از آن در شدت
آنان آله علیه السلام را از کعبه که در صمد میاید و هر چه در دعت آنان باقی باشد مقدس است و باید
بناجی عالم طرح نماید و هیچ ارباب اعمال از برای گرفتن خلاصه وصایای این ربک بود یعنی را تبطیر
بناجی بعضی را تصد حامدا و از برای طرح این فعل نیست بود زیرا که در وجود او قفل است و در قفل
از او که شیت از آنده آن بود و **و ایضا** در و شیخ فاضل از برای دور تر می نمایند و در شیخ
است و آن از راه کرا از این بود که آنرا از راه دیگر مستحق شد است بلیل علیه و **و تفسیر**
و تفسیر الحیر و غیره و این معنیه و **و تفسیر** بلیل علیه آنست که شیت تابع رفته آله العالی شد
و تفسیر رفته و تفسیر جنبی آنست که شیت از راه هدایت دارد و از پیش علمت و چنانچه نوشته اند
سوقی فاست این نوشته در نیز کتابست و شرح انطباق بشواید مذکور است و **و تفسیر**
نیزه الحیر آنست که نظایر آنکه در بعضی را در علم می جویم از این بناید اند و اکلیل مذکور است
آنست پس حیرت الحیر چه بود و **و تفسیر** الحیر آنست که باعث عقده عالم می شود و چنانچه
اندر باعث عقده کتب می کند و **و تفسیر** این معنی آنست که شیت کرده اند حسب بیان
در دعت و مذکر نبات و طفل و بیع و از آن عقده ای و عصب ثانی و مولود و حکما و ناصیه ای
نظیر شبیه اول و شبیه ای و شبیه و دیگر از اکلیل را در حیرت خود بود یعنی از جهت نوشته شده
زیرا که حقیقت از این جهت است و **و تفسیر** الحیر آنست که باعث عقده جدید در دعت و مذکر
آن از جهت کوه در آن عرض می نماید و ذکر آن که تفسیر و شعی است و بنا بر شبیه ثانی
و شبیه حید طفل و مولود و حکما و ناصیه ای الحیر خاص و بنابر این خواهد بود و اکلیل بنابر
غذای لطیف که بخورد اطفا می دهند و **و تفسیر** اکلیل بنابر این مذکور شد نیست و **و تفسیر**
طاسی آن در شواهد معنی مذکور خواهد شد و بعد از این اکلیل علیه و در بعضی اکلیل
نموده معنی آنرا عالم را طاعت کند و آب الحیر از جهت اکلیل بدون آتش بنگارن و حوران است

今

نیز غیر مؤثر اند در اعطای عت این دور را منسوب بکلیک نموده اند **دک** چون اصطافه
از ذکر سواد عملی کنی که سواد اولست اغراض نموده اند سواد دوم در شرح احوال سواد اول
نام نهاده اند و حال آنکه بلا خلاف سواد اول است **وجه** تنبیہ آن مدبر معیشت
مطالعون نسبت برخل دارند **وجه** تنبیہ آن عقیدتی بود در جسد مغنیان کجاست
که این مذکور را مستی مغنیان نموده اند **دک** مدبران اجناس و سواد مگر کعبه کور و
شدن و قعر در کمال سودی او را از ترغیب غیا برآورده با کمال احتیاط را از نوبی انبیا نموده و بر
کربوی آن قائلست **و** **یک** **ثانی** دیگر از جمله سبب غنی شدن ایشان را که بعضی در مساوی و
ذکر است سه قسمت با چهار قسمت باید نمود و هر دو را محیبت و یکشم از آنرا استحقاق
بلغم باریک مذکور ترجیح میکند و در غنی نمودن خود سابق در **الث** مذکور می گذارند و اگر
فعلی درین دفتر اثبات شد از آنرا بوده باشد و ضرر ندارد آنکه درین دفتر هیچ زمان
الث قول از زمان آنرا بوده باشد مگر خشت عیش و مثل اول و کعبه فعلی از جهت درد
باقی میماند و از بدسوسر سابق نیز از آنرا اذیت برآورده با کمال احتیاط از آنرا
آن نیز که درین دفتر آمده آن نشده تر است و با یکشم دیگر از اقسام تالیف را بر سر شکت
نویسند نموده **و** **ثانی** و **ثالث** را علی سبب آنکه اقسام شکت را بر سر شکت تالیف را بر سر
یا چهار دفتر از ترجیح نماید و در دفتر آخر که عملی حق و شش شش اسمی را بر سر
دک درین حال که مذکور شد مطلقا احتیاج به تقیید بر کتب متبیین بلکه مقصد کلی درین عمل اخلاقی
و انقیاد حقیقی ذکر است و واسطه **الث** و **الثالث** و **الرابع** در وصف و تفسیر نام اصل است
و لولا **الث** تالیف انقیاد را بر آورده و در هر چهار دفتر با چهار دفتر با چهار دفتر و شش دفتر
زحمه بسیار پس درین چهار دفتر با چهار دفتر با چهار دفتر با چهار دفتر با چهار دفتر
و درین دو کلاست و درجات **ثانی** **ثالث** **رابع** **دک** درین مدت که در فعال زحمات

529

در فضیلت عالی

18

४.

[illegible]

اسلام

در احتیاج محمد حیدر

دکتر شیخ محمد حسین علی

کتاب

[illegible]

الحمد لله

اکسپریس

今

بوده باشد بطریق سابق بر او داخل کند یعنی اول آن را که مرده و بعد اهلل را و اگر کسی
بعد از کبری را که بمنزله احد بعد است اصناف آن مرده و بطریق سابق جمیع افعال
میشود و بطریق سابق بعد میگرداند پس شفاف و هكذا الى يوم النشأة و اگر کسی
را که مرده باشد که بمنزله اول کبری را که میگوید بعد از مرده بود را که
قرار میدهند و آن جمیع میکنند و این آن ذکر و صلات و نور و این اهلل را بنقل
شش و نوزده جمیع از مرده ششم و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده
هفت و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده
صورت است و اگر با طریق سابق یا اولی است
میگرد و در آخر اضافه اهلل را که جمیع
شش و نوزده جمیع
سرعت بخند
در

[illegible]

والمعاني
والفوائد
والنصائح
والإرشادات
والتهذيبات
والترغيبات
والترهيبات
والإنذارات
والوعظيات
والخطبات
والرسائل
والكتب
والأوراق
والقصاصات
والصور
والمنشآت
والآلات
والأدوات
والأجهزة
والآلات
والأدوات
والأجهزة

باب الألف مائة الأولى على الصنع خطره ان ياتي عشرة وهو حلة ان الصانع هذا الباشيصين
وعلم بالبرج ان ياتي عشرة فانه هذا الصنع العزمه وانه ان ياتي عشرة فانه هذا الصنع العزمه
والصنع عشرة فانه هذا الصنع العزمه وانه ان ياتي عشرة فانه هذا الصنع العزمه
فانه هذا الصنع العزمه وانه ان ياتي عشرة فانه هذا الصنع العزمه
باب الف التركيب وقوع في الحلات وسعد من كان ان الاربع نظام الحزم من اول وقوله
وسعد من كان الاربع نظام والذين خلقها وعطها فحلت الباشيصين من اول عليها الصنع
وسعد من كان الاربع نظام والذين خلقها وعطها فحلت الباشيصين من اول عليها الصنع
مع الذين انصت وسماه الماء الوحي شيئا بالباسيط من في الارض منها ثلثه الباشيصين
سما فانه ذلك من الصنع العزمه فانه في الباشيصين والقبيل والتركيب وانه
الذي فانه ذلك من الصنع العزمه فانه في الباشيصين والقبيل والتركيب وانه
باب خبيل ردت فانه من كان قاتم وهو ان قطع الماء عن الصنع من غير خط
وحي الذين خلقها وعن الارض خلقها وقوله الباشيصين هو الخطيب بغير
فانه من ثلثه الصنع من في الباشيصين والقبيل والتركيب وانه
باب خلقت في العالم وكلها من في الباشيصين والقبيل والتركيب وانه
والقبيل والقبيل والقبيل وهو الذي فانه في الباشيصين والقبيل والتركيب وانه
وكذلك من سلب الشجرة فانه في الباشيصين والقبيل والتركيب وانه
والصانع عليه سنى ان ياتي ان الباشيصين هو فانه في الباشيصين والقبيل والتركيب وانه
فانه في الباشيصين والقبيل والتركيب وانه في الباشيصين والقبيل والتركيب وانه
فانه في الباشيصين والقبيل والتركيب وانه في الباشيصين والقبيل والتركيب وانه
فانه في الباشيصين والقبيل والتركيب وانه في الباشيصين والقبيل والتركيب وانه

لعلمه افرجه الصخر
 والارادة في باب الاعطال فليطرح لهم على الما في منبره ويوق الدفن والصنع في الارض
 الحكماء واختلف الحكماء في اخراج هذا الدفن والتسبيح من الارض بطريقين فقولنا احده
 قولنا تفرق جميعه وان اختلف وهذا الذي وعلم ان قالوا اخرجوا واحدا منهم من حكمه
 بعد اخراج الما في الارض فخرجها بانها تخرج التسبيح في الما ولم يزلوا يسجدون ثم يقولون عليه
 السلام حديثا الى ان تأخذوا جميع التسبيح في بيوتكم الما لا يبق الصبر يخرج الما قاطرا اختلف الشيخ
 اسفل وهو التسبيح والناز والكبيث والريح وهذا استحوا هذا الطريق باسخراج تسبيح الصخر
 ثم انهم اختلفوا بعد ذلك في استخراج **الدفن** بعد ذلك التسبيح فذهب من فتح الارض بالماء فخرج
 الدفن من ثم حركه بالثقله وصدقوا بايقن الصبر وقط الما والتفتد التسبيح الى الدفن بعد
 ان تسقى الخراب من الارض بالتسبيح ومنهم من جعلها بالماء الى ابقى الدفن على ارضه انقطه
 برماله ومنهم من عمر الارض ونقشها ان اختلف ثم فكر ما في حكمه الما ثم الدفن من ثم ومنهم
 فكر الما الاول ثم الما الثاني للجمع ثلث ففكر الشيخ في كل طريق التسبيح مع الدفن بالماء والنفث
 ومنهم من فكر الما الاول ثم الدفن بالناز الى باب استخراج الدفن والتسبيح في اعداء الما وعليه الدفن
 وعقد فكم ففكر الدفن مع الما وما يجوز في الارض فالتسبيح فاه ومنهم من عدل في السجل
 لا يخرج الى الابل ومن يشرون وهو تفكر الما الاول الدفن الاخر مع التسبيح ففكر في كل
 الدفن الاخر في سببه ثم عمره بالماء وبخ بالناز في اخرج التسبيح من الارض من تسبقه التسبيح الما
 مرات في بعضها ففكر ما لا يبق الصبر ففكر الدفن في الما لا يريدية الما من الدفن لا يريد
 يومين حتى يرسب الدفن من الماء ففكر في الففات قال الما ففكر في عطف الدفن اسفل ثم اعد
 الارض الفاتكة وهو يشا الدفن والتسبيح في الارض اول فاه هذا التسبيح في الارض وكذا في
 الطرد وصحبه واشرفها هذا الاخر فاه والسلم انما يذكر بين هذه الطرق الاربع وارث

عَلَّمَ

الدهن الأبيض

باب الحفظ

69

[illegible][illegible]

22

[illegible][illegible][illegible]

خست تا ایام الملام و عیال بر بخت مودود و غریب المومنان و طایع ملوک و تائبان
مخفی بخت و در آن روز با خدا میدان اعلان ترک و طاعت امان کردار و عود و ایالات
از نایب همت و طاعت حجت طاعتش وار درین و در خطرات و در حالت متواضع
و چون این شکست بال و در میان با حجت و اهل حال ندان کرد و مودود که بر کسب و ایالات
فایز شود این عمل بر این اثر از لغو بر نایب مستحباتش تمام **الحمد** اندک چون ایندست
میشد موانع تاریخ **فقی** **اندی** و عود و عود و مریک و نایب ایالات و ایالات و ایالات
در این صیغه موسوم و معراج الملک و **و به حال الفی** ظاهر و مشهور بود و یک اهل احقاق و هم
و اهل حالت محرم و باشد بشیر بهمان بشیر که و لا یتبع معان و بشیر **شیر** این
کرد و طلم کتب حدیث چون معدن خراسان معز ازیدی **فقی** باید تا ابد ازیدی
تا بیشتر از آن شد این فقره ای **بدانکه** بعضی از جمله آنکه اندک حرمانت از جوهر مودود
که **الایمان** تا مال و ملکها و مغان و امتدادها و از آن ره هوای قرب الیه و آن غالبان
کنایه از سعادتی است که بر بعضی مودود است لایزال باقی تا مودود هر که است
حاکم بر موانع او و این مودود که مستعد از طریقات و استقامت و افتراق و ایالات و مودود
چون مودود از مصلحت **بدانکه** **و کسب** این مودود و اعتقاد و مودود که مودود این کسب است
است که طایع سعود اختیار نماید که **قال** این مودود و حسی از فی مادی امور الطام
میباشد **ان** مودود طایع سعود و و نایب مودود که مودود از مودود تا مودود طایع سعود
مقابل و لایب سعود و لایب سعود و لایب سعود و لایب سعود و لایب سعود و لایب سعود
مقبول و مودود طایع سعود و لایب سعود و لایب سعود و لایب سعود و لایب سعود و لایب سعود
و الماثرین **الاله** با مودود سعود و لایب سعود و لایب سعود و لایب سعود و لایب سعود و لایب سعود
و عود **السنی** فی طایع سعود و عود **السنی** فی طایع سعود و عود **السنی** فی طایع سعود و عود

[illegible]

المستند

ای کل یافن لوقم

قال لا يبيط الماط بالشيء انك ما تزرع حصداً تزرع العقب في الزرع بصله وتزعم
خاله الما تزرع بصله بصلك الا ان البصل وحده ما لا ياتي باجل قطيعا من البصل
الزراعت والابوال والكلاب المعديتة تزرع ارجل تلك الارض وانك ان تزرع في الارض
صوب زرعها وتخش فيس زرعك واحده عليها بالماط وجميع الثمار لا تسد في ارجل
لها فانما اعرف به مقدار هذه الارض التي تزرع العقب فيها خال الماط انظر
الى ما بين يدي زرعون في اول الشتاء ويعلمون في ارضهم في كل الما عنها وخالها الى
الغرس البتة وذلك اعتد ما زرعك وانظر الى الارض التي ازرع الماط فخالها فانما
زرعك الا ترى بالشيء ان القصب القصب القالب والزعج وكسابت زرعك حشيش
وعلى الارضه لا تزل ذلك الزرع يبتدع جرهما وان زرعك وعقود الما وهو صغير
كصغار وماك عليك بالماط بال الما في اول الامر واحده بصلها فانها اعلى على
لك الاول لا لا تحلف عليك بها وعق زرعك فيما بعد حتى يستخرجك من السحق في الما
لك القالب وعليك بالزرع بعد القصب بالين ما تقدر عليه وتضع لها فيه فانك ان
انقص ذلك يهاضي صيرها ما تقدر ذلك الصنع اخرج تلك الاولان التي تزرع
سواء **قال** بالشيء انك انك القصب الما في الاباب قد تها في القصب الساريه
الزعب سدها وزرعها بغير ان القصب وزرعها حتى اقتطعت حصصها في الزرع فبال
فوالقصب وكف لوها فانك انك في ذلك السوف دورا ولا **قال** خال الما
الاول لا تزرع فيه غدا ولا في الما **قال** ما جال القصب اذا عني زرعها الزمام
يعلمه من القصب وزرا اقل من القصب **قال** في غايه الزرع هو ان الما في الزرع الاول
وان تزرع الزمام يكون يعلم من القصب وهو انك انك اول من القصب انك تعلم
في القصب في الزرع الاول لا في القصب وانما صير اقل من الما في القصب انك تعلم

الم

مبدأ

v8

لها بنار **محل** اوج یعنی بقصد **لذوق** و فتر للصوت حتی اذا انقضا ثلثا
لم یخش من افعالها و ذات عدد درجه هفتم **ایضا** **المکس** او آه ذک کذاک
اخذنا علی ذلک التکرار من الرطوبة المخرجة مثل الجزء الأول و مضاعفا علی النار
و حکما یکمل کما یأول ذلک ثلاث مکانات اربعه یعمل فی الاربعة و یبصر علی اکثر
مکانات الاربع **المکس** فی خبره فی الخافیه فیکون من ظاهر قول ان یدخل من الرطوبة
المخرجة بعد التکرار الأول منها ثلاث مرات اربعه و الحال خلاصه ذلک لکنه کفی بقوله
شالوا و الاول و مراده ان هذه الرطوبة تنقسم الی ثلاثه اقسام اربعه یعملها مثل الجزء
و یکون و حقا علی الکرب و ثلاث مرات اربعه و یجوز ان یدخل علیها علی الکرب و یبصر علی النار
المنع الممنوع لان فکل یکونه المنع بعد المرة الاولی ثلاث مرات اربعه فی نار من
قصد بآربع اقسام **ل** یؤخر فی التکرار اربعه بآربع درجات من غیر کونه خفیه
و من من اسله و هو یضیق و لا یصله این درجه را در درجات تبدیل الی الکلیان و یبصر
مستقل میشود و الخافیه و یبصر و یبصر کدر این رتبه و در مقصود و مرکب جوار یعمل
و الخفی یا نثر طویات و دجیم جوار درجات ندر امتیا ز غنست و طبیعت روجه و نباتات
جاری یلیست و در انک اصل و یکیم و در انک نباتات هر طبع در بقو و نماز من نباتات
مرکب الت کره این رتبه بذات الانوبه قطع ساندین محل مثالی را و کذا فی طویات
فقیه نماید و نباتات **و ذلک انکریت** مصفی و اسطوخودوس و ریح و شش با یغت فقیه
نماید و یجوز ان کره زهره را بر سر کل یغیر مع کدر ان مقطر را و یکره زهره و در قرع غلیظ
سدود الوصل یفترج حرث الغاب صفت دباره و میران این در این مراتب زیاده از درجه
سابق باید و باز بدستور و بعد و مقطر سازد و مراد کدر از این مقطر چیزی باقی نماند
تکرار این نماید بعد از اتمام تساقی جمیع مقطر را سه نوبت بر شش در عوده بخار را بر سر

[illegible]

الم

الحاج محمد

فصل پنجم

الم

در تفسیر باب اول

الم

فلاسفہ

در تفسیر باب اول

الم

محمّد

سرایند

الحرية

[illegible]

شهادة الامتحان

فَدَّيْ

[illegible]

الحمد لله

فمن هذا الوجه في العلم غير متفكك وخاب اليك لان جميع العلم لا يخلو منه الذي
 فانه **قال ابو شيراز** حذرت حجر الذهب او المطلق الصحيح فراقبه في النار وخرقته
 اشرا من الكلاله فحفظه على النار الحماه التي هي الطبخ وخرق تلك الصفا فخرق صفا
 وتجهل الماء العارب رجل يدوب فيه ثم حذرت من ذلك الشر فبقيت المطلق على النار
 سدا بديل قوله وعلى بعض الحكماء الاداءه الشرعيه في الخير والاكس لان من هذه الازمان التي
 في الطبخ والامارة والاستعارة والسرع في الانقضاء ولكن يحتاج في الانقضاء الى تاتل الزمان الذي
 فخرقه **قال ابو شيراز** حذرت طلق الحكماء واحدا في ثلثه اجزاء من الماء القسم واحدا فيه
 من الخمر في الزبد الزبد الذي هو التمر فجعل الخمر مثل الزبد **قال ابو شيراز** حذرت الماء
 على شيفه لسانه وحذرت الماء ثلثه اجزاء فدا حذرت على طلق الحكماء والحق في ذلك
 مثل انك هذا الثلث ويحرم من الزمان الحرق الذي صار روحا فانك المطلق وهو طلق
 ومعنى المجدد بعد الطلق اول صوره حاده القوم وعلى العلم **قال ابو شيراز** حذرت
 الزهر في مستند اجاره وخرق من الامن وثلاثة اجزاء من الروح فعمل المجدد الامن والزمان
 واحدا **قال ابو شيراز** اتى في اول التركيب اختلاف في الحكاه والله واما الحاد في الشافعي فانه
 لا اول للمعرفة **قال ابو شيراز** ادخل الماء في طلق في لمجد الزهر فجد مثل **قال ابو شيراز** حذرت
 الحديد ليس يفسد عيب بل في الحديد الذي حل واستخرجت كاربته ونحو ماذا وهو
 ما بعد ذلك الموضع بل هو من الحقيقة والذات او انما تكون في مستند من الحيار والحقان
 الزيق والكربت الغير الثاني الانقضاء فقام كونا بعد حسنا اما هو من الحديد الذي
 حل ومن حبه كاربته ما بعد ذلك الزمان لا توقيت الحديد واحدا **قال ابو شيراز** حذرت
 الحديد النفس والروح فحمايه واختلفوا اسكن منها في جاعته ومولا والله اعلم
 ملك الا يفسدك الاول فخرقه على غضب وتشتا من حاشية من ان لا يفسد انما

۵۰۰

س

دریضا عیسیٰ

سید محمد رفیع

حفظ فیہ

المستأجر

تَحْلِيمُ تَبَرُّدُهُ ط
لَمَعَةُ

المست

حلہ

 Δr [illegible]

الزبيات

المستند

१

بنیاد معد کرده باشد کتیباوز نشسته عوده یکتا بنوز نشسته نماید در بسیار
خصوصاً قصه‌ها و اناقصه و تلخ ایشان بهجت سبک نافع **طریق القاء** عود
اگر بیشتر مملوک است مخاطب آنرا اول فریاد بفرستد بعد نماید تا از او فریاد آید و آن
آنها را بجای می‌نویسند اگر بر او طرح کند و گویند آنرا بنمایند و بی‌خبر نماید و بی‌خبر نماید
بنیان اجمال و خاتمه منطقه می‌لاند که او را در آن حال وقت بد و جای نباشد تا آن
خارج نماید و آنرا از آن بی‌خبر نماید و بی‌خبر نماید و بی‌خبر نماید و بی‌خبر نماید
و باقی آن در حق اجمال شود پس کتب را عبارت معد بعد نماید که اگر بیشتر

في فوخت السب

غير متعق يرون ايد بسيدنا بلارج عايد والير الحمد ينفع لادراس
السودانية والمفتحة والكبرياء يوق الحان
الحال وعلا لرع القابيل الا لرس الشرواية
ويبر البراءة الفخمة وشرب النيل
ينفع وسيل من الماء الحمر
فريدل ولا يوق
او القعد

المستند

Presented by: Rana Jabir Abbas

[illegible]

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

1	2	3
4	5	6
7	8	9

1	2	3
4	5	6
7	8	9

1	2	3
4	5	6
7	8	9

1	2	3
4	5	6
7	8	9

۶	۵	۶	۳
۱	۲	۱	۲
۱	۱	۱	۱

[illegible]

الحسن بن محمد راجع المصنف في عام ١٠٠٠ هـ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

سأله أمير المؤمنين عن صفات الحاكم ما قدر العباسي

[illegible]

مفتی

[illegible]

در کتاب الفقه المصنوع

لا انور وكبره احر يشتم عجباً كالشعير على عصفور في الارياض واذا ثبت واستقرت في غلبته
 في ايام الله الاضواء حنة واحد ثم حنة واخذته في الارض مرة ثانية واخذت عليه رين و
 ليكن بنا شديداً يحلب الزبون لاننا قد شربنا على انفسنا من ومان ليكن لنا ولما
 هذا سبع بين عليها الخط والفران ثم عليها اكلان عليها اكل اكلان وليكن لنا نحن القوي
 بقره اترك من ومانه في انا شربنا علانا ريشا فيها في غايه الجال والبراع والذكور واليد
 وعرفت ان اسلمه من اجل انهم وكلهم وعلمه القرآن والخطا وعلمنا من اصول الدين والفتنة
 سائر الالاب ويشتق حقا ما لم نر من غيره اربع عشرة سنة ثم اذلت بيت الله والارز اكله
 اكل اكلنا اكلنا ما لم نر ثم اكل اكل الباب الاسمر وحده من غير سبعين على سبعين
 من الاكبر اسمر ومنه وصل في اواني اليك وحقق وصحة بين يدى فلك الان انا الق
 كادتي القت خال كانه وسبك من الحاسر ما في فتال وادسل علمنا الفتنة لاجلنا فينا
 والبار سلكنا حقا خططنا حسنا واتبعنا ما بين من الزور والقي من الاكبر فتالنا ثم سلكنا في
 واتبعنا عايدنا في اذن من الفتنة خرج من قبل في ايماننا من شاة من اربع بين العير
 سبكا والقي عليها الاكبر من اول الامر وجبت حجابته وسلاطه ما عنت في المال وليكن له
 التعويد على ريشه اثنى وكلمات شتى وافردت لها بيت الله لعل كلامنا في اذن من
 اذوت لفتني بيتا مرة اكل اكلنا على عري واستقرت الله الله **انكاف** **جلا** **ياك** وكاف
 فله كفي التعويد ارض من فتال اكل ثلاثة الاف حلك ولتفت في يدك ورضي في السلاط
 والحق وليكن خططنا في ثلاثة الاف كمال ايماننا من سفتنا شاة خرج منه اربع من كل
 ذهب في الدنيا صدقت بالحق واشربت صورا وتلاها وخرابة شية وضعا على اكل
 والجاهدين في سبيل الله وكاف الاكبر من السنين وكل من المرات ما لا يجوز ومنه واسل
 الله شاة ان يتقبل من طاعته راء واخسمة واكفا واخر **ح** **ح** ملك سلطنة كاه

[illegible]

وَمِنْ نِعْمَةِ تَوْهِيْدِ الْإِسْلَامِ مَضَى فِي عِلْمِ الشَّعْرِ الْعَالِيَةِ
 بِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مذہب

1.8

١٠٤

[illegible]

ووفق بالطريق بين الفلجيين وراعي المستور قدوم

1-A

الخافهم وأثير السلو عليهم وقوتلهم وأثير الاستغفار في ليم بذلك ترك ونجسبعك ملك
 رجا بنينا بأثر كيا نجا بالكلين والتعقيب والحبب نصيبا **وكان** ما أكفيل لك من هذا
 العلم القريب **تنبأ** الذي هو أسأل الجار وتطهره وتطهله لحي وصيبت فليكن أن تحدد
 حيد يكون من الجناد السرة الثانية وهو أفضل من جميع الجناد السرة التي تحتاج إلى العلم بها
 أنا ساريا ما ليك فيه وأظهرها ما هنا وبعد ذلك تكسب بالكلين التي يكون منها السلة الأولى
 خارج البرق هذا العلم الذي لا يكاد يوجد في هذه الأسرار السرة الأولى هذا كراما ما أستاذنا
 وتعين ولا تن وهو **الذهب** أهر وليس يحتاج فيه إلى ما سوى كليله وحيد فقط حتى
 الزوايا وبنيها وصل الماء الحرة والأبراج والقيس وبيع اللؤلؤ منها وهذا صنف **الكلين**
السدة وحيدة ذلك أن تؤخذ من الذهب الأحمر عشرين شقالا أن شفت برادة ناعمة وأن
 أوراها ما لهاها بين ثلثي من البرق ويصلى أنام أن تضعها في هاون حجر أو على سائر
 وتكون طين على أن تجر في حصى حتى يسير أتم الشقوق الجارية من حطب جهال ما لا بد منه
 وتضعها في حطب حتى يبيض ثم تبتع الماء الذي في الجناد وحقن الزرق والذهب
 بالذهب الحرق في ذلك الأمان حتى يشد ما يراما ولا تتركه حتى يبرهن استعملت من السدة
 كالقينا لا تترك الذهب حتى يدخل في البرق فيزيله ما غر له هذا هو أنام الشيم قطر الزرق
 القبرين أو ما شئت من **الزوايا** لا تتركه إلى أن يشد ما في حطب ما يصلح من حطب
 فانه يصلح أن تسمى أنام من الجناد السرة حطب من هذا الماء إلى الخبز التي عليه
 مثل هذا في طين على أن يرسى من حطب ولا تتركه حتى يكوه الفتح بكنسها وأن تترك
 حتى يثبت الماء ويترس ويكاد يمت ما لا يفتح على سائر الزوايا ويزرع غيره عا
 واسمعي العجم وأهل من مدعين من رجاج المكيين وشده وصلها بأسماء عليه وأصعبها
 شيرتوني مقدم كونه شيها بالشرق كونه استعمل في صفة بتر أشا أنما أشا في شيها
 في السرة الأولى

قال عليه السلام في ذلك ولم يقل بحت

[illegible]

عذاب الجبد

الذي

٦١١

Finch. A. 2. 2. 2. 2. 2. 2.

@yahoo.com

<http://fb.com/ranajabirabbas>

ملا تشقظ

مجلس

139

في الماء الحار

فانما العبد

3

مندیب

نصف

تفصیل کے

الحسين
في مكة

العقل حق لا يفتن ولا
ليست على
بالق مائة حرم
امواطع الفاسد
ما سجد

تَوْبَتُ الرِّوَاءَةِ ق
الْمَلِكِ الرَّسُولِ

صفحة عند الاكبر

فأخذوا قدسك وأرادوا قتله ولحق به بطول عرضة غربته ثم تركه القزح حتى بر دموعاً
ثم أخرجوه منها فخلعوا أحمر كارت بلبنة باليد كما فعل المردة فأسلمه على ودة الصلابة
أوفياءهم وأصبح يماجي قريانا ومنه القسوس في العوا المأثرة فخرج حتى ملك مملكة
فاخضه وأمره فوالى الذهب والوبر والحمار والجملة هذا **باب** فخره على الأكرام
فوالىهم وهو الأكبر بالأسل والجر لانه أبو الأساطيلها وأسلها ومنه أخذ العلماء كبرها
وأصلها وتذكر الأكرام الثلاثة ومنه يخرج الأركان التي لا اختلاف بينهم فيها هذا
باب تمييز الأكبر للفق والبر في العالم بأسره حتى يسهل به بقوة ورفعة وفروقه وقد
جمع قسوف العالم بأسره فهو ملك الدنيا كلها وأصلها هو الأكبر وسعها الأكبر بلما المظهر
الطاسق البالغ القاذف لا يتألم الكثرة لا تقدر على تميز أحاديده ولا يفرغ منها ولا يصر عنها
قال في اللكم **فخر** فقال لا يتسلط عليه وهل ركب والدلة تسلط بولان **باب** الجلبان
شقي أربع وقوى ثلث تجتمع من غير جنسها **باب** الماسمت بصانع وتفتيح لله وذلك
في كتيب إلهان **باب** متبع صفه ولها ما وجدنا **باب** لا إعطائه ذلك كما قرآن **باب** ذلك
التيما قد قامت عدة على **باب** تميزه من الأكبر ليدوان **باب** فاستعن بالله سبحانه وتعالى
على جميع أمرك وتوكل عليه وكفى بالله وكلا **باب** فخره **باب** الأكبر **باب** فخره والفتا وأسرله أسير
من الشهرة المبرمجة مثال ما أرسل إليها من العمل الذي يتخلص من القسم إجماعه مثال ما أسلمها
جيباً في يوفية وأسرله عليها ورزق مثال بورج حتى يدرب على بصيحها ويسرع دهاها ثم
صنمها في سبيك وأمر بها صافحاً فضاها ثم أعطوها ودها إلى الوبر للبريد وسلمها
حتى قد ولدت ما طامحها البركة وحسن كبرك ومنه مثال واحد وأعضه وأصله
في ودة ذهب خضيه وأدبها مثل الذرة وأصلها على الذائب في الوبر كأم الفخ
سنداً وكون لها عهداً ما عرفت أن من قبل ما عادت **باب** التمدد الأكبر على الذائب **باب** فخره

والخالد

المحاسب في

[illegible]

<http://fb.com/ranaiabirabbas>

[illegible]

سَمْعُ مَعَادِزِ

ماء الحيوۃ

[illegible]

142

قليل صغته

[illegible]

الحسن مشر

[illegible][illegible]

فترایم

[illegible]

३०५

[illegible][illegible]

५८

التعريق
التعريق

مقتل من فرج الله

توالیہ ۲۰

[illegible]

فقير

[illegible]

مقرر
چنانچه در حد و اقصای
روا و اقصای
نقصان
مقرر شد و در حد و اقصای
خواهد شد و در حد و اقصای
نقصان
مقرر شد و در حد و اقصای
خواهد شد و در حد و اقصای
نقصان

هنا

هذا الطريق **بالحج** السبع المسترشيات ثم أتت اختلافاً بعد ذلك في أوائل الدهن الأربعين بعد ذلك السبع
 مع خروج فصيلته من طبع الأرض بالآلة على الغل فيه ثم من الحلة وعنده بالأنين الصير فقط
 الماء أو استند السبع إلى الدهن بعد أن يستحق في آخر من الأربعين فاضع ومنهم من يجمع الماء بالأنين
 الدهن على رأس الماء سقطه ويختره **ومنهم** من يجمع الأربعين بعضها الزاوية تحتها الماء فيسقط الماء ثم
 يدن **ومنهم** من يقطر الماء الزاوية ردة الماء على السبع مرات فقطر الأربعين ثم يجمع السبع على
 الماء والصلصة **ومنهم** من يقطر الماء الزاوية فقطر الدهن ثم الماء بالأسبوع فيخرج الدهن والسبع ثم أعاد
 الماء على الدهن وعنده فقطر الدهن من الماء وما يخرج من الأربعين هو السبع ثم أعاد
 على السبع على الأسبوع بالبال وحوالي بشرة ودعوت فقطر الماء الزاوية الدهن الأربعين مع السبع
 النار ثم عمل الدهن في النار في الصرة ثم غمره بالماء وطلع نار الزيل فخرج السبع ثم غمر الأربعين استسماً
 السبع بالماء ركزت ثم يجمعها ويقطرها بالأنين الصير فقطر السبع مع الماء لا يزيد فيه الماء الأربعين
 الأربعين رقيقة ويومض حتى يرسب الدهن من الماء فقطر الماء فقطر الماء فقطر ويحلى أسهل ثم
 تأخذ الأربعين تالسة وهي من الدهن والسبع الأربعين الأولى فتمدهن الدهن ثم تزعزعه باليد ثم
 صيرته ثم فاض هذا الأربعة من السلام فادأرت بين هذه القبايع الأربع وأرجعها إلى **الصلصة**
 ثم الماء الزاوية السبع وقطر دلتى عشيرة ودعوتها أن أصحابها بالبال فتدور في عليهم بالز
 الأربع عشرة فتمدهن ثم هذا السبع الصير عرفة وشبانة ثم رجسها فقطر الماء على الدهن فقطر
 فاقطع الدهن عرفة فتمدهن أصل الماء الأربعين كذلك عشيرة فاقطع الدهن فتمدهن ثم هذه الأربع
 فاقطعهم حتى الحدود والموازين الطيبة فقطر الماء الأول كذلك عشيرة ثم كذا في كثير
 فخرج في الخلط **فمنهم** من يك الماء لاسبوع فيام إلى الحرة من أول وهله **ومنهم** من
 والماء والدهن وحلقه وعنده ما كانت للبيان ثم أحمل عليها السبع بعد ذلك **ومنهم** من
 الماء الأربعين لاسبوع فيام إلى الحرة من أول وهله **ومنهم** من



والتي تشبهها بالباب الأوسط ثم يفتح الأرض من تحتها لئلا يلبس في مقامه من ذلك ما يشبه
الامر هذه جملتها في الباب الأوسط من القليل والتركيب في هذه الطريق كانت تعرف بحقوق
اختلاف قوامه والسلام **القول على طريق الأكبر** وهو ان اذا طهرت الحرة من شدة ما في تفصيل
تأثيرها في هذه الأرض كانت من هذه الأرض من الشئ من شدة طهرتها من هذه الأرض من
التي فيها واسمها في هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
الباب الأوسط من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
الأكبر في هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
على ما في الباب الأوسط من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
القول على طريق الأوسط وهو ان اذا طهرت الحرة من شدة ما في تفصيل
التي فيها واسمها في هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
الباب الأوسط من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
الأكبر في هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
على ما في الباب الأوسط من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من

في نسخ الجمل

في نسخ الجمل

في هذا الباب الأوسط من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
الأكبر في هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
على ما في الباب الأوسط من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
القول على طريق الأوسط وهو ان اذا طهرت الحرة من شدة ما في تفصيل
التي فيها واسمها في هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
الباب الأوسط من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
الأكبر في هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
على ما في الباب الأوسط من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من

في هذا الباب الأوسط من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
الأكبر في هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
على ما في الباب الأوسط من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
القول على طريق الأوسط وهو ان اذا طهرت الحرة من شدة ما في تفصيل
التي فيها واسمها في هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
الباب الأوسط من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
الأكبر في هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من
على ما في الباب الأوسط من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من

في هذا الباب الأوسط من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من

في هذا الباب الأوسط من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من

في هذا الباب الأوسط من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من هذه الأرض من

[illegible][illegible]

(احزاب)

صنعتها

واعلم يا اخي ان هذه السيرة الشريفة تم
في يومين وذلك ان قطر الماء في يوم واحد
تعد مضاف في يوم واحد ذلك والحمد لله

المعراج

131

طعن لعمه سرور

الحمد لله

حکمتانہ

المئة

[illegible][illegible]

الكتاب

۹
فصلی لعمریک

[illegible]

122

قوله الحسن
تسعة عشر

۱۰۰

[illegible]

22

یافتیم
فوالله ان

في التحقيق الاستلزامي

صفحة الثمان

ایف ۱۲۱

[illegible]

روز

باب ششم

قدر و آید در اناء

تأليف مصطفى طبعاني

[illegible]

[illegible]

في الكونان

الف

[illegible][illegible]

مجلس

در خواص الطیله

رطوبت ط

کند

سید

[illegible]

عرضه

باب الھر

3

عليه

[illegible]

492124

1

[illegible]

مقدمه

2

[illegible]

ماکھو کہ ہند

مكتبة المجلد

عَلَيْهِ

[illegible][illegible]

قوله يا ايها الذين آمنوا

پہلی روز

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

في تذكرة خزانة

تقریر از حضرت آقا محمد تقی
میرزا حسن خان قزوینی

[illegible]

في الميزان
جيد جدا
في الميزان

مضرا

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

محمد و حسن و احمد و علی و فاطمه و زین العابدین

42

[illegible]

فکایه

[illegible][illegible]

من سائر الروايات المأخوذة من الله العزيز الرحيم محمد بن زكريا الزيني في القصة
التي فيها هو مملوك وخجسته وسئل الله عليه السلام عن رجل قال يا رسول الله ما كان هذا الكلب عليه
عليه السلام
محمد بن زكريا الزيني في القصة المأخوذة من الله العزيز الرحيم محمد بن زكريا الزيني في القصة

١٠

[illegible]

... ..

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

في اللون الابيض

مجلس اول

[illegible]

345

[illegible]

محمود

الطريق

709

مکتبہ اسلامیہ

11

3A.

[illegible]

واعلم ان الكبير والوزير يمكن استخاره كل منهما بالحكمة والتدبير الى اتيار حسدا اذا اتيا من طرفا والقبيل الى

الحمد لله

119

[illegible]

في تجميع الذهب والحلي

دانیل جبرائیل

10

1

قوله

قصیدہ اول

عمر بن الخطاب

درمیان خلعت

فانبات النفس

حقيقه جميع المومنين في الدنيا والآخره...
القرب...
في الطب...

شانه او انما ينفذ...
القرب...
في الطب...

سبب انما ينفذ...
في الطب...

سبب انما ينفذ...
في الطب...

44

في علم انباء الاملاخ في الاما

في شهر ربيع الثاني

[illegible]

برملا

[illegible][illegible]

سابق

[illegible]

[illegible]

ويبلغان مائة
 تسعة مائة
 الحرة
 يبلغون عشرة
 والذين يبيعونهم
 بمائة مائة
 هذا
 الذين يبيعونهم

وہم

[illegible]

در سینه
در جگر و قاع شکم و او نه فار
یا نینوشن سحر و جگر و کول
نیز در سینه و جگر و کول
معمول
الارب ۳
مور و بوی و بوی
وید جگر و کول
النفی
لاذع سینه و کول
نفس
الزنج
تدین و کول و قاع شکم
تدین و کول و قاع شکم
استغفر و کول و قاع شکم
سابق
و نفی و کول و قاع شکم
فی الزنج و کول و قاع شکم
النفی

مضامین

وقد عهد وقيده روح وقيد سليمان في ريد القيد وضيق له في الحبس
سليمان واستقر في الأول حتى فرغ القيد السلطانية وحطته تحت الأرض
يعل قفرو وأبقى على الاضيق وقيد سليمان في ريد القيد في ريد الأول وقيد
تحت الأرض في كل عام عليه الماء المول وقيد في قفرو سبعة مرات
سليمان حتى يصير لكل ما في ريد غرا حديد بعد حطته في ريد حراجه في ريد
الذين سبعة أيام في كل سنة وقيد في ريد غرا حديد في ريد غرا حديد في ريد غرا حديد
القطر حله يصير لكل ما في ريد غرا حديد في ريد غرا حديد في ريد غرا حديد
واحد عشر على عشرة في ريد غرا حديد في ريد غرا حديد في ريد غرا حديد

Y-5

[illegible][illegible]

شعبان

دولة ابيض اصلا **الغافل** ولونه **الزغاريق** دولة الزاغين ولونه ابيض ولونه الاسفر **والماضي** **الحاضر** **المستقبل**
 وبمعينه من الاوانه **والاسرار** فاعلم الكبريت كلها وفيه الذرنيخ واولاؤه وفيه الحامضات والماضي
 القششات كلها واولاؤه وفيه الزئبق كلها واولاؤه وفيه الكحل اكل وهو اكله واولاؤه وفيه الكحل
 كلها وفيه الاكل كلها والورابي اسمها وكذا الثوب الصا والاسلام **صل** وحته خزانة ذلك **فعل**
 والفرها عليه ان الاسير ليس له انشا كلها كائنا ان الملوكات لا بد لها من اسل الكونين وسو القنيين
 وقديما وتغنيها من سلعها ان السؤل الذي هو والو والرجل وسو الجوز السؤل اليك ان الغنيين
 حرم يغنيو الكبريت لهم جنيهم وتولان من اللادة العديده فكلوا في الدنا من سلفه من البزير **فعل**
 واكبار القنيين كاستحقك التفتوا في ذلك ولا تظفر فيه اللون الرجل سمع الخشب السوداء
 شان الاسير والغني **الغنيمة** والاذنه تصعد وانذاك اذ ان المراكب لا تخذل سؤل **فعل** **فعل**
 بعض فانه ذلك ومن جمل ذلك ان بعضهم ان الاسير هو المراكب لا تراسها وهي لا تالة
 لوجود الكبريت فانه ذلك **وذكر** **الخرافيق** ان سؤل الما بالحق ان صورة اسير يتخذ اسير
 مائتي من بريق كبريت ليعرفوا الكونين واسيرهم لجهاد انما فيه مناع من المايز ومن الما الحار يفر
 اليكم بنسبه انضائه والمعاير والكومها واكبر حيث تدلها سمرع الذر بي طول انشا
 التبريق يذيب ويحمدها تلك ان جوهر التبريق كيت حلو ولكه عرجا بالمجودة الكلى وانما فرغ
 من الجود لتصلبه وتحمدها فلما عاظم الكبريت اكل حصاره من نوع من الجود ولكه جود من انما
 ان تجود سمرع الاعمال بالذر سمرع انشا الى ان سؤل انشا سمرع ذلك فصدما جرحه
 فاما للسؤال طومر متعددة فشان الاسير في مائت اسواد بعد التفتني **وختام** وهو يغفل
 ان الذي خلق الخلق الى ان حيث من غير عرقها وان كانت عرقه ليس لكون الذهب وقية انشا
 كيتف يفرق من اسير لاجامه وفيه وجود البريق والايق منه نين الا في ايامه اذ الكبريت
الفلز عن ذلك الامله اقبل **اول** ان الزايق من حيث من راي للفرق من كسفته **انما**

مظہر

ذكر الحدود للأحسا

يختلف منه الجوهر الخاص وجوه ما قد هي ولا في الحقيقة والاستحالة اما الملائكة من صفاته
التركيب والاكثار يجب مذهبها ونهاها الملوحة والاشارة الى ما لا منه وصناعة الترتيب الى الله
في علم الميزان الذي يتم في يوم ابيض يوم من الزمان **وكان الجان الى الله** في الاصل والاولى له وهو
الاصناف الاخر من الملائكة وكلفت عنه انوارا واسما الى ربها فيوجد ذلك الملائكة
التي كلفت عنه والذين على ما باليت والظنون ويعتقد وينتف بتقوى الله تعالى
تدخل الى ائمة البيت والظنون ما يار ائمة فيظهر في الازمنة والاول هو الملوحة
المربوط للجبري في قوة وواجب عليها في التخليج ما خلا اسلم فيخرج عليه من قوة فحاشا
لا يعلموهم ويخرج الاستنارة فيجات المبادئ على الميزان فانزله لمنه فخره ماضية
هي ماض وكنها رصاص ما هي التنبه الى المصلحين الى علمه ويكون عنه صلواته وقوة ومنا
نسبة للكمال التنبه الى الاول يحتمل الى علمه ويكون منه قوة ومصابرة للثبات والتنبه
لما اول والآخر في هذا الصانع استنارة لكانا صليح من الاول ومن الثاني ايضا ولكن ما لا
اسلم لاحترق اول دول وجهه مع الذي اشرق في هذا البرهان الواضح والذليل على ان
له في ارضه صالحه واجودا من غاذا المستكنا فخلق لاجره الملائكة من الاجرة الفاضلة
الغنية من الملائكة التي تاتل الى درجات الحكماء واهل الوصول والعز والبر والمزيد
التوحيد القيد الحائق المبدع الى الزوال الا الهود والحلال والاكرام **فصل** واعلم
انك اذا عرفت اسرار الحق الحقيقية بل كبر من كل شاة تلك تنقل من معرفته
بعبود الاشياء الزائفة الى المعرفة الحقيقية ايضا من كل حقيقا فاعا لوارثها وحدودها
بشبهها الاكثر بها وتفصح العلم للعالم بغير بعض ائمة التي هي من رتبة بعض ائمة
بعض في الاثر الذي في الاشارة ومبدا التنبه لكانها المتعلقة بغير الواحد الى كل ائمة
ذلك انفق في حقه على مفرق اكل بها بالنسبة الى العلم العظيم الذي هو الالهي

مولانا محمد

الطهارة لوجوده الثاني ١٩ سيرة الفضائل المتبوءة النبل والتقية ٢٠ عصر الفضائل الثلاث ٢١
صالح المكسر ٢٢ ردة المكسر ٢٣ انقضاء الهدايا كالعباد من القبول والاتباع ٢٤
والتأخير والاشارة في العلم عند جلاء الحدود المحيطة بالاصول المعترضة الواجبة قيام البرهان
محققاتها ونسجها على التصديق والقرينة تبلغ الدرجة العليا من المجد بان الله تعالى **سئل** علم
الخالق ان كل حين من هذه الحدود المذكورة التي ذكرها ما هو اصلها وميزانها فيكون لا بد من الحكم
بسيرته الى درجات الحكمة وفيه من الثمانيات ذلك في الاصل والبيان فنقول ان الرتبة
اللون يميل الى الزرقة وكوادة هذا تابدل على المراتب الصبيغ على البرودة واليوسفة ووجود
يدل على طوبى كانت **مستقيمة** **وانما** **تلك** هي الفاضلة والقصوة والتقى واعتبرت كمال
ذلك في الواويز الطبيعية فنظرنا من غلبته البرد على رطب امد غلط الكثرة في المراج ووجود
والكثرة موجودة في اليوسفة **وانما** **البرودة** كهي غير غير الزنج الانساني لا غيرها من غير احد
القصوة وظلمة المادة وبرد انها عدم التبع **وانما** **البرودة** هي كالاربع الاسم وهذا تابدل على
في جوهره وظلمة ونسجها ونفسه ويدل على عدم التبع والفاخية في مادة وفي اصل **سئل** في
في **الاس** فيه نفور ومثوبة ويدل ذلك على غلبه مزان البرودة وغلبة الطبيعة
وانما **الاضلال** لا يتغير لونه لانهما في غلبته البرد وانما المدة من خارجها من حق البرودة
بعضها وبعض **وانما** **الظلمة** دهانته وان كانت فاسدة هي من الجمة وليست عند
الاربعية منه الشرب من الحزم لا يقطع عنه المدة التبع **وانما** **البرودة** جوار الاربعية
الظلمة دهانته ودموته ونفسه ونسجه ونسجه في مادة ذلك هو الاصل على
لا على النار بل على قوتها ولا على قوتها في جنة ونسجها وكه وهو الاصل
لا يتغير ويدرسه النار الفعليه اذا ما علم وهو **سئل** في حق رطبها وانما غير
اخره اذا تستقر في قدره ويختصر من ملو به من الحكمة وهو اصله المتبوء لنبول النفس فيه

ادناف

[illegible]

1790

دوتنه کیون باللسا

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

47

عن مقابلته من البصرة فباقرورة فارتقى زهريل الشمس وقيل لهما من زهريل الشمس
فباقرورة فدمج زهريل الشمس وصار الزهريل العنبر من القالب وصار الزهريل الشمس من زهريل
الموضع اذا اتقن ان يكون في العالم العلوي فانه احكاما نظيرا يظهر اثر في العالم الاوسط والاصل
الامور عند الدخول في احكام القالب فباب احكام الانجذاب لان القالب كالماء العنبر كالأشياء
كالشمس وميزان الزهريل موزن القالب وميزان القالب موزن الزهريل فاحكام الانجذاب احكام
الشمس فاحكام الزهريل مقابل زهريل الشمس فاحكام الشمس على الساعات بعد الفجر **والا** نصف الزهريل
تربع الشمس ليعاقل زهريل على الزهريل بعد الساعات في العالم الاوسط ومن بعد الزهريل **وال**
الاستاء الكبار بجره القليل وكان ان ظن الشمس البسطة وانصرف الزهريل من صفر
انقلب زهريل من صفر الى طبع السور فاذن من صفر بعد الفجر يوشى العارف الغيبي
ثالثا النوع وتزليله العالم العلوي في العالم الاوسط يعرف ذلك من قبل عالم في العالم الساعات
ويجد حكمة ودقيق الحكم المطلوب العز في العالم الشمس في راس وقعر وباده القليل **وال** في
ذلك فبهمر العالم لايت فانه قد استحدث لثاويث ثباته ولكن لايفاض ثباته في عالم
الاسم كالم الكاف وقد فعله وقصره فانه من صفر وميزان علمه ومفعول فاحكامه القابل
ببصرة القياض في بصره الشمس القصور وبها كذلك فقلبه في الحياض في بيوت بارباريه
الم الذي هو نور البصاة لا يشرق في الزهريل على طبعه وانما كان خلاف ذلك والعاقل الذي
هو قبح الامور لا يلهو فحجاب عن الزهريل والمعدد الوقي من الغيبي في صفره
وعن صفره في غيبه وضباب ففنا الله العاقل من ذلك لانه من الحيات صفره في حياض
ومن اجل الله الذي لا يفر من نور الشمس **فصل** واعلم اني انزمت بمانته لك الانجذاب
من الغفلة وتشتا لم تفلح لثاها انهم لا منافع الذكر الاصل ملأ من يدك وانت غافل
الحاكم لاراه واتله وهذا الاستاذ حازر في عاقله طبع قفاه الذي هو طبع قفرك

من العلم

ان الاسرى

على الاطلاق ويلقى النفس الحرارة والحرارة من وجلا لا الحرارة والحرارة من مادة الحياة و
بالقهر البرودة والحرارة البرودة والحرارة من مادة الكون ويلقى بالقتل ايضا على الحياة
والبوسة النارية على الاطلاق لانفسها القاتل ويلقى بالقتل طبيعة المادة الله تعالى على كل
من الملائكة والجن وما اوصى الله تعالى في جميع التبركات التسوية طبيعة القدر والقدر
والكون والكون والزمان والقياس اطلاق الحكماء عليها ومنها اننا الشادة والحكماء
من طبيعة البرودة والبوسة وطبع الموت والفساد الجوع الى انفس النفس اذ لا تسكن
اشد البرودة والبوسة فحسوة الموت فلا انفس النفس شاعها على من التبرج وهو
بمواجهته له من القدر والبرق العيان وسط التام بالاضلال وذلك بعد ان قابل الله
من القادر من الشاع واصف عليه مدينة بعد القادر شاعها عليه فلا انفس فاستقام طبيعة
على الاطلاق البرودة والبوسة الى الجوع البرودة والحرارة البرودة فاستقام الطبيعة الحرارة
الناسبة لوجود الحياة الحيوانية من الطبيعة النفسية مع طبيعة القاع المحيطة بالحرارة
الغريبة التي هي مادة الحياة الغريبة فاذ الله تعالى على طبيعة القوت التي طبع الموت
الطبيعة التي هي الجوع والافعال من عدم الى طبيعة الوجود والحياة باذن الله تعالى الى
الاهل والعبود وسيد ان كان على الطبيعة ففدا سيد لهذا الاقضاء على
الشادة باذن الله تعالى فصل والمثال في ذلك نقله من العالم الاكبر والواسط الاكبر
في عالم الصانع ان نقل هو الامم البتة بحسنة مما كتب من يكون لان على
الجنة من طبيعة الموت الغالب على التي هي البرودة والبوسة فاذا اراد الحكماء على
الرجال المعقولة ونقل من النقص الى الكمال فيحتاج الحكماء ان ينقلوا الى الطبيعة التي هي المناسبة
لبطيفة في البرودة بالمنازعة المضادة للبوسة بالمخالفة فاذا دخلت على الطبيعة التي
فستد له لمزاجا اعتدالها ثم تلج اجزاء وهي ينفصل ويصير لونه عقالا نور الصفاء

72



والتيهم المقتدوا بالكلية وسيلته واخذوا له ولتغفوا وادرسوا حتى بدت يدور
رئيسة واجهده وحصلت الموت فماتت عقيم غربا باناسا اذ داراة في غلده ما غلده حتى
ظفروا ما اعتدوا من مواصلتهم سلكوا طريق نهارهم وفلاصهم لم يزلوا ذلك القدر زمان
يلهم ذلك الحب الكبير ويقتل على اديم السرير فليسهم ان يكون اذهل غارة الكائن وزر في
بربور كثر حتى تميزه للسانه واملعه للالوان وسليخة للاذهان ومدقته ببارير مختلطة
من كل لغة بكل اسم صنفها على الحال اذ اعتدوا للموت من الحكمة ويصيبون عليهم الاضلال
واما العقلاء ومنه لم يتحقق التفقه عند هذه الحكمة فحب الاجتهاد وما اليان دخل الغلظة
من التبدل كل طينا عاوب وراغبنا من حقوق الصبر العزوان ما يلبس لهم ما ليس الا
لهم طريق التلوذ في الحب وسلكنا اللهفا الاعمال على ايسال الحق عند ان يلقوا الامانة
مسند ونقول والله الموفق علم ان مداواة الرب مودة في اخر ايام الهدى وفي اخر ايام
وفي اخر ايام الهدى ويحصل الشفاء من الادوية المذكورة تارة في الغالب وتارة في المالك وتارة في
باسرهم على تارة في مجزات خيطية وتارة في عمودات مدققة وتارة في مركبات من حبسها تارة
مجتمعة من الواليد **الثاني** وحبنا الرب يحتاج الى الشغل والى التبريد والتقليب من جهة
من وجها ومن جلفا فاعبر عن ابل وجود التاخير في علاقه وسرور الرشد وانما هو امر
في ذلك بلعونه من تدرج ما مداواة الاخطار من علاقه تدرج في العلاج اللفافة من ذلك
ولما كانت البرودة في الغلظة على ابرص شدة اليوسة عجب من الحكم بالهوان عند
عدم اتمام تنقيص علاقه البذا على علاقه بل من طريق العلم بالهوان الذي لا يميزه ما داخل الاز
الميزة اليوسة عليه انما ابرص الناسبة للكتابة **البرودة** فمائل البرودة للاستدعاء
وتعويها وتشفيها وتوجب التفرق في الازاء وتصلها واما الخيرة فمائل التبريد في البرص فمائل
تبريدها وحمل الاوساخ وفرجها ونقى السد وتذيب وعلى العلاقه تبريده وتضمه وتزله بها

خلق اشياء وهل يكون هذا الجهر في وجوده طبيعيا موعودا من غير تبيين ومعدرا اصناعا وكذا القول في الجهر للملائكة الرب الشئ لا بد ان يعرف العالم انما هيته وكيفيته ومن ان شئ هو هو معناه او كونه على ذلك واما المصنف في تفسيره من زعمه ان الملائكة من الهة الارشاد ومن الشيوخ من التبريز من التبرع والمقال فانهم ذلك الذي يزعمه قوم وملأوا الكتب وصوتهم في المصاحف والكثير وقالوا انهم صلواتهم قد خرجوا مفصلا وقربا له بالادلة والبرهان انة الحقنة تدل على الحق والاشياء العائرية بانوار السعد وبقينا ان الله الاشياء قد خلق على طبيعته القاطرة البرودة واليوسفة بفتحني ذلك فكذلك في البرودة والاشياء وصارت خفية عجيبة وانما زعم اصلاحا كالملاوية والاشياء لتقوى طوبى عليه بوسفه ونظيره ليزول ان الاصل من الحق ثم تدخل بعد ذلك التدوير والاصلاح بالبرادة والاشياء لتبلغ الى الكمال فيقصيه وسيل من ان التبريز بوسفه وحيث حققنا علم ذلك **فقول** ان الوصول الى المجل بوجه من باب التصل المتفق فاما جهولته هذا العار بغير حق **فقول** كاستدرك بما جازله في المجل من الادوية وكيف يمكن ان يخال عليه ومما وان ربحا للعود الى الحق ويبرهن عليه فاما اشناعه فله بوسفه وحكيه بوسفه من سائر الاشياء في التبريز وصدق وتوكل الفصل وعكسه من غير افتناء القول بسوء زعم وكثرة بوسفه وصعوبة عليه فاذن ان فظا هو يقين باراديا ايضا وهذه العلة هي في التبريز في حجة خاسدا وانما علم فظا فظنه في حارة خاسدا فظنه بدهنية خاسد ومن اجل ذلك تراه حلا لا يخالها في السكت **فصل** الاجلاد الياسفة الغير الذوق الحديد وغيره ومع اذات له ليعمل ايضا فاسد ومع شناعة رها ماثنا فظنا ناكل الفاس ايضا ونصل عن الفضة وكذلك في المجل من حيث حقوق ومع ذلك فانه يسرع الضاد على التبريز فاذن اننا اصلا من جهته قد علمنا من جهته انما وهذا الله اضطره للحاكم فيه وعظم اهتمامه في علمه مرضه وعندهما الحمد والكلب

دعوت



[illegible]

عن المصنف

ذكر مدونة الاسرة وادوية
ذلك
من الميو

[illegible]

الفقه اشدت في كل شيء مما يرى في زينة وهو لعل ان يكون الشرق الذي في هذه المائدة باقيا وان حصل
 ينقل الاربعة ويجعل رافعا لها واما ما بين من الفقه وسماحيات ما يتبعها من الفقه فكل
 ما ذكره في شرحه وفتح سرودها **وقال في الملل** من الامثلة العديدة التي في سلع الاربعة
 هي موجودة في فصول الانسان **فهي الشر والبول والصدقة** فلو لم يكن من تدبير هذه الاشياء وقصبتها
 باسواق الملل والدهن والقشور ولما كانت هذه الاشياء هي خير الزينة **وقال في الملل** فلو لم يكن من تدبير هذه الاشياء وقصبتها
 فشر اوسعها فان الصدقة هو خيرها واوليها من صفات الحيوان فانهم **والشر والبول** فلو لم يكن من تدبير هذه الاشياء وقصبتها
 يحتاج الى من فصول الانسان ولو جبرها ان يكون الشر وسواه من صفات الانسان فهو شر
 للملك **وقال في الملل** هو القلم منه الملل والدهن والصدق والميل والشر والقشور ولكن
 لا يتبع بصائر الذين اعتدوا ولا الذين اتفقوا صلو اولها ولا اولها **وقال في الملل** فلو لم يكن من تدبير هذه الاشياء وقصبتها
 الحوزة في هذه من ذلك ان يتفاضل وصادق وتبين لمن يصلح غيرها وقصبتها **وقال في الملل** فلو لم يكن من تدبير هذه الاشياء وقصبتها
 وكبرها وقصبتها فانهم في ذلك وفيه القسمة الصادقة والصدقية **وقال في الملل** فلو لم يكن من تدبير هذه الاشياء وقصبتها
 واستخرج خلاصتها كانت **وقال في الملل** فلو لم يكن من تدبير هذه الاشياء وقصبتها
 جليل احسن تدبير وقصبتها **وقال في الملل** فلو لم يكن من تدبير هذه الاشياء وقصبتها
 كافتهم وكما يلزم وكذلك **وقال في الملل** فلو لم يكن من تدبير هذه الاشياء وقصبتها
 والصدقية ولو لم يكن الجليل ابراهيم من كل البشر لكانت من كل الجمع وفيها الجمع من جميعها
 حتى يغلب بسببه من كل خلقها **وقال في الملل** فلو لم يكن من تدبير هذه الاشياء وقصبتها
 من الزمان كانت **وقال في الملل** فلو لم يكن من تدبير هذه الاشياء وقصبتها
 بياضه المفضة صاحبة من هذه من الوصول فانهم **وقال في الملل** فلو لم يكن من تدبير هذه الاشياء وقصبتها
 ناصر بل في ذلك **وقال في الملل** فلو لم يكن من تدبير هذه الاشياء وقصبتها
 المجلد ١٠٠ - ١٢٠ - ١٣٠ - ١٤٠ - ١٥٠ - ١٦٠ - ١٧٠ - ١٨٠ - ١٩٠ - ٢٠٠ - ٢١٠ - ٢٢٠ - ٢٣٠ - ٢٤٠ - ٢٥٠ - ٢٦٠ - ٢٧٠ - ٢٨٠ - ٢٩٠ - ٣٠٠ - ٣١٠ - ٣٢٠ - ٣٣٠ - ٣٤٠ - ٣٥٠ - ٣٦٠ - ٣٧٠ - ٣٨٠ - ٣٩٠ - ٤٠٠ - ٤١٠ - ٤٢٠ - ٤٣٠ - ٤٤٠ - ٤٥٠ - ٤٦٠ - ٤٧٠ - ٤٨٠ - ٤٩٠ - ٥٠٠ - ٥١٠ - ٥٢٠ - ٥٣٠ - ٥٤٠ - ٥٥٠ - ٥٦٠ - ٥٧٠ - ٥٨٠ - ٥٩٠ - ٦٠٠ - ٦١٠ - ٦٢٠ - ٦٣٠ - ٦٤٠ - ٦٥٠ - ٦٦٠ - ٦٧٠ - ٦٨٠ - ٦٩٠ - ٧٠٠ - ٧١٠ - ٧٢٠ - ٧٣٠ - ٧٤٠ - ٧٥٠ - ٧٦٠ - ٧٧٠ - ٧٨٠ - ٧٩٠ - ٨٠٠ - ٨١٠ - ٨٢٠ - ٨٣٠ - ٨٤٠ - ٨٥٠ - ٨٦٠ - ٨٧٠ - ٨٨٠ - ٨٩٠ - ٩٠٠ - ٩١٠ - ٩٢٠ - ٩٣٠ - ٩٤٠ - ٩٥٠ - ٩٦٠ - ٩٧٠ - ٩٨٠ - ٩٩٠ - ١٠٠٠

[illegible][illegible]

فَلَمَّا

[illegible]

قِلْلًا مِثْلًا

[illegible]

ومن ادوية القلبى الامراض

الحمد لله

المعادن **الاسف** المعدنية كلها والزئبق المدرة والزئبق المشوي والجنجبال المدرة المنعم وانما جاء على
كان اولاً والحق القول على وجهه فقرأ على المراسم وكما يفصله الحال الاول يفصله الثاني
قال من القياس الدجاني في اصلاح القول وقيل من الزئبق ومن الزئبق جرد ومن الخالص جرد ومن
التي البان جرد ومن القلي المعزج ومن القلي جرد ومن الخالص جرد ومن الخالص جرد ومن الخالص جرد
ومن الخالص البان جرد ومن الصابرة جرد ومن الزئبق جرد ومن الجنجبال البان جرد ومن الخالص جرد
الثاني ويجعل في قدر بطين ويؤخذ دلو ماء ويشق في قدر طين ويجعل في قدر طين ويجعل في قدر طين
اوقية منه ياتن شية ويشق بها ناعا ويجعل في قدر طين ويجعل في قدر طين ويجعل في قدر طين
من ماء الملح الصالح حتى يفي بالطين ويجعل في قدر طين ويجعل في قدر طين ويجعل في قدر طين
قدر ويصير بشفة لثا من ماء الزئبق والماء ويصير بشفة لثا من ماء الزئبق والماء ويصير بشفة لثا من ماء الزئبق
يصير المدة وتوضع في انية زجاج حتمية فارغاً عجب خرب ينقذ عند الحاجة بمشاج
فاذا مضى يقول **انما شاج الدجاني** على هذا الما تفر وهو من الاسرار فاعلمه وتصر فيه
كيف شئت وحش احدنا الذي يطعك الا تفر فيه وكلما طعك الله فله من الشاكرين
ثم انما اتفقوا في الشفوة لشفة لثا عليه ستة اشهر الما العذب ويصير حتى ياتي
وكما قال العلي بن ابي طالب واستخرج من الحذر من القلح في الاوقية في القلح الا انية منه بياض
البش ولا يخرج منه طين وقد اقبلت من طين وتنع بالآه الطاهر للزئبق وتنع الطين
من الخبز ويضاف اليها شاش من بورق الكحل والبيض وينقع بالآه الطاهر والبيضا ويجعل
بالصدق في الاوقية جلود خضراء من ايسر اللد ثم يجعل من شق في اسفل البوط والحق
من وجهه ويخلو بمشقة ويزاب بالية كاهنة في الطاعة وطول الاذلة عار ينفك
ساعة ثم يرفع من حش الشفوة الا انية منه ما فرغ من الماء المدرة ويما عليه العلي بن ابي طالب
بات الصابرة فانه قد صدق وان كل من يترفع في الدنيا فانه يات من القلح والادوية

ومن أدوية الفلق أيضا

الادوية شافية

982

[illegible][illegible]

التفاح لكل من العلق وال...

25

دکتر الحاج محمد بن عبد الحکیم بن عبد الوہاب

[illegible]

دکتر مایعہ علیہ من قلیہ الحدید

الوضوء للشفقة فاجتنب استعمال الزهر حتى على اللوام من غير استاذة **والله اعلم** **فصل في** تطهير
 النسب للزوجة فان تطهر من واحد وصغر فزاد فلا بأس حتى يفرغ من طهره انما لا يخرج الزوجة
 من واحد ولو اذنا والى **فصل في** ما اذا دل على ان الطهر خاف فوفى الزوجة الزينة بما قد
 عدت في التطوير من رتبة الذب لا يريته الا كسروه لانه في اصلها كذا لا يجرى عليه
 من ما بالكنة للسبب الا كذا الامر الذي هو المخرج اذا اختلف الزهر لاصلها كذا ما على
 التطهير فله عتاقا تأخره صانع الى العتاق وتأخره لا يخرج المصالح ان الله لا يخرج الى الماله **فصل**
 والى الماله انما اذا وجدنا غشيا **مسئل** واعلم ان اخرجت انفسا القتل بالهذه النيات
 فيما لا الاعتقاد عليه من قبل من العديد وتظهر وانما تعدد من المزال ما جازت من الحكم الرباه
 عتق ذلك اذا عتاقا **وقال** لا تعدل في عتاقه وتليسه بالهذه النيات من العتاق العتابة
 اصل القوم الى بيع السودة **فانما** اذا نزل النسخ الى من التبع الامم ايضا من وسط النسخ وظل اليه
 ولو اذنا وانصرف عنه الى النسخ من ربع النسخ كان ذلك المخرج مستقيا غير راجع من تعقب لم يلحق
 الى بيع السودة ولكن بشرط ان يكون المخرج من جبهه وطه والشرطان يكون القضي يرجع فيها
 في العمل ويكون العتاق بلا يرجع فيه من الذي يقيم على النسخ على النسخ بانما لا يرجع
 والمخرج ايضا يكون ذلك تأخر القول يستعمل من لم يلحق النسخ الى بيع السودة ويكون المخرج في
 وفيه ويشاركه فيه العتاق من ربع شرف التبع في الوقع الى المخرج ويكون النسخ فيها المخرج
 فتدفع الى الوقع ايضا مائة **رغب** من ربع الماله المسبب الذي هو العقب فانما يستعمل
 من لم يلحق النسخ الى بيع السودة **والرغب** من ربع الماله الى ربع النسخ انما هو النسخ من ربع
 العقب الذي هو ربع الماله من ربع من رتبة يكون في وسط النسخ فتدفع الى النسخ من ربع
 اليه النسخ من العتاق من ربع الاسد الخال بالذو ومات في البيع فتدفع الى النسخ ايضا وتطابق
 القول الى بيع السودة انما انما ان يكون المخرج من ربع الماله الذي يكون النسخ

ان يرقى من غلب قوايه وسلطته وليت السبك ما به غير الحى ورج سببك ولعل يراى انه
في نجات اذ نعت تم غلبا سببا بظهوره وتبينه الى ان يتم كما لو قد تم باذن الله تعالى **واعلم**
الشيخ اذا صار في القرب وهو في وجهه وهو بارز عليك ما في ذلك الموضع في توتره والعل الاكليل
من الحديد الاسمي وهذا العل من الحديد الذي هو الصولاد المصنوع في ارض القبر للتعامل في كونه
يرج شهيد اليه اليه ليل الترقى في حبه ليعبره في ربه ما هو بغيره وهو من جنس الاخرى ويركبه
الكل في وجهه وهذا الموعد الاكليل التلقا المعدن وفي ما من اليل المعن او في الترقى المعن
المتنق ولما التخص بها تكون في ربح النافذ وهو منها الذي هو الاسد فيل على المعن
المتنق والمواقي الذي لا يرقى في حقه بل يظهر في اسلحه في وجهه وقدمه في ربحه في المطايع
الاذا نرى وسبكه في ربح الصانع ويظهر منه طرق النجاة والفرار واما اذا كان في ربح
الدلو فانه يستعمل في البرودة واليبوسة المطايع والوطير بالطق في ربح اليتون للسبك
حق طيع وليت العمل ولما وجهه المتنا للزمن حمر الاسد فيل على ذلك وكبره من كاد ونا
وهو من لا يرقى في بعض المطايع واما التخص بها فانه يكون في العنصر ربح الموضع محتاج الى ربح
من بين كاد ونا وهو من لا يرقى في ايضا بالعضد المتنا ويطرح في ربحه وعل ذلك ان يوقد في
الزنج المديتد به من سبب بين التخص واليغ والعضد عند ذلك **فصل** منه ويطايع في
الستوك فانه يتوصل به وعل ذلك الى ربح الملوكة والسلام **فصل** ومن لم يرقى في ربح
ان يوقد من القل الميخ في ربح العلم المديتد في ربح التطوية المديتد في ربح الميخ
بما من اليل الميخ في ربح العلم المديتد في ربح التطوية المديتد في ربح الميخ
الزنج ويطرح في ربحه من سبب بين التخص واليغ والعضد عند ذلك **فصل** منه ويطايع في
الستوك فانه يتوصل به وعل ذلك الى ربح الملوكة والسلام **فصل** ومن لم يرقى في ربح
ان يوقد من القل الميخ في ربح العلم المديتد في ربح التطوية المديتد في ربح الميخ

جانب

جانب الكور حتى يمتد في ربحها من الترقى ليل الترقى في حبه ليعبره في ربه ما هو بغيره وهو من جنس الاخرى ويركبه
الكل في وجهه وهذا الموعد الاكليل التلقا المعدن وفي ما من اليل المعن او في الترقى المعن
المتنق ولما التخص بها تكون في ربح النافذ وهو منها الذي هو الاسد فيل على المعن
المتنق والمواقي الذي لا يرقى في حقه بل يظهر في اسلحه في وجهه وقدمه في ربحه في المطايع
الاذا نرى وسبكه في ربح الصانع ويظهر منه طرق النجاة والفرار واما اذا كان في ربح
الدلو فانه يستعمل في البرودة واليبوسة المطايع والوطير بالطق في ربح اليتون للسبك
حق طيع وليت العمل ولما وجهه المتنا للزمن حمر الاسد فيل على ذلك وكبره من كاد ونا
وهو من لا يرقى في بعض المطايع واما التخص بها فانه يكون في العنصر ربح الموضع محتاج الى ربح
من بين كاد ونا وهو من لا يرقى في ايضا بالعضد المتنا ويطرح في ربحه وعل ذلك ان يوقد في
الزنج المديتد به من سبب بين التخص واليغ والعضد عند ذلك **فصل** منه ويطايع في
الستوك فانه يتوصل به وعل ذلك الى ربح الملوكة والسلام **فصل** ومن لم يرقى في ربح
ان يوقد من القل الميخ في ربح العلم المديتد في ربح التطوية المديتد في ربح الميخ
بما من اليل الميخ في ربح العلم المديتد في ربح التطوية المديتد في ربح الميخ
الزنج ويطرح في ربحه من سبب بين التخص واليغ والعضد عند ذلك **فصل** منه ويطايع في
الستوك فانه يتوصل به وعل ذلك الى ربح الملوكة والسلام **فصل** ومن لم يرقى في ربح
ان يوقد من القل الميخ في ربح العلم المديتد في ربح التطوية المديتد في ربح الميخ

التيقنة
نوع الميخ

لما زود من ربح العلم المديتد في ربح التطوية المديتد في ربح الميخ
بما من اليل الميخ في ربح العلم المديتد في ربح التطوية المديتد في ربح الميخ
الزنج ويطرح في ربحه من سبب بين التخص واليغ والعضد عند ذلك **فصل** منه ويطايع في
الستوك فانه يتوصل به وعل ذلك الى ربح الملوكة والسلام **فصل** ومن لم يرقى في ربح
ان يوقد من القل الميخ في ربح العلم المديتد في ربح التطوية المديتد في ربح الميخ
بما من اليل الميخ في ربح العلم المديتد في ربح التطوية المديتد في ربح الميخ
الزنج ويطرح في ربحه من سبب بين التخص واليغ والعضد عند ذلك **فصل** منه ويطايع في
الستوك فانه يتوصل به وعل ذلك الى ربح الملوكة والسلام **فصل** ومن لم يرقى في ربح
ان يوقد من القل الميخ في ربح العلم المديتد في ربح التطوية المديتد في ربح الميخ

عليه الذي يرقى في ربحه وعل ذلك الى ربح الملوكة والسلام **فصل** ومن لم يرقى في ربح
ان يوقد من القل الميخ في ربح العلم المديتد في ربح التطوية المديتد في ربح الميخ
بما من اليل الميخ في ربح العلم المديتد في ربح التطوية المديتد في ربح الميخ
الزنج ويطرح في ربحه من سبب بين التخص واليغ والعضد عند ذلك **فصل** منه ويطايع في
الستوك فانه يتوصل به وعل ذلك الى ربح الملوكة والسلام **فصل** ومن لم يرقى في ربح
ان يوقد من القل الميخ في ربح العلم المديتد في ربح التطوية المديتد في ربح الميخ
بما من اليل الميخ في ربح العلم المديتد في ربح التطوية المديتد في ربح الميخ
الزنج ويطرح في ربحه من سبب بين التخص واليغ والعضد عند ذلك **فصل** منه ويطايع في
الستوك فانه يتوصل به وعل ذلك الى ربح الملوكة والسلام **فصل** ومن لم يرقى في ربح
ان يوقد من القل الميخ في ربح العلم المديتد في ربح التطوية المديتد في ربح الميخ

لما زود

وَقَدْ

المطبعة قديمها على المراسم ملائمة وان اكتفت ذلك ما قرأنا من آية والمجوع أقوى في الزلزال
فإننا ناسا بالذات فآثرنا الأسمر الصوت المكونة **بشكر** مادة ما من العلم العبادي ما نألفنا
في كتاب الحيدة المنسوب إلى العالمين باليوم بالبرهان السيد والحمد لله الملك المجيد العادل المالك
وفضل الصلوة وأتم التسليم على سيدنا محمد وعلى آله وأولاده والمسلمين وأقاميزان
العديد فنذكر من عمل المولى والحمد لله رب العالمين **كتاب الذهب المشكوب** بالشيخ
الأعظم من نجرة والراجح من كتاب البرهان في تفسيره الزمان الفاضل المجلد ٢
بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين
لله الذي عجز عن حكاية كماله عجيب ونشكر من شكر ما يحسنه السيد في ما يجب واشهد
أن لا اله الا الله وحده لا شريك له من عبد المطلب صلى الله عليه وعلى آله
والمسلمين والأئمة والسلمة وذوي القربى سلمة ما لم يطع الله وأمر **ومحمد** هذا
هو الكتاب الرابع من كتب السيرة للشيخ كتاب الذهب من الملتا الذي اربع من الزمان الذي من كتاب
البرهان في سيرة الزمان المصون للشيخ المشكوب **فانقلدنا خلافا** وإسناد الله تعالى **فانقلدنا**
وضوح وإسناد **فانقلدنا** الذهب سيد العباد وكلها لها سيد العباد كلها وأما ما ذكرناه
الامر والامر واسع والآلة الله ذات الصفة جعل الطبيعة الحكمة ان يكون الباطن الامر هو صفاته
تقديرا زينا لا يتألم من الذكر ولا يدوب لغيره من السلاسل والشفيع وان يكون الذهب سيد العباد
والأخيرة جاء محمد بن طريف ومولع حسن وجاركا لونه لا يتغير بدو السلاسل والأولاد
حسنا وجاركا ولا زهر من الحكمة **فانقلدنا** النفس فيها المتأخرة والاولا وهو النفس
انما الحقيقة هو بالفضل لا يعرف معنى كالمسحوق بل من عدل الزمان ليساطم والفضل
في الجسد الدائبة ما يرايز في النقل والبراهنة وصغر الجسد وتسايل الامر والبراهنة ولا تراه
في الاذنة للفتا منه لا تغيره وقد شرحه اسرار في الحاشي الموجود في شرحه الفوق والفتا

فصل پنجم

5

[illegible]

ذكر الامام في بعض الكتب ونسبه

لله هاتر

لا باق

منية الحجاج وبلغا وبعثا على الاشياخ **ان تكتب اليه** السبق اذ عتصم جزاء ومن الميزون
 ومن العتصم جزاء ومن الحق لآخر اذ ارجس الوشاحين ومن علم البول لآخر اذ ارجس الوشاحين
 ومن ارجس جزاء ومن الحق لآخر اذ ارجس الوشاحين ومن علم البول لآخر اذ ارجس الوشاحين
 منية الحجاج وبلغا وبعثا على الاشياخ **ان تكتب اليه** السبق اذ عتصم جزاء ومن الميزون
 ومن العتصم جزاء ومن الحق لآخر اذ ارجس الوشاحين ومن علم البول لآخر اذ ارجس الوشاحين
 ومن ارجس جزاء ومن الحق لآخر اذ ارجس الوشاحين ومن علم البول لآخر اذ ارجس الوشاحين

تأليفه بعد إجماعه ويصنع بجزءه ويعمل راسباً في السادة الصغرى وتخصاً في رتبة المراتب السنية
 من حيث يصنع المراسم مثل رتبة ما يورثه من حيث المراسم وأعدادها وسماها من حيث يصنع
 ثنائياً وإثنائياً وحاشا إلى ما يبلغ الوحدانية ويبلغ حدته في كل من الوحدانية في حدتها ما لها في كل
 ظاهرها من ما يتولف فاته من حيث علمها ما يورثه من حيث فضلها في ذكر النكاح والحد **فصل** وأولها في حق
 العلم أن هناك من لا يعرف أن العلم أصل وجوده في العلم المتناهي في كل واحد من هذه العلوم
 من الأدب المبدع في معرفة **قوله** العلم أصل وجوده في العلم المتناهي في كل واحد من هذه العلوم
 ومن الأدب المتناهي في كل واحد من هذه العلوم ومن بقية الأدب المتناهي في كل واحد من هذه العلوم
 يمكنه الحاشية في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم
 إثباتاً لا يكون إلا من العلم في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم
 العلم المبدع في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم
 العلم المبدع في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم
 العلم المبدع في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم
 وحسنه جوهرها في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم
 أمراً كذلك يمكنه استعماله في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم
 المبدأ في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم
 يتجانب الغيب في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم
 اللون في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم
 حركاتها في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم
 طائفة وأما تحتاج إلى لطيفه وتعد في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم
 الشجرة وإسراع الشجرة وتتمتعها في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم
 المزجور حاشا إلى العلم في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم في كل واحد من هذه العلوم

في مجلس الشورى

منه العلامة **عنه** الثاني والثلثية جبا حتى يعودوا للتع الحامدة التي منه على التسخير فاذن يروى
وأيضا من مسجك والقي منه والحق على **٣٢** ثم حله رخصته واليهم عند ما على **١٠** حكم
والسليم **مسألة** اعلموا اخواني ان الحسن واسم ما يكون من صمد الله عز وجل فأكبر من الله الذي لا يخالف
كان من الرسول الله الذي لا يخالف في صميمه ومن بعده اهل بيته لا يكف ولا ينقضه في
خواتم من فناء العالم والوجرات ان في موضع الرزق السيد فاعلم انهم تصور طلبة اهل زمانهم اهل الاجتهاد
فاصول القلب فطبا وجها ثالثا واما الجواب في طريق الرزق وهو موجودا وتا وعصل
المقصود من هذا الله تعالى فاذن لا في المصداق فاعلمه الا من سخطه كما تروى الامانة التي هي
افضلها الاستخفاف ثم استخاف الله تعالى في الاستخارة حصول التوفيق بمعية الله تعالى وهداية
منه فاعلم من زيادة النفس القوية حشرة خافيل فترحم ثم فاعلم من دهره البشيم جزوا وعلم
التراب والقلند السقوف من العرب المديروا وصف فاعلمه هذا الزمان فاعلم من
منه من دهره من القمم ثم في هذا الزمان المصطفى على القدر ردد من زمانا ولطيفة من
فيلقي في ماء البقون المصطفى اذ في ماء الجوز مسخرة ثم فاعلم من على الجوز ثم في ماء
الاجرة المذكورة وفيه الجمع صفا جدا ونسفي من مادة الزمان فلا دليل على التسمية
بشيء نقي ونيق حتى يتلقى التسخير فيخرج من مادة الزمان وزنه للمع تركت
ويومع الله مسخرة في ماء فاعلم من في القدر ثم فاعلم من ماء القدر ونيق ناعا ونيق حتى
واسوع حتى ينفذ وحل واحسن حتى يعود ويخرج عليه من مادة الزمان هكذا العشرة
تستخرج في ماء راجد ثم اعد على الزرة ومب على طهر من الزرة وقطر فاعلم من في ماء القدر
واصله كذلك حتى ينفذ في ماء ولا يجمع في الا ما عر لاهل ارباب في وزنه فاعلم من في
على القدر السوي الزمان في هذا القدر الباقي اجل في زينة مزججة والجزر يستخرج
ماء الرأس واغراسا ويعد في العينة حتى يقين من الماء النصف وسوقه عنه وقطر ماء

[illegible]

روایت الضابط

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله العظيم العزيز القادر الشكور الذي لا يئس عن عبيده حتى في الاغصان والنبات والاشجار
من دريهم يستحقها لاله الا هو قد علم العباد جوده واسماؤه وقدره اجمع واسكنه الله
الجنة التي فيها كل ما كان لقلب علي فكريته واشهادنا ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة العباد
عاجين وكما هو في حقهم وبهم وحده وبأجمعها ان لا اله الا الله وحده لا شريك له لا اله الا الله
اشهادنا ان محمد رسول الله الذي لا اله الا الله على من في حق من صلى الله عليه وعلى آله وصحبه
الذين امنوا في كل سنة وخضة واقبوس وضربوا بيدق في ساعة العسرة صلوة وسلاما
واقرب ما تكريت الا وهو في كل سنة **وسلم** هذا هو الكتاب المأثور الذي هو كتاب الله عز وجل
الكتب المستعزة المأثورة لا يرد عليه في شيء وفيه من جملتنا ان لا اله الا الله المستعزة لا اله الا الله
المستعزة المؤيدة لا يرد عليه في شيء من كتاب الذي هو المأثور والامر من الكتاب المأثور الذي هو المأثور

والأيقونة التي لا يخرج حبيته ما في القتل من الحراسة له في حبه تدبش على الصوفية
عليه السلام الثاني في حديثه وثوبته برقي وقدره خلة ذلك في الأيقونة القتل بعد الله
ثم في القاتل الثاني في الأول وقدره ثلاث مرات وأما بعد هذا القاتل الثاني ثم حصل الأبرار
الرفيعة من القبول على ثلاثين من نجاح وصوبوا فظهر عليها من هذا الدين قدره من الأبرار
واختارها بخصائص الحق في برقي العظم ثم ما كان من الأبرار من درهم البشام من الأبرار والحق
قال الملك الحق في شرب بل وخطا وموتته عشرة وأما ثانياً البشام والحق في الطبقة
واختيار القاتل الذي يذب بالحق والحق في حرار فخطا والحق في تدبير الملك ثم حصلوا في
القبول واستمادها بعد من حق شرب حبيته درهم ثم حصلها على الأبرار في القبول
ثم حصل الروح والحق في ما في الأرض وما في الأرض ثم أخذوا وحده من نزلت له في رضة حق صير
بالحلوك بلوح في الحرف في الأرض وما في الأرض ثم غلبه أصابها في الحرف وما في الأرض
في الأرض ثم غلبه في أصره في أصره في قبول الالتقاء فخطت به على البصر على الشمس الشيم
في بعدهم واختارهم وقدره على من الملك السرى السرى في الحق وأما في الحق
الشمس وما في الأرض ثم غلبه في أصره في بعدهم من الروح ودرهم من المؤمنين والحق في الشمس
فأمر ملكاً في الأرض الذي في الحق في شرب قدره ثلاثة اشارة من الروح فخطت به على الشمس الشيم
وحد حق في رضة يذوب ويحرق والأيدى ويصنع الصوفية في حبيته مثل درهم من المؤمنين وأما في
وعنه ما في الأرض الطبقة في التحرف في بعدهم ثم تم إلهاد وكل ذلك من الشاكرين من حبيته
ينفع لك البشام في القاتل على الروح المبول وقدره على الأبرار والحق في الطبقة فخط
الأبرار في شرب من أسرار القدره الحبسة والسلم مثل وإن أهدت ما هو الأبرار من ذلك
السلم المذكور المشع من أوزة في ثلاثة اشارة من الروح المذكور والمعد من الدين والشمس في
يذوب ويحرق مثل الشمع والحق في منه وكل من غير ذلك واعتقد والسلام **والله اعلم بما هو الآخر**

۲۵۳

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحاج

في المرحب للجمهور السواد في المولات

[illegible][illegible]

استلاح في المياه الخالصة

والخفول

[illegible]

في عروق العظام للحكة
عن كل قرقر البيض

ونسبك في الآخرة كان لا تتركوا كبر الباطن في التزيين بدور ونسبك مثل ذواب الفرم حبل
وتعقد القرموس الفتنة النبوة ومع ذلك فهو متخفي ومخفي حتى على الألبسة القاتمة
فبعضها على الرأس والخصا وبه الله الله وكذلك إذا التفت عليه المرأة يوم سخرة
فان نسبك بدور ويحرقها كرسيا ثم لهلك الأيز ويكون مع ذلك متخفا حتى ينطق أو إذا التفت
على الفتنة فامعها دعا على القلوب من شرك في ذلك ومع ذلك تلبس بكل مله بدهن يصبغ نسبك الأ
فضيلة كرسيا فاحذر فلا ينسبك التزيين الباطل في القاتمة وأما به فلا ياتج حله
استبح هذه الحلة ليلها من باب التسلل المتع ما عذله وأما التزيين **فصل** في لباس
الزينة وسبقه من سواد ونزله **أول** وأما التفتة التي في جوفها حليلة فامعها الله
نفسه من حرقه حقيقة حاله فلا على وزايع مرتل من اللؤلؤ والمرآة لا عين بالنعق والشعر
الطبيعية الماتة ينسب منها ترينج في الماء الماتة فيدو بالمع والخرج معدود كسهم من سواد الزينة وكثير
عليه الفاحش حتى ويصفون من عدله ويصير كالكر كسلج **والثاني** أن يتخفى في الشئ أو في التفتة
كله أصغر ترينج في الماء الماتة ذلك حتى يتقو ويصفون وهذا الوجه هو الأول **والثالث** أن
يأتى الزايات وضرب الشئ إلى ينسب ترينج في الماء الماتة أيضا وكثير عليه الزينة ويصفون
وهو هو الأول والثاني **والرابع** أن يتخفى في الشئ أو في الزينة والمخسفين حتى يمتد ترينج
في الماء الماتة **والخامس** أن يتخفى في الزينة والمخسفين حتى يمتد ترينج في الشئ حتى
يموت وينسب ترينج في الماء الماتة **والسادس** أن يتخفى في الزينة وهذا الوجه هو الثاني **والسابع**
أن يتخفى في الجلبير الملتقى حتى يموت ولا يلبس في الزينة ثمع من التفتة عجا المرى الذي هو صفا
الماتة الذي يولونه الصابون حتى يموت في التفتة ترينج في المسيل بالماء الماتة الذوب بالمخسفين
يكون العال كزاني فامعها **الزينة** أن يتخفى في الخلق ويكسوها القبول والمخسفين
حتى لا يترك الزينة ترينج في الماء الماتة وكثير عليه الزينة ترينج في الماء الماتة **والرابع** أن يتخفى في

في مقيد التتبع

[illegible]

في تبيين العالم

المصنف

یوم

في فطر الربيع

في النسخة الأولى

فصل الثاني

[illegible]

مجلس النفاذ

القطر

زيادة على ذلك ثبتت لكاتب القصة من السبعين ما برحه على هذا القول بوجه القصة
ويؤيدها في الظاهر ليس بالان الاعتناء لاسر بابيه كبرت فخر في واقف كبرت فخر في حال
الارتقاء البردة الملائح عليه يحي منه سوله واخر في منق المار العالم اية عليه ولا فخر
حاجبه طين فخر في ما اخر اثنى فخر فانه كبرت فخر في ما برحه على هذا القول بوجه القصة
البردة عليه من الشئ فخر في ما اخر اثنى فخر فانه كبرت فخر في ما برحه على هذا القول بوجه القصة
من الاعتناء في ذلك ونجى طلبة الكلداء والكلد على اربعة من الاعتناء في ذلك ونجى طلبة الكلداء
بنفسه وفيما عدا القاس من مرة كبرت فخر في ما برحه على هذا القول بوجه القصة
الماء فخر في ما برحه على هذا القول بوجه القصة
القصة بارة بآية من اسل واسر ووجه ذلك فخر في ما برحه على هذا القول بوجه القصة
مراجعة ما ذكره في نفسه المجمع من ان الالف اذا ما لم تفسد الفاء في الالف في الالف في الالف
المذكورة في تمام القصة بارة بآية من اسل واسر ووجه ذلك فخر في ما برحه على هذا القول بوجه القصة
انظر الى الزيادة في القصة فخر في ما برحه على هذا القول بوجه القصة
يكون ظاهر ما طعن في القصة بارة بآية من اسل واسر ووجه ذلك فخر في ما برحه على هذا القول بوجه القصة
ربك فخر في ما برحه على هذا القول بوجه القصة
الايام من المباح والايام من نقول ان نسبة القصة بارة بآية من اسل واسر ووجه ذلك فخر في ما برحه على هذا القول بوجه القصة
واجب لعل القليل واهل القول بالبرهان الجليل على ان القصة بارة بآية من اسل واسر ووجه ذلك فخر في ما برحه على هذا القول بوجه القصة
نظام من الوجود الدليل الحق الذي لا يتحول فخر في ما برحه على هذا القول بوجه القصة
لا يتحول الى وجه وزمن من ذلك ان يكون باهيا بارة بآية من اسل واسر ووجه ذلك فخر في ما برحه على هذا القول بوجه القصة
واسر علم المزان وزمن من ذلك ان يكون حادثة القصة بارة بآية من اسل واسر ووجه ذلك فخر في ما برحه على هذا القول بوجه القصة
ما طعن في القصة بارة بآية من اسل واسر ووجه ذلك فخر في ما برحه على هذا القول بوجه القصة

لَعَلَّهَا

في الخامس

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والطاهر فيها كانت مرقم من الحيات ويخرج في زبرجده وهو صفة البصر الشافق بانماذركا
من السائر للوحي فانه يزوره له حبه القوي وصفه صفحا طاهرا فالج المبرور على العروق تال
منه القصد والاصل **صل** ولعلما بان احمد القرطبي افاض صفحا ثانيا واوليت الرتبة المحصول الذي
ذكره ائمة علماء ومثقت في العلم الميثاق الاكوا من بعد جلت في يومه ونظم عليها رباع وفعلت
متدبر ليرة كاس في حق من سائر ما ذكره ابوت فاعلمنا عندنا تحت صفحا ثانيا فانه تال في رتبة
الصيد الموصوف فاعلمنا في القضا احدا واعلمنا في نفع وتعمها من خارج الى ان يدبر
على التفتية فاسكنوا الى الصحن قد ويرى على التفتية وتعمق فالتفتية على زبرجده في القدر التي
باقى تنجب حاتم واعلمنا القوي اربعه التفتية على يومه على ارباس والحمد لله **صل**
في الله ان عمل هذا التفتية على النفع شئت ثم اعلمنا في يومه على ارباس والحمد لله **صل**
في الله فانه فيهما على الامران فاعلمنا على **الصل** وان ثبت الجميع قد يرى من العروق التي
من الصيد الموصوف وانا لا التفتية فاعلمنا في نفع من بعد اوتيت اوصولها في
الناسية والاوراق التي في يومه على ارباس والحمد لله **صل**
انهم يرون القضا المبرور في الامان ثم سعيد في يومه على ارباس والحمد لله **صل**
صل واعلمنا احمد القرطبي التفتية والطاهر من يومه على ارباس والحمد لله **صل**
فانه في يومه على ارباس والحمد لله **صل** فاعلمنا في نفع من بعد اوتيت اوصولها في
الناسية والاوراق التي في يومه على ارباس والحمد لله **صل**
انهم يرون القضا المبرور في الامان ثم سعيد في يومه على ارباس والحمد لله **صل**
صل واعلمنا احمد القرطبي التفتية والطاهر من يومه على ارباس والحمد لله **صل**
فانه في يومه على ارباس والحمد لله **صل** فاعلمنا في نفع من بعد اوتيت اوصولها في
الناسية والاوراق التي في يومه على ارباس والحمد لله **صل**
انهم يرون القضا المبرور في الامان ثم سعيد في يومه على ارباس والحمد لله **صل**

مما أسفنيها

وقد ذكرنا المفضل في قوله ما ذكرنا في اجزائه الفاضلة في هذا العلم الموصوف فيها هذا العلم على ما
لا يستوي علمه والاول والآخر على ذلك من الكتاب قوله تعالى انما يستفهم الذين يعلّمون والذين يعلّمون
ما فهموا انما فهموا ما فهموا والآخر على ذلك من الكتاب قوله تعالى انما يستفهم الذين يعلّمون والذين يعلّمون
الانسان ما تعلمون ما كان الله يعلّمه الانسان ما كان الله يعلّمه الانسان ما كان الله يعلّمه الانسان ما كان الله يعلّمه الانسان
ما فهموا واسمعوا من الذين يعلّمون والذين يعلّمون ما فهموا واسمعوا من الذين يعلّمون والذين يعلّمون ما فهموا
من الرّيق المصدرة سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول في حق من يعلّمه الله تعالى في حق من يعلّمه الله تعالى
الاجل الذي التقيت به واما قوله في الصادق عليه السلام في حق من يعلّمه الله تعالى في حق من يعلّمه الله تعالى
من العلم والحق من الرّيق الذي يعلّمه الله تعالى في حق من يعلّمه الله تعالى في حق من يعلّمه الله تعالى في حق من يعلّمه الله تعالى
ثم ان الله يعلّمه الله تعالى في حق من يعلّمه الله تعالى في حق من يعلّمه الله تعالى في حق من يعلّمه الله تعالى في حق من يعلّمه الله تعالى
فما قيل في حق من يعلّمه الله تعالى في حق من يعلّمه الله تعالى في حق من يعلّمه الله تعالى في حق من يعلّمه الله تعالى في حق من يعلّمه الله تعالى
الكتاب الفاضل في حق من يعلّمه الله تعالى في حق من يعلّمه الله تعالى في حق من يعلّمه الله تعالى في حق من يعلّمه الله تعالى في حق من يعلّمه الله تعالى

15

في الحكيم وتلك بقدر العشر بانما يتصور من الخلق المحض وكبر على الخلق ان يثبت على رزق
 الخلق **المالك للامعة** **الان** ان رزق الملقى في الماد بالمال العذب حتى يصير في غاية القوة لا عشة
 له ثم يصير في عدة اصناف وطبقات على ما بين الكثرة والشفوق فيقول ليلتنا بمنزلة رزقنا
 العلو حتى يشبك ونقص وهو على مطلوب **الان** ان رزق كل واحد على قدر ما بين
 ويقتصر على ان لا يكون **الان** ان رزق بالرشح ويقتصر على شربك وغيره مما ساء
 فانه **الان** ان رزق بالرشح ويقتصر على شربك وغيره مما ساء فانه
 طيلة **الان** ان رزق على قدر ما بين الكثرة والشفوق فيقول ليلتنا بمنزلة رزقنا
 الا ان المذكور ويقتصر على شربك فاما ما بين الكثرة والشفوق فيقول ليلتنا بمنزلة رزقنا
 من الصالح لانه يمدد فيهم ما يتفق من لون ذلك ما بين كبره **الان** ان رزق على قدر ما بين
 الاملا بالخير ويكبر العلة الشديدة ما بين كبره على طيلة ونظر **الان** ان رزق على قدر ما بين
مصل اولها والله الحق في رزقنا **الان** ان رزق على قدر ما بين الكثرة والشفوق فيقول ليلتنا بمنزلة رزقنا
 كبره في شان اوله على طيلة **الان** ان رزق على قدر ما بين الكثرة والشفوق فيقول ليلتنا بمنزلة رزقنا
وهو اننا قد بينا الخلق والخلق بعد الباقم سدا كبره في رزقنا **الان** ان رزق على قدر ما بين الكثرة والشفوق فيقول ليلتنا بمنزلة رزقنا
 واعوانا اما بمصر فوجدت رشيد وهو من بلاد مصر عبيد في خدمته مقدار **الان** ان رزق على قدر ما بين الكثرة والشفوق فيقول ليلتنا بمنزلة رزقنا
 العشرة **الان** ان رزق على قدر ما بين الكثرة والشفوق فيقول ليلتنا بمنزلة رزقنا
 بالخدمة وثقيل بل لم يوجد من هذا الغناء المذكور وبقي المأثرة مدرة وفيه كذا من رزقنا
 وطيبين لقرعين او ثلثة من الغناء لخلقهم **الان** ان رزق على قدر ما بين الكثرة والشفوق فيقول ليلتنا بمنزلة رزقنا
 معه التثنية وزين البرك وسبع وزين **الان** ان رزق على قدر ما بين الكثرة والشفوق فيقول ليلتنا بمنزلة رزقنا
 زين من شعر لانا العشر وثقلوا بالحدس لخدمته الباشا الشديك ولخدم هذا **الان** ان رزق على قدر ما بين الكثرة والشفوق فيقول ليلتنا بمنزلة رزقنا
 في حقه من سبعة ايام واما الذي في اسبانيا كان له واما في الاماين كان له **الان** ان رزق على قدر ما بين الكثرة والشفوق فيقول ليلتنا بمنزلة رزقنا

فقد جدد الملحق

الحاكم

三

Y.A. 5.17

[illegible]

神

[illegible]

في تدبير الملوك

१८४

<http://fb.com/ranajabirabbas>

نہایت سے تغافل

في صبح الزمان
عبد الله بن
عبد الله بن

[illegible]

الجزء الثاني

[illegible][illegible]

منا وضع الفكر

في تبيض الزرنيخ وبقية
وصنع الزهره اصغارا

[illegible]

بالمعونة

[illegible]

فوق وصف بيان النصفين
والشمس وغيره من الكواكب

[illegible]

المقالة

[illegible][illegible][illegible]

لا اله الا الله

[illegible]

والتاريخ المذكور في سنة ١٢٠٠

٢٩٦
يا باطل طوع العقل ان لا يعكر ث الماء ونبي والبس طلق وقد شكك الانسا جابر بن عبد الله
هذا اليان وقال ان هذه الافا على عمل خلق الطوبى العالم الى الجا نبي الباترك في
المولودات الثلث المحدث واليات واللواء **واقول** وحش ثلث انما الاشرار في انما
فمنع الى المصل للمائة فبها فمضت وفيه مروج وسيد وماء ودهن وسبع واخون هذه
شئ من المركبات الموجودة والمولودات المذكورة الماء في الانسا في سائر جمع رويات سيد الله
سيري والقيع يعلو الجميع وعبد البتغ في الانسا على اربع انواع **سيرة** ابيض هو سائر في الاروق
والبن وفيها من الجين وفيها شئ في الخلق والعروق والعظام والغضابيف والافكار وصنع **سيرة**
سائر في قلة الصفة وفالغن وفي المار وفي البول وفي الغائط وصنع **سيرة** هو سائر في
العين وقلته الانسا التي هي البصرة وقلة التسلو وقلة في اكل الحمال والامسا وصنع **سيرة**
سائر في الكبد والحم والمار وفي سائر اعضاءه وكذلك الخور وفي اللواء **سائر** كذلك في
سائر الاعضاء وسائر الاصناف وسائر الالوان وكذلك المادان فحدثت لفته في انا **سيرة**
الاصناف بالسود والفاقر بالمرة والذهاب لفته وفي المديد بقاء وكذلك الخلق ففقه
الاشراكات الفاهمة المختصرة قد ذكرناها مفصلة في ههنا **فصل** ولما اوضح في انا
الاشياء فقول ان الماء الموجودة في انا انواع الحركات واليات برفقة فيفة عذات
الماء بالادمان بما اقتضته الحكمة الا في في اللواء تولدت المياه اقلية التربة في في اللين
والطين والطين والصابق وبسائر الجين وفي الباتك الصقوع والابان واما في المادان الزايق فاهه
الادمان التي في اللواء هي موجودة في النعم والادمية والكوابا والنس والزيد والاصناف
وسيد ذلك واما ادها في الباتك كثيرة جدا مثل الزيت والبيج وسائر ادهان المستطير
في النور واللون والغسق والبرق والفساد والسحق والشم والخرق ثم انكاه ومن ذلك واما
ادهان المادان هي في كل النسل والبارد وهي كبريت وهي الزايق وهي انا

الحضرة

المزج الآخر في هذا القولين ايضا واذ كان ذلك كذلك فليست هذه الا لما ذكره في قوله ولما ذكره
فاما مقتضا ذلك فمحل عليه ان يكون منها ان للملك على الشيء من غير ضرورة **فقول** ان
في الكبريت الحراق لما خالته وتمازجته في النار شقها فخرجت المادة اليها بغير
شدة في خارجها ان النار على احوال الاشياء وانما هذا ولما كويج في النار فخرجت
النار في في طوبى لها فاشارة الحوتة غذا النار العفوية وحيث خلطت النار العفوية بطوبى
المادة فخرجت في شدة من اعينها النار على خلق بها وانما على القول ان طوبى لها فخرجت
لله ولما كان من شأن طلب الحرارة وتلقته بها فخرجت طوبى لها فخرجت طوبى لها فخرجت
ان الرب في الموضع القلبي في موضع طيبة البرودة الغالبة على **فقول** انما طوبى له في النار
تلقته بها وفور منها لتقوى الماء ولكن الماء بعد حرارة النار وتكون في النار فخرجت
ولما الرب في هذا كمال ولكلته وان تفرق في لونا بمرارة النار في الحجاب فان اصابه الرب فانه
يكون في النار فان كان في النار فخرجت في النار فخرجت في النار فخرجت في النار فخرجت في النار
المذبح بمسبحة من التوفى والشارع في البيت **فقول** ان النار في النار فخرجت في النار فخرجت في النار
والعذب في النار فخرجت في النار فخرجت في النار فخرجت في النار فخرجت في النار فخرجت في النار
هو القصد والثالث الطبع والتقدير ما ذكره من ان النار فخرجت في النار فخرجت في النار فخرجت في النار
ويشبه علم في علمه في البيت المنزلة والشرع في الحجاب والشرع في الحجاب والشرع في الحجاب
ولما في النار فخرجت في النار فخرجت في النار فخرجت في النار فخرجت في النار فخرجت في النار
ان المسألة الاخيرة في التوفى في موضع السوء ولذلك ان اذنت من اجله الا في الحجاب
بالقصد عند هذا القصد في النار في النار في النار في النار في النار في النار في النار في النار
الكمال وانما يتبعه في النار فخرجت في النار فخرجت في النار فخرجت في النار فخرجت في النار
الذي لا فرق في الحجاب فانه **فقول** انما القصد عند هذا القصد في النار في النار في النار في النار في النار في النار في النار في النار

والله اعلم بالصواب

[illegible]

[illegible]

في بعض النبات وضايفه

ومنها ما عطف او بعين على حلا ومنها
ما يدخل في بعض الانسان من ايام
المفتاح الا عظم ومنها ما عطفه الروح

والان بعد رتبة وعلمه اعلم على رتبة ولها غير الثابت ونحوه الا ان على اعراف اولها ثمانية
الفتح ونحو الكسرة ونحو اللغز والفتح والفتحة والفتحة والفتحة والفتحة والفتحة
الزايين والواو والمد والفتحة والفتحة والفتحة والفتحة والفتحة والفتحة والفتحة
من سائر الالف والواو والواو والواو والواو والواو والواو والواو والواو والواو
من اثناء الثبات والادخار والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح
والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح
الفتحة والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح
والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح
على اللفظ في ثمانية اقسام من اقسام الثبات في كل شجرة ثمانية اقسام
باني واوليته وربعين يميل للصحة وبعضها يولد الجوالين والفتحة والفتح والفتح
الفتحة والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح والفتح
ولكن في الادوية والفتحة الباردة الفاتحة واما على رتبة لوني الشبان والفتح فاهم ذلك **الفتح**
ان الكمال على ثمانية اقسام من اقسام الثبات في كل شجرة ثمانية اقسام
ويكون وروي عليه في كل شجرة ثمانية اقسام من اقسام الثبات في كل شجرة ثمانية اقسام
هو **موسو** **الفتح** واما منها من قوله وعقد واما في حارة حارة شديدا ومعهم مملكة للفتح
موسو **الفتح** واما منها من علة وادوية ثمانية اقسام وادوية ثمانية اقسام
ومعهم شطها هو موسو **الفتح** واما منها من علة وادوية ثمانية اقسام وادوية ثمانية اقسام
هو موسو **الفتح** واما منها من وادوية هو موسو **الفتح** واما منها من وادوية هو موسو **الفتح**
مع **الفتح** فاهم ذلك وثمانية اقسام من اقسام الثبات في كل شجرة ثمانية اقسام
الصغار ثمانية اقسام واما منها من علة وادوية ثمانية اقسام وادوية ثمانية اقسام

فصل اول

[illegible]

حرف الف

۱۰۰
 این کتاب در کتابخانه
 شاهنشاهی ایران
 ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۰۰
 تاریخ ثبت ۱۳۰۰
 محل ثبت تهران

[illegible]

على زيادة

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البركة والرحمة
والهدى والنعيم
والعزة والكرام
والجود والسخاء
والعفو والصفح
والغنى والفاخر
والعز والبرهان
والجود والسخاء
والعفو والصفح
والغنى والفاخر
والعز والبرهان

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript page, showing dense cursive writing.

[illegible][illegible]

حق تعالیٰ

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

215

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, written in a cursive style.

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a marginal note or a small section of the main text, written in black ink on aged paper. The text is partially obscured by a red stamp or mark.

مفتی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

في طريق نديير ارض الجبل

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲

[illegible]

卷之四

100
 101
 102
 103
 104
 105
 106
 107
 108
 109
 110
 111
 112
 113
 114
 115
 116
 117
 118
 119
 120
 121
 122
 123
 124
 125
 126
 127
 128
 129
 130
 131
 132
 133
 134
 135
 136
 137
 138
 139
 140
 141
 142
 143
 144
 145
 146
 147
 148
 149
 150
 151
 152
 153
 154
 155
 156
 157
 158
 159
 160
 161
 162
 163
 164
 165
 166
 167
 168
 169
 170
 171
 172
 173
 174
 175
 176
 177
 178
 179
 180
 181
 182
 183
 184
 185
 186
 187
 188
 189
 190
 191
 192
 193
 194
 195
 196
 197
 198
 199
 200

من الواو

حرف الزايد

[illegible]

[illegible]

فذا صار

[illegible]

من الاخوة



الطَّرْفَا

[illegible]

العزم

وَيُضَافُ إِلَى ذَلِكَ طَرَفُهَا الشَّامِلُ وَأَنْ يَرْسِبَ رَيْثُ بَنِي لَيْثٍ وَفِيهَا مَعْدِنُ الْهَضْبَةِ
مِنْ مَاءِ الْعَبَقِ يَحْمِلُ عَشْرَةَ شَهْرًا وَلَدَتْهُ عَذْرَاءُ بَنِي لَيْثٍ عَلَى عَيْنِهَا وَخَدَاها عِلْمُ
تَكْرِيرِ طَرَفِ الْبَرَقِ عَمَلٌ مِنْ مَاءِ الْعَبَقِ مَعْدِنُهَا تَعْمَلُ ذَلِكَ حَقِيقِي وَالتَّشَلُّعُ أَكْبَادُ عَيْنٍ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ
يُشَبَّحُ بِالْقَيْنِ الْخَالِصِ قَدْ بَدِدَ بَعْدِي وَزَيْتُونُ تَمْرِنِ الدُّنْيَا وَالْأَجْبَةِ وَفِرَاسُ رَاغِيهِ وَأَنَا الْهَالِكَةُ
وَلَكَلَّتِ الشَّامِلُ الْأَسْحَابُ هَذَا مِنْ الْعَالِيَةِ وَهُوَ مِنْ جِلْدِ الْأَسْنَانِ وَالْإِسْبَاحِ وَهُوَ طَلْسَمٌ مِنَ الْكَلَامِ
مِنْ جِلْدِ الْيَابِاتِ الْبَدِينِ وَالْإِسْرَارِ الْغَيْبِ وَالْقُدْرَةِ الْحَقِيقَةِ فَتَحْتَمِلُهَا الْعُلَامَا وَاسْتَعْدَادًا وَتَقَرُّبًا جَانِبًا
وَالنَّيَّاتِ وَالْعَوَانِ وَالسُّلُوكِ **الْبَيْتُ الثَّانِي** هُوَ بَابُ جِلْدِ الْقَدَارِ وَهُوَ عَيْنُ أَنْ يَهْزِلَ عَيْنُ عَظِيمٍ مِنْ مَوَاقِفِ
وَلَهَا نَبَاتَاتُ أَسْوَدَ وَأَوْرَاقُهَا تَنْسِبُ عَلَى حِمْلِ الْوَقْدِ وَخَلْجُ الْإِبْرَاقِ هُوَ رَيْثُ لَدُنْمَتَرَا أَصْفَرُ
مَدَوْرَ قَدْلَةِ الْغُشْرِ الْكِبَارِ وَالْفَتَاحُ الشَّعْرُ وَتَحْتِى فَتَاحُ الْبُرْطُوبِ الْبَاقِيَةُ رَسْمٌ مَحْسُوسٌ وَعِلْمٌ بِشَيْءٍ
فِيهِ مِنَ الْمَلَادَةِ وَالْمُحَوَّرَةِ وَالْمَرَّةِ وَفِيهِ هَذَا الثَّمَرِ مِنْ أَحْمَلِ زَيْتُونِ الْأَوَّلَةِ وَالْمَاكُولِ مَحْضَرُ الْعِلْمِ
مِنْ بَرْدِهِ فَاتَرَسَتْ وَجْهَهُ وَالْبَدْنُ الْعِلْمُ وَلَهَا نَبَاتَاتُ أَسْوَدَ نَحَى الْمَآخِجِ فَانْطَلَتْ هَذِهِ الْأَسْوَدُ
أَنْتَوَلُوا مَخَافَ جُودِهَا مِنْ سَوْرَةِ شَيْءٍ سَوْرَةِ **الْإِنْسَانِ** دَكْرُ لَدُنْ مُنْتَقِبِينَ سَلَامَتَيْنِ وَالزُّكُورُ كَالْمَلَكِ
فِي رَجْعِ الْأَمْرِ وَمَنْدُونٌ لَهَا مِنَ الْعِلْمِ الْأَوَّلَى فَانْصَرَفَ هَذَا النَّبَاتُ كَذَلِكَ فَدَيْتِي الْبُرْجُ الْفَتَايَا لَهُ
سَوْرَةُ الْإِنْسَانِ وَتَحْتِى فَتَاحُ طَرَفِ هَذِهِ السُّورَةِ مِنَ الْإِبْرَاقِ عَيْنُ هَذِهِ الْوَقْدِ وَالشَّامِلُ وَأَنَا الْهَالِكَةُ
عَلَى هَذَا النَّبَاتِ وَفِيهِ عَنِ الْفَرَسِ مِنَ الْمَدَوَّرَةِ بَنِي الْأَطْعَامِ يَهْزِلُونَ فِي وَسْطِهَا قَبْلَ الْعَيْنِ عَيْنًا
شَيْئًا لَمْ يَلْهُو وَبَعْدَ ذَلِكَ سَمْعُهُ الْكَثِيرُ عَيْنُ فَتَايَا عَيْنُ يَهْزِلُونَ فِي وَسْطِهَا لَيْسَ كَسَمْعِهِ **أَلَسْ**
يَكُونُ الْكَلْبُ بِالْحِمْلِ الْيَهْمُ يَضَعُ النَّبَاتُ وَيَضَعُ لَمَوْلَى الْعَوْنِ مِنَ النَّاسِ فِي الْإِبْرَاقِ وَفِيهَا يَهْزِلُونَ
تَمْرِيكَ ذَلِكَ الْخَلْقُ فِي الْعَالِ وَفِيهِ الْبُرْجُ الْفَتَايَا لَوْتُ الْحَالِ فِي هَذِهِ قَدْلَةِ الْكَلَامِ وَفِي هَذَا
النَّبَاتِ وَالْإِسْبَاحِ الْكَلَامِ فِرَاسُ رَاغِيهِ وَأَنَا الْهَالِكَةُ وَالْإِسْبَاحُ مَعْدِنُهَا طَلْسَمٌ مِنَ الْكَلَامِ وَالْإِسْبَاحُ
الْعَالِيَةُ الْكَلَامَاتُ وَتَحْتِى فَتَايَا عَيْنُهَا كَسَمْعِهَا بَدْنُ عَالِقِ الْزِيَارَةِ وَبَارِي الدُّنْيَا وَصِفَتُ

[illegible]

وہی

و نفوذ

[illegible]

عالم المزار

علم الزمان وليس بالآثار كانت مسددة لئلا يذوقوا عذابها ذلك وإقبلت النار التي أبدا
ترجمته وهو إقبال الحيات وهو كذا في قوله من غير هوان عبادا ويدخل في العلم الصناعي فيطرد
 بانه من وظائف الرشد من على الخلق وذو زينة من آثار التزيين في مخصوصه العلم وقيل
 ويطلب التزيين في زيادة الاستغفار وحكي القصور وكثرة التقطير على الحديد يسع كبر وأرجع النار
 فيتمرد الابن واستعماله للاندس والمخ وبقية كادته وهو مدبر كبريت خامون النار التي أعيد
 خاض كبره وأضالها كذا ويدخل في المارد والندس والإصلاح ويجري مجرى القوس والاربع وعيد
 الاشباح والاربع وهو اسع كبر من اساع الاشباح فأخذ على النار تطهره لك البرق من الاسرار ولا
 ما يجوز ان يباح ضلوك **ترجمته** من اول الاسرار اذا دخل المرد من انعام اصناف النبات
ترجمته الكافور وهو انوار اسد من انوار عظام كاستور وثبت ما بين بلالحد والتدب الصين
 ومنه الزاوي وهو منسوب عبيدته اسما لما في الملوك الاول واسمه رابع **ترجمته**
 حوفا في كذا راعا منه ليدبر من كذا النار في كذا الاشجار لك النار التي يقال في
 الكافور كسهم مثل القنبر الواحد خلقا من البشر في كذا الصنعة حتى قال ان القنبر الواحد نطفة
 الافاق والاس وكان من ذلك كذا على القنبر **ترجمته** اما الكافور في القنبر من كذا ترسب البرق في
 ومنه ما جلت سقا وكذا والريح فوعث ومثله ما يكون من اسلحه واهم ما دخل مسددا في
 يفيض ويند لك الكافور من واهب سيقان حصار في ذلك الاشجار ولا يخلو تلك المرات من الكافور
 يحرق هذه الاشجار ولا يدرك النار على علم في كذا الكافور من تلك البرق الذي ان مر من
 السعد من عثر في الهواء من الظلال الراس على الجبال والصحار وروحة السحاب والوحوش في
 وهو من الريح من كذا النار التي اوجع الاربع في حصة من الناس في كذا النار التي
 تخلف كبره من كذا مختلف من تلك البوت عها في جليو ن بها الكافور ونسبوا بانه يصير ذلك
 كذا عها على كذا النار التي كذا الكافور **ترجمته** من كذا النار التي كذا الكافور **ترجمته**

معلم

حرف الكاف

صلواته وادعائاته وخواصه

۴۴

200

750

۳۳۲

۳۳۳

وقسمها إلى الكافور ولحمية خاف وناظر الأستيا وهو من النار وقدره **الأستيا الكبير بار**
 أن عدد الخصال للماء المسعور في القساة قصير وخمسة وخمسة الكافور واحد لها وخمسة الكافور لها
 وعلم أن يكون من غير عروق أو ما كانا من غير عروق الكافور المعروف الذي هو أحد الأنبياء العشرة
 الجالوسين بلاد الهند وأطراف بلاد الصين الأصغرنا ويزعم بعض النساء أن الكافور من أصل كان
 رطباً طائفاً سميته الخافضيه وسماها رطباً **واقول** أن هذا القول نظر لأن القياس يقتضي أن
 كان قبل التقييد أقوى برأ من بعد التقييد لأن التقييد يكسب من النار رارة لا رودة طناً
 فخص بركة ما كان كثير لكن لا تنفع أن ترمي ما قصت رطوبته الأصلية بالتيقيد فزاد فيه وقص
 وانعدت ذهابه وتخلص من كثرة رطوبته رطوبتها أقل منهم فصار القياس إلى الماء القائم الجاف
 ذلك ما تمسكه على ما بالشلم وحسبنا أن الكافور بارداً ما يباين من ذلك أن الكافور مائة ودهن يكون
 بارداً رطباً وانما ذكرين واحد من ماء صندل وأما ذكره في الخصائص فإذ أنه في رتبة وأسلحه وتقرن فلهذا
 للماء أقل من خلق الميز وذا من الميز واللوزة وبلغ بجليه من الماء الدبيب وصفي ويعتد بالتيقيد
 الطبع البشري بآلية مقدار ما ينال في غاية ما لا يفي بعض القسوس في طوبى الماء الدليل عليه من غير
 ثم قيل في بعض الماء الدبيب وبلغ وصفي ويعتد بالتيقيد ذلك لا يشعتره في أن المصير إلى بعض
 ود هاتين في الكافور بالناسية ثم يؤخذ من الكافور واحد من هذا الميز ثلثة أجزاين من الماء
 الصندل ثم واحد من هذا المجموع من أجزاء ويطبخ الجميع حتى يذهب ثلثة أجزاين من الماء
 فزعة وغيره يوزن الجميع ثلثين من الماء الدبيب المقطر من جن جديد من الميز مسعور مكرت ويكره البندق في القسوة
 وحذا لعل من الماء وقدره بالتيقيد حتى يتصل المقطر ويكره ود ويزعم من غير ما قيل في أصل القسوة فإني أقول
 على من حول الأرضية فظلت من الماء المقطر مرة وأسيره وحظي الأستية كان خربت والأقطر عليه
 من الماء أن الماء إذا عمل في الماء القسوة لا يشعتره في القسوة وتخرج والأقطر عليه ما لا يشعتره من القسوة
 الألهة من الماء وقدره فاعلمها ما فيها ما لا يشعتره في القسوة فإني أقول في القسوة فإني أقول في القسوة

۱۷۷

[illegible]

في المفتاح الكبير

abbas@y

۱۷۱

والله اعلم

2

وفى السلام

تبرکات

2

وافوا

10

1

على تمام الصلوة

[illegible]

الحمد لله

[illegible][illegible]

4

يَعْدِلُ

نقص

۴۲۱

وَالْمَلِكُ الْيَقِينُ

[illegible][illegible]

الذي احمر

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

حضر

تفعل ذلك ثلاث مراتب فحقيق هذا الظاهر لما فيه عذرك أولاً وقد عرفت علمه تأخذ أولاً بشيء من بعضها
ثم أتت بها في ذلك إلى ما عرفت ثم أعرضنا عنه هاتين من الأدلة لبيان أن الظاهر على ما ينبغي
ينصرون إلى البرية القصص ثم عارضنا البرية بالباقية المعلقة والعدد ونقصنا في خارج المعلقة
ثم تأخذ الملة واحصاها وشوها إليها استقصاها من آثار الفرجي فيجمع ثم أعرضنا عنها ثم أعرضنا
على أدلة في استقصاها للظواهر وأصلها ثم أعرضنا عن ذلك كذلك سبع مراتب ثم أعرضنا عن هذا
الجبب فانتهرنا في عظيم وعديم تركيزه ومرتوسل في العالم الشاغل في الجرب الكثير من كل شيء في
ذلك الدبر الذي يعتد من ذلك الظاهر للبريات وسراويله ولباسه ومظاهره ومناقبه وأكسابه
واسباعه ونخرج هذا القليل في الموالع والملايح وزيد في كتاب السطو على ما عرفت ثم نزل على طالع
عائده وأجل في الأصول والوقوع وأدنا في البريات في العالم والاداء وقتنا من ذلك
الأنف الظاهر في تأنيف هذا الظاهر الحاصل عذرك وإذا علمنا والمعرفة الأنف المابلح في ذلك
الذي يعتدنا بعد تكملة البرية ثم لله تعالى بكل علم **سبيل** وأما الثبات الذي عرفت
سبيل **الشيء** وهو عزم في الوقوع في سبيل شيء بلقاء الوقوع وذكر في شيء أو في الشيء
مقتضية للخاص وعينا مقتضية لشيء ونقصنا من سبيل كثير على ما كان مقتضية للمجرد أو
ولمجرد أو لشيء صاف ولم يذكر في شيء وكثير السبيل وتزيد في أصل الحق على من نكته وعظمت
نقصنا من الوقوع إذا كان غرضنا طرأ في الوقوع وهذا الثالث جوهرية في إثباتات الأرباب في البرية
بها العلم والبر وعلم البرية في إثبات البرية ونزل الأرباب في طاعة الحكماء فحصلوا ما يبالون
لوق خطنا في ذلك الأرباب في هذا الثالث الذي عرفت بعد معرفة ما عرفت على أن يكون في علمنا
من طرق فحقيق ما عرفت في باب العلم الآخر ما يقارب ألف وربعه أو يزيد على ما عرفت
في علم الترتيب فحقيق ما عرفت أن كان له في حقنا في المراتب وإنما عرفت في الترتيب
أن كان هذا الترتيب هذا الأرباب في سبيل ما عرفت من البرية علم على ذلك وتفرق في العلم

العالمية

3

[illegible]

لایق

حضرت ابن

[illegible]

باز

فأخرج الأرض منه وأصغها جبالاً وأشوها وقطر عليها من السماء إنزال ذلك أملاً وعشرين
في يوم ثم أخذ الجميع إلى الأرض وقطعوا ثمرة وأبوا وأخرج الأرض وأصغها ناعاً وأصغف بها القدر
من وزها من حسنة الثبات المنظر بالملحة وأعطى الجميع الطائر حكمة الأرض والمناسط ^{الجل}
ذلك والثامرة والثاب حتى ^{عكس} صاعداً سلك الطائر في كل الزحف وفي الوقوف واليهبة ^{عكس} كان
ذلك إلى الأرض من ثمرة كان المخرج أرض الطائر وأصغ عليه وحذاق من الأرض وأصغها ناعاً وأ
ليرة في الأرض لها وشدة الرسل وأخرجها من القدر وأخرجها من القدر ^{الجل} السليقة الضمير في الرق بالملحة
قدرة زها ثلاث مرات والجها في قدر بابل حتى بقي من الماء الثلث ثم استقره بالعلية على ^{الجل}
التيان الصلبة ثم قدر ثلاثاً زها في الجها ثمرة ناعاً ذلك وأصغها بالملحة وأصغها بالأمداد
وكذلك ثاثة وتور لعمى حتى أبقى في الأرض من ثمرة من الملامنة ثم تقدر الملامنة على خربة التبع
ضخمها بما لا يرفعها تذهب وعزى على الصانع ما رفعها حتى بقي لوقت الملامنة ثاثة ثمانية
عظماً بسيطاً سلك التركيب ما ذكرنا الريا في ما يعرف ثاثة أربع طويلاً وفيه كاس من تصلبة
وأصغها ما بقي ثاثة فخرج أواب من كوز الماء وتناجى في الموزين ما سلكه ^{الجل} وأما السهم
فصولت وهو شعور وفيه رنان وحصى جيلة لها ثقل والذي يدل من في العالم الصانع أصله
ورقة الأرض من ثمرة وزها في مؤن من كل واحد من ذلك ثم في صفة في القربة وقطر على ^{الجل}
وشد عليه النار قليلاً حتى تقطر بعد ذلك الصنع المنظر ما عزل الأرضية وأعد الطائر على أن يملأ
كأنه قد هلك ثلاث مرات حتى يحصل ذلك من الملامنة ثم حذاق الأنا من صغها ناعاً وأصغها
كما قد تم أعزها بعد زها أربع مرات ثم أدر الأسر الملامنة والجها حتى بقي من الماء الربع وقطر
بالملحة ثم أعزها بارة إرشالها من الماء العذب والجها واستخرج ما بقي من الملامنة كأنه قد تم ^{الجل}
الماء وأصغف بها القدر وزها ثلاث مرات من القدر والصفي وأصل ذلك في القربة وأعد لها
عند ذلك من الماء المنظر مع الدهن وقطره وأعد الطائر على أن يملأ بقدر أربع مرات ثم أعزها وحذاق

ثم يمتنع كمال زهره من ما ينطلي على نودع العزوة وقطر ههنا تونج الاشترية دخل العزوة
بعدهم يزورون العطار الأول ولا تترك العطر حتى يلقون الابدية اثنى على حبها واحلوا النكر
فان نيزها فليكن يكون فان حب ممل وقصر مك العطار فطر على من ما الصب في كل
قطره حتى يظلم العطار ويحل المجموع والابحار العليل فيضار هذا القدر السدين على العطر
وقطر على من حديث فخلوا الاشياء مسخرة في الولي انا ما وكر العطر حتى يحل النكر
في الماء العطار قد زرع الزهر المصاف الاول وقد رصف زهره المصاف الثاني والابحار
الاما بوبر اليراق في الرسية في صر عطره اغلاها حاصيا ومنتها بعد ان خلها وبعثها
وكما انصب بالعبوة وقصدها فانتمت عافوا وادخلها فاقطع بغيره سائر القامح
واين اخبرك فاضها منتحة الموت في نزع الحافير وتقول لك اللذة المتع من السكر والادمان
واعلم ان هذا الدرر السرا عاير في ما اخذ شغل المداواة واليراق والابحار من ماء الاصاود والادمان
بكلها وما يصح طول القائل رسا من طول واما الاسع اسنان مركبة على مائع ابوبكر بطنية طه
على خرقه فهاك يشد ان تقطع التدبير بمزج القامح على حقن في زهر طلي وان كنت تملك
انما يفسد على كنفه اعجل في السلم **فصل** واما الذي الذي هو **سليق** فهاك شعور وهو قد
المتعلق في انك في من الاعمور وكما في انك في امسود واجر الذي يدخل على الماء الساخن والاعلام
والاراق التي هي من القلق اذواع وقد زرع في شاي واعم مثل زهر فاس الوريق والقدون للصبي حفا
حيث يودع العزوة ويغري به اخذارة البات المذكور بعد زهره قطر الى ان تنقطع ثم يصفى ذلك
الابدية تدبر من سدها من القلق الى الماء العطار بعد زهره حفاة الشا واطنا من
للانطلة في ثمانية عطر فيقرب زهره ويعرفون زهر الابدية **وبعد** العطار على ما قطر
بعدهم الى رسية حيدا ومزج زهرها ايضا وقطر مرة ثالثة في انك اذ انك اذ العطار عطر
العطار ساطع وان اغلاها في رسية في الماء و قد وقطع على انك اذ العطار حاسية

[illegible]

الغلاف

[illegible]

١٥٧

[illegible]

مَقْبُولٌ

4

من القديرة التي لا تقهرها ولا تطرد من سمع صوتها في الدباب لا تدافع عليه ويخبره وينقذ ويغفر
ذوات السموم صلا والذين يورث بطون الميراث فان ابدت عليه فثأخذه من العادل وقوا من الضيق القدر
جزوه ومن العشق جزوا الجلال المبرر ان تدفقنا على ما عايناه من زحام من المصلين حتى صير قوافير العنوسة
تم طلع على الجميع مثليه من ماء العنب وتغري حتى صير قوام السبل ثم عقر حتى يقطع العنق واستفاد
الملاويزت الاين ثم اخرج الاضمة وضعها فاعا على زحام من ماء العنق صير كما لم تدفع عليه
المطر الاول وتغش حتى يتلاطم بغير ايلام ثم سدل على وجهه العنق يخرج الاضمة وضعها فاعا على زحام
ايضا مائة السران حتى صير كما لم تدفع اليها الماء المطر كذا ثم حتى يقطع حتى ينزل ذلك ثم
حتى يتجلى على ايسر خلاصة الاين لا تدفع على الماء ثم اخذ الاين وشق ليلته ثم شق حتى جعلها الاول
ومن اوزعها من ماء الراس ثم شق حتى جعلها الثاني وقد ربه من ضالها من الماء العنب وجعلها الثالث الذي
في الماء العنب ثم قطعها لركبة الداسلة وضعها عليها من الدار ثم قطعها ثم اعدت لها وقود فادها
لك ذلك بغيره لولا تحركه لولا الحية فتر من الادوية النادرة من الدباب المبرر الاين على الجوان
ومن رقة الثمالي وهداة الكورين ثم عدل على الكور والمالط وحقت اربابها من كل ما لم يكن
من الله بل على حمار وهو سائل **فصل** واما القنق الذي اسمه **فرين** فقول ان سمع من قنق فليس بجمرة
النسا وهو موطى الخلق والاد والذات ان يجملها معن فيقول او كروا عنكم ويوطى على ان القنق
يلعبونها من اليد يراي في قنق منها في الكورين لكن كغير ما ذكرنا صمغ الاضمة كروا عنكم على الكور
على الكنا وبارما فصل من رصيف على ايزر لطبيعه واذا غلبت نلو سئلنا الا وراى هذه القنق
مع الصغ واللبن التي لها وحش لم يخذها فضعها على الصغ الثاني الحيد الذي فيه الاين
او الاين الذي هو السواد على الكنا فخذ من رصيف ولا تستعمل العنق وشاخذ من رصيف على الكور
من البات الذي اسمه **فريخ** وهو على الرصيف الغرب من البق الزهرياق الواقع لما من
زهر الزمان وصمغ الجمع صفها حتى صير كما لم تدفع الرصيف الجرم من ماء العنب وماء زهر

[illegible]

مجلس

حرف القاف

[illegible]

جميع القاطنين فيه

وفى الصاد

الحمد

عليها زعب وساق طويل نحو الدّامين وظاهرها وإصل طويل فلهذا الإسم وهويت في القضا
ومن حيث الخلق لخصائص طول الخلق والقصير ولزم من هذا معنى الذّنب وقد استعينا في إسمائنا
هذه الثّلاث وأوردنا بها عدة في كتابنا الاختصاص وتقدّم هذا الكتاب كما ذكرنا في مقدم الكتاب
وعلى ما ذكرنا في مقدم النظر في قوله على جميعه تركنا ذلك لأنّ معنى قوله وإنشأنا له بها ملكه
ولكن في آثاره وأعماله أمثال موافقة الدليل والبرهان في علم الحزبان وثالث الاشكال في الكتاب
والسلوك بالبرهان اختصنا في كتابنا ثبات من حيث كمال هذا ما يقع عليه عمل أهل رأينا من الملّغ
لعلّهم من سرر بعض الثّبات المذكور ولم يذكر رأينا وأما ذكرنا هذا صافير بعضنا في علمه وقد قدّرنا
ذلك وأختصنا بغيرنا من كثير من الملّغ واللّهووم وإنشأنا في التّسليم موافق ومطالع وموضع وأعمالا
تقوم وتقطع معاملة على سرر إيماننا والافلاك والقيم ياذن الله تعالى إلى الإلهام والنعيم **والتّسليم**
ففيه من الإلهام صفات ذكرها بما من عبده أن شاء الله تعالى في قوله ويقول **ثمان** وهو ملك
سوء عظيم ومناظر عظيم ولزم من هذا معنى استوفاه وذكرنا الاختصاص وأما ذكرنا في
هذا **قول** إذا أراد الله أن يخذلنك الخلق والمناظر ويذهب بغيره ويتركه شيئا أخر
أورخا من حقّ ما قيل في أصل قولنا لم يزل وقوله وهذا الظاهر أي قوله إننا جليل إله لا يسقط من
حقّ ما يبرهنك من الكتاب ويؤمن منك ويصير معونة وخاتمة عند الإلهام في أختصاصها صفات
من غير أن يقع من العلم والمعرفة أشواها لثمة أعلينا العلم بالبرهان وأودعته في الإلهام بسم الله الرحمن الرحيم
في غير التّسليم ولكن في البرهان إسمها الأوّل وإن أليك حرة على ذلك وثانية وأستعمل في قوله
وقوله وأعيد الظاهر على أن يغيرنا من عزنا ما سار فيه من فخرنا الاستعداد والنعيم والبرهان وإن لم يزل
في العلم بالبرهان من آثارنا من العترة وأعيد الظاهر حتى يستقيم العلم بالبرهان ثم ما أخذ
وشرحنا من أختصاص الأوّل والثّاني من العترة في هذا العلم ثم بعد العلم بالبرهان ثم بعد ذلك وهم المشو
أول أن هذا الملك المذكور هو كوز السّاعة الذي يغير الحرة وحسن التشاك تدبره طائفة

[illegible]

غَضَاءٌ

حرف الثين

[illegible]

في بلوغ العمر الطبيعي

القصة

في الحروف

المقطر

[illegible]

دست

حرف الشاء

مبروكة كالصليبة بل وادخلها كالمسحوق من فوق البسج والبرجج وقد كان
 في ثوبه البسج والخرز من وقته ومن ثم ابعثه فاهم **فاما حزن القادر** فخرابه **تدبر** سبنا
 ودع بلعي قد برز في قول الصيغ كلها مانع وقاسم والاذليل من ذلك والظاهر الساقط ورفق
 السج وكسره والعبر من جمل ان يفتح الفصح التام والدي قد تم فخذ منه وتديب كما قدنا في
 الجبر فاهم **واما حزن الصيغ** مانع من صلات كثيرة ذكرنا بها مسبوقة والفراس **واما حزن** والظاهر
 فيكون الاخر من حب القيس من تزلان صغر فرق وضاف اليه القدر المدبر فيكون مدبره اذ ان
 مادة السريان وتكملة السريان على طيات سديد ويترك ثانيا ثم ينادى اطار على طيات جديد ويترك ثانيا
 وكذلك ابرجد حارسه وسادة وشابرة ثم ينادى الفاضل على الامور اولاد موت مرت ثم يؤخذ الامور
 ويضاف بعضها الى بعض ويكسر ويطلع في الامور قدر ابرجد اطار الحاقه بقا السج ثم في ذلك العدد
 كذلك تزلان اولاد ثم يجمع الحروف فيتمتع ووقع عند انزال الامور القيس ومدبر القيس عضو هذا العدد
 وهو مدبر على ما في علم الحزان **واما حزن** فهو حزن كالقاسم اذ ينادى المدبر في حزنه على
 ويضمعه حزنه في ما من الحظ ويصرفه الى مظهره سبجها من الابدان وما فيه شرفه من سوس
 والفراس **واما حزن** فيقول من قول الحزن الساقط في قدر ابرجد اطار وفتح ويضمه ويضمه في ذلك
 يكون تدبر القاسم ثم يضاف الى مجموع ذلك حزن من الظاهره الصقي وقدر من وزين من العلم المبر
 المدبر والمقد وقدر من وزين من العلم الملائكة ويضم الحبيب على قول المدبر ويضمه ويضمه
 الا حزنه وتقول له جلا ثم اعطاه الفاضل ويطلق ثانيا ثم يفتح ويضمه ويضمه عليها التاثير
 ناك وكذلك لبا وحاسا وسادسا واما حزن الما من مقادير الابدان فقام مقامه في كل
 من **فاما حزن** فيكون المدبر في حزنه وفتح في ابرجد اطار والظاهر من ذلك ان
 بعد ان يفتح ويضمه في ذلك حزن من الظاهره الصقي وقدر من وزين من العلم المبر
 صحيح فاما الحزان فاما حزن الما من مقادير الابدان فقام مقامه في كل

حرف الفاء

۱۶

حرف الغَيْن

[illegible]

فالحاء

المختصين

[illegible]

الهيبي:

بما ذكرنا.

[illegible]

وَأَحْسِنَ مَا أَمْسَنَ إِلَيْكَ وَكَانَ أَوَّلُ مَا أَفْعَدَ خَالِي مِنَ الْإِقْبَارِ وَأَخَذَ مِنْ سَفَاتِيهِ الْقَبْلَاتِ لِلْوَلِيَّةِ وَهَذِهِ
الَّذِي دَعَا لِي بِمَا يَجِبُ لَكَ الْفِي سِتْرِي بِعَدَايَ قَبْلًا لِخَالِي بِمَا يَجِبُ قَدَارَ الْفَرْقِ وَبِأَنَّكَ تَجْعَلُ لَكَ
مِنَ الْمَدَدِ وَالْمَكْرُ وَالْكَلاِبِ وَالْإِعْتِزَارِ وَكَاسْتَعِزُّ بِحَسْبِ الْعِلْمِ وَالْعِلْمِ
الْمُؤَلَّهِ فِي الْمُسْطَارِ وَأَسْتَعِزُّ بِالنِّسْبَةِ بِإِحْلَاسٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى لِقَائِهِ
الْأَسْلَفِ بِمَا دَى الْأَعْمَالِ كُلِّهَا الْكِبَارِ وَالصَّغِيرِ وَرَأْسًا لِي
تَعَالَى الْقَوْنِ وَالْكِبَارَةِ وَأَنْ يَهْتَكِرَ خُفَّ
وَتُخْزَنَ وَتُؤَلَّكَ أَوْ تَخْزَنَ
لِيَصْلَحَ لِيَدِيكَ
و

(Faint handwritten Persian script)

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي القرآن الكريم
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي القرآن الكريم
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي القرآن الكريم
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي القرآن الكريم
والله اعلم بالصواب

هو الله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي القرآن الكريم
والله اعلم بالصواب

هو الله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي القرآن الكريم
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي القرآن الكريم
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي القرآن الكريم
والله اعلم بالصواب

الحكام العلماء
المقام ٣

عمر

لینکلن

فناقم

البرهمني

الَّذِي ظَا

في الميزان

تفضلوا بغيره

وَلَقَدْ نَزَّلْنَاهُ بِالْقُرْآنِ ذُرِّيَّةً وَتَرْتِيبًا لِّعَذَابِ الْمُجْرِمِينَ لَعَلَّهُمْ يُرْجَعُونَ

۱۲

فرمان بود که از خطبه و موعظه خود در روزهای جمعه و عیدین و مناسبت دیگران بپرهیزد و در این باره فرموده است که هرگاه کسی در این امر کوتاهی کند یا تخلف نماید، خداوند او را لعنت کند.

الحل

فَاضِلَانِي ط
نادی ط

سبع مائة وثلثون

[illegible]

تجهم بالحوادث وبعد التبرير بالحق فأناب في ذلك لاختصاصه في المادة لا يصدق الإشارة
وان غائنا التوفيق والوسيلة وضمان ذلك لجميع **الاول** قال الله تعالى ان الله يكره الذنب والعصيان
لا ينقضوا وقبل التبرير جمل **الجزء الرابع** انه لو كانت كونه واضعاً والمخاطب المانع
لله تعالى وهذا اعتقاداً في التمسك حيث كان كذلك طرفة بالاول في التوفيق والتمسك
من المكتوم السبق بالتعقيب **فقول** اعلم اني انما جملتم ما قد سمعتم من رتبة احوال واربع طالع في
طريقة التوفيق لا في الخارج الى الراجح ضرورة لكن اريد ساعداً في هذه الطريقة فضعوها
ذلك انما هو غير ما قد **فاول** هذه الاحوال اربعة الفناج الذي يتقدم على **اما الجزء الثاني**
فهو الاستمرار في الغالب اليان والذهن التام لغير الملوك وعندهم من الجواهر دعوى
ما يدعى عند رتبة الفناج بالحوادث فاهم وصفه فمذهبا ان تتجها كما طالع في الاخرة من
التعقيب ثم غيرها المتابع وتضيقاً فطره عنها ثم احدها من غيرها وعمل الماء عنها هكذا سمعتم
فانما في رتبة رتبة ملكة تدرب منها للفرق والاختلاف وهذا السالفة ثم الغالب ذلك سنة
الجزء الثالث على اخره وهو لي اربع ايام الرب الماء التيسار الاستمرار في رتبة الملوك
وعندهم وهو ان غيرها بالفناج الخارج من تدبر الملوك كما يتبينه حتى تأتير طالع في فعلها
في الاخير فاهم ثم غيرها بوعاء في رتبة فطره عن غيرها ثم دعا هكذا الملك في التوسع رتبة
فطره وتعدده وتزادها الاربعين وتضيق في البصائر لثمة لغتها وفي رتبها وهذا التوفيق
ايده الملك في كتابة البرهان اعلم ان **الفصل** في الإشارة الى رتبة احوال يابوس في عالم الملوك تدبر الملك في
الاستمرار في الاحوال الى آخرها مرودة وطولها وتتمرر للكمات من الماء المغيرة في رتبة الملوك
والاستمرار في البصائر من احوالها الى آخرها في رتبة الملوك الاستمرار في رتبة الملوك
تدبر وتضيق وتضيق في الملك وعندها في رتبة الملوك في رتبة الملوك في رتبة الملوك
المركة التدبر في رتبة الملوك في رتبة الملوك في رتبة الملوك في رتبة الملوك في رتبة الملوك

صنعت

ناجیه

بیکاپ

2.1

ع.

في التاليف ودجر لقيتها

هذا هو الثالث أيضا من
الرواية

فخار المقصود

والمسرى والريح

ليقات الأول بجهان، ثم لاغا واحد فثبت ثلثة اقسام ولا تدخل صاعلي الزايم الا بعد التبريد
 في غير موضعها وقدر واحد والاول **واسم** من الطاووس ملك ويزن من في الثانية
 بعد السواد الاول يكون صاعيا في الثالثة ويصغر في الرابعة وسحق الحكماء هذه الساق
 الدابة **القائمة** لاغا الحام في الطام **الحب** ينضج وتغسلها بالخل والبنات والزيات
 ثم التبريد في عصهم لعلهم يخالطوا لا زليدها بالباطن ومنه التبريد بالبخارات الصالح الاربع
 واليتم الميع وسقدهم حنجر بالذرة وهو الذي فيهم الحليق ان تجر الكفت اسبا كان الكف
 ناقصا واسم حجر العرب والعقاب والحجر الذي في جوف الحمار الكوم وما اشبه ذلك من الاسماء عند
 لشما الغر من الطوبى مثل الاول واعلموا سائر اقسام ثم اسق المكي المنسوب للدرج من السحق
 بدبر المحدث جزا وهذا السق التبريد من سق ايام وقدر عبد التبريد ودره طر
 درة منها وعقده عبد التبريد وقدره وزنه صاعا طالع هذا الى ان تنفذ البقرة الستة ثم
 الماء الى الارض دفن واحد وعقده سبعة وقدره ثم التبريد في الارض وهو ان تحي صخرة الفضة
 والنجس من الارض عليها الى الان لاغى لاين، وانما في خمس الشرفى من الارض ان تجنب التبريد
 الكرك بمطاة الحليق من من الدهر قد جروا كذا **قال الحليق** وهذا المعنى الاربع
 تابع علامته ان لم يذب ولم يجرد خاثره فخلع الناعير من هياكله ثم طر الماء بمقدوره مع ترك
 اوقاف تزيدها كما ان ثم صعد الارض في انا من خزف **مدهون** سبعة ايام بارا، ثم ربح
 اول من بارا الماء الثاني والخاله والثالث والبشارة والاربع بالست والطاس والحجر والخاله
 بعد ان حطب غليظ الخضرة السابع مدهون مدهون ثم خذ كل اكل على الغرامه ثم اخذ من كل اكل
 جزا من اربعة اشته الذي صوف نذرهما **واعلم** ان السابع اصعدد وانما يصعد على الارض
 كسط الستة الاربع فانهم **واعلم** ان الزقية الاول والقائمة الاخر **تكون** يدور حول انا
 الستة والقائمة يطير لاما عمده هو دبر المتري وانما تصعد الارض حتى يدبر الخ

والفلاس ويعبرون عن طهر الفضل ان شاء الله تعالى **فقول** خذ على بركة الله تعالى من الارز
وهو السبد في زيارك للموت. وهو اللذ وهو الذي لا يموت في وصية النبي والخاص
الامر الربيع الذي لا يلهو والظن المقصود الظن الذي والغيب التي ويخرج ذلك من الام
التي لا تخفى من اجل خوف الموت وادخل عليه من الطوبى شكر شيئا فشيئا وان تمرك بعد
الان ينظر ويصير في قمار شرب الخمر من الطوبى الا في وعظه وفي الزيادة جوف فاذن
تقهر سراطمنا والمقات عذم من كثير وقيل ان شئت يوما اريث اسوعا واكثر
للمعزة ان ذكره وادخرت ولوعده في ذلك فظهر على ارضه البسج والذر ان
تقهر ويحيى فانه يابل والاشهر بجارة الطوبى فاذن في وجدة السعد كالمرب وهذا
هو التواد الاول خاصة في جميع قطع واحدة كالقار والجر والذرة كالمرب والها الاسود
وذلك من سنة التادير زادت واعدم الحكام لانه من شربها ان يكون هذه الذرة في
فضل الشرب وهذا هو التواد الذي انصبه الما لهن في الذرة في وسد وجه من بين اليد
واذا انصبه الحكيم المارب يستبرئ فيرجع لانه رابل القاع وارجع القعدة وعلامة الصفة وهو
قرب صاحب الذرة فاذن من يعرف الشرب في نفسه وادخل تانين به بساطا لهذا
قال الحكيم علامه ما علموا ان على الصواب اختلاص الزواني مع اليوسا وهو التواد عليها
وان ينظر التواد في ربع من ترب فانك على خطا من علك ويتوزن المولد اول وعلى
لذ عنهم الوثن من السابها الشعر والقم والقار وزينة الجبل والاصاص الاسود والكل
والجليد والفاش وباب مدينة الفان لم يستد بالبقاها واثنانين وباب العاو علك
اسود وسابا في العرق بجر لسد وهو الكل لانه ما من من القوق الباصية **مينا** في ذلك في
باب التادير فخذ هذا الساردن الالوتري ا مثل الزوية الاخلى في الزينة واسمها لآخرة اسما
ثم ادخلها على المرك في ذلك فمعا ثلاث مواجب ثلاثه تقنيات وتكون الثلاث مواجب فخذ

البحوث

والطوبى للقاسم رفاقه

المسقات

لَقَدْ

الحمد لله

في ميزان الاخراء

في عقد المجمع الأكبر

Ε.δ

نافعاً

عالم الجبل

في مقدار طرح
الشمس

في هذا الموضع

فانه هذا المايه والما في على الكير البياض فانه طارة خمس السبع في وسط القهار فانه في
التشار وانما نزل على الكير طارة فيلزم بالضرورة ان يكون ناطق القهار فانه في
شخص القيص فانه هذا الميزان وهذا القانون وانكوا الله شامسا واسأل الله الصلوة
وضمن القاصية والخاتمة **اعلم** يا اخي انك اذا وصلت الى هذا المجل قد صحت الكثرة
فان شئت قف وان شئت ازيد في الشاقي في العمل والمعاينة والاطلاع على ما في هذا
النوع من الاسرار فانه على ان يمد القام فيلزم من التحييف والمعرفة في حوض
العمل فانه **وصف** ان تاخذ مادة جديدة ومضاجا جديدا ثم قل للكلوم كما في
تزوج وتقل وخرج الماء الى الموضع وصعد الى كاهنك في الخريف الثاني من العمل
من التبرع المقدم ذكره في اول الرسالة ثم بعد ذلك اذا وصلت الى هذه الدرجة فاما في
الاجزاء فيكون ترتيب التحييف وهو ينقسم الى اثنين قسم التحييف الكير البياض والقسم الثاني
لتحييف الكير طارة وكل قسم من هذه الاقسام ينقسم الى اربعة اقسام وهو على سبعة اقسام في
معرفة علم ستر التحييف وقد كتبت الحكماء في غاية الكفاية وطلوع نور وزوده والعزوة
في المصاحف ولربك في اوجه الاشارة لاسم العبارات في لاسم عليه الامن هذه
اليه **وصف** تذكرها انفس ونجح ما يبدوه بصريح القول لاختلاف المسلمين حتى يكون
لهم حجة يحجون بها والله للخلي والمانع **مقول** اعلم يا اخي ان القسم الاول من تحييف
البياض وهو ان تخرج شمسك ورويت ان تكثر من خريف في تدبير طويل حتى تبيض الكير
البياض وادخل عليه شمسك في العمل ولا تكثر من الماء الا في يكون الكير في هذا الترتيب
منزلة المسد الجديد فانه في حوضه عمل واعقد مثل القوم فان شئت اخضرت
وان شئت ازيد في حوضه بعد العقد منزلة المسد الجديد والاربع الصايط
ادخل عليه الاكليل والماء الى باورنه المتقدم وحل واعقد الى

في ترتيب التحييف

وهو هذا النوع

وهكذا تصنع ذلك مع دخول الاكليل والماء والنفس الى الماهاتر له واتا الوجه الثاني من تحييف
التي منه ماك على التي من الاقويكون اكبر اجزاء هذا الكير مكان المسد الجديد ثم ادخل
عليه الماء الى الاكليل والنفس ثم حل واعقد وصاغف هكذا الى الماهاتر له واتا الوجه
الثالث التي من هذا الكير على التي من التفرقة تكون بوزن افضل مكان المسد الجديد وتدخل
عليه الماء الى الاكليل والنفس والوزن المتقدم وحل واعقد وهكذا حتى والفرق
الى الماهاتر له واتا الوجه الرابع الذي من حوضه تضييف الكير طارة هو ان تدبر اسرب اليه
وتقطعه عليه من الماء الى فانه يصعد من حوضه اسود ويدين بياضا ساطعا وحل
التي عليه من الكير طارة من سده فانه ينقلب ذهبا ابريرا ليس له نظير فينا على الجوهرة
التسديف الحاقية وهذه الحاقية هي من اسرب ولا تعلق في حوضه من الاحياء وهكذا
كبر الحكماء اجزاء اسرب الحاقية القاس مقام المسد الجديد وادخل عليه الماء
الى الاكليل والنفس والوزن المتقدم وحل واعقد وهكذا تصنع العمل الى الماهاتر
لرفع علم ذلك والسلام ومن بعد هذا المعنى في هذا الداعي الى الاستمرار في الما من في الشرائع
يصنعوا ذهبا ابيض الذهب او يصنعوا الفضة خالصا من الذهب او من الفضة للعرش
وذلك ان الكير البياض في الور الاول من التحييف فيبقى شمسك الحكماء لا يصنع الفضة
لكذلك الا في القصود وهو في حوضه حل وادخل عليه اسار اكبر اسودا في حوضه ايضا تصد الحاقية
وهي حوض الحكماء ايضا والاهاتر له اجزاء حوضه وكذلك المشتى الطاهر حوضه في هذا
سماها الزمان جابر القندله فانه في حوضه ان لا يكون حوضه الا من حوضه

من تولد في الدنيا على يد الله الحكيم في كتاب التحييف فاسر الى ترتيب العمل في
الاول من التحييف وهو ان تخرج شمسك ورويت ان تكثر من خريف في تدبير طويل حتى تبيض الكير
البياض وادخل عليه شمسك في العمل ولا تكثر من الماء الا في يكون الكير في هذا الترتيب
منزلة المسد الجديد فانه في حوضه عمل واعقد مثل القوم فان شئت اخضرت
وان شئت ازيد في حوضه بعد العقد منزلة المسد الجديد والاربع الصايط
ادخل عليه الاكليل والماء الى باورنه المتقدم وحل واعقد الى

الوجه الثاني من تحييف الكير طارة هو ان تدبر اسرب اليه وتقطعه عليه من الماء الى فانه يصعد من حوضه اسود ويدين بياضا ساطعا وحل التي عليه من الكير طارة من سده فانه ينقلب ذهبا ابريرا ليس له نظير فينا على الجوهرة التسديف الحاقية وهذه الحاقية هي من اسرب ولا تعلق في حوضه من الاحياء وهكذا كبر الحكماء اجزاء اسرب الحاقية القاس مقام المسد الجديد وادخل عليه الماء الى الاكليل والنفس والوزن المتقدم وحل واعقد وهكذا تصنع العمل الى الماهاتر لرفع علم ذلك والسلام ومن بعد هذا المعنى في هذا الداعي الى الاستمرار في الما من في الشرائع يصنعوا ذهبا ابيض الذهب او يصنعوا الفضة خالصا من الذهب او من الفضة للعرش وذلك ان الكير البياض في الور الاول من التحييف فيبقى شمسك الحكماء لا يصنع الفضة لذلك الا في القصود وهو في حوضه حل وادخل عليه اسار اكبر اسودا في حوضه ايضا تصد الحاقية وهي حوض الحكماء ايضا والاهاتر له اجزاء حوضه وكذلك المشتى الطاهر حوضه في هذا سماها الزمان جابر القندله فانه في حوضه ان لا يكون حوضه الا من حوضه

يخرج ذروا ايضا واما بانماوان سلك بطريق القوم في التصعيد واخرجت عنده و
 فتورج معك ايضا فاعلم ذلك وقول عليه فانك قد كذا لك من حلا الواب
 له وترتق المقصود ومقدار القوي الداخل والخارج ويحيا بالانما في الصلوات
 عاجها من هرب الامثال وتحقيق الاعمال والله تعالى يقول الحق وهو يهدي السبيل
 ونعم الوكيل **الفصل الخامس من الباب الاول من القسم الاول من الجزء الرابع في تحريك**
 التحريك قبل البان يمكن لا فائدة فيه فان يخرج بماء الدغلي ودهن الشبم ودهن الفار و
 النوم ولبان الصل الحصل وكذلك في الزيت ويمكن تحريكه غليظا او مديرا بالمياه الحارة
 العجوة الصاغية وهي معلومة واحسن ما في تحريكه ان يستخرج منه صبغة بغير الصنع
 على انفراد ثم يجمع على انفراد فان خرج الصنع ودر على انفراده عياد الاملاط الحولة
 والجلود وما يشبه ذلك الا ان يدر على الاملاط وصعد الثقل او اذيب واستخلص منه
 ارضية الجو القيس ودر بعد ذلك بالمياه الرطبة الملتصقة لان نقيب جوهر النقي
 اعيد على الصنع المذوق فانه يخرج الحمة الشاططة المشرقة وهو الملك الموقر صاحب الحاتم
 وهذا الكبريت الاحمر الموصوف واحسن مما في الكبريت اذا وصل الى هذه الدرجة استحق
 ان يوصف بكنية الحكما والاشارة فان ذلك ورايت لهذا العلم شالا في الترافت
فلا يسطط اليك في سائر الاسكندرية قال في حديد الكبريت الاسفر المنقى من الاثر
 والحصى رطل ينقى ناعما ويطبخ بماء الصابون في اناء سائر لسته جدا وكلما احمر الماء يرفع
 وحده لما حتى يخرج منه ويغلى ان يترقى به في الطبخ حتى لا يمتزج جوهر الكبريت
 ولا يخرج من مكانته في السطح **فلا يسطط** بل كما كان الرقيق اشك كان الى السلافة
 اقرب فان هذا موضع الاول فادخل الصنع في ماء الصابون وحده وبقى جوهر
 العقب وحده صفت المياه وقطرت حتى يخرج الماء بأسرها وبقى الصنع وحده
 فوجد ويطبخ بماء ساج من خارج المصنع لئلا يمتزج بالرقيق الشديد حتى تنكس
 وادخل في صفة الحاملا لاسودها بل يصير لها في رطل ثم نوجد الدغلي في الاثر

من نقل

من نقل العقب فصعد من الزاج والماء والربو حتى بنا رسته جدا كما ذكرنا حتى
 ابيض طاهرا فاعلم انك قد كذا لك من حلا الواب **الفصل السادس من الباب الاول من القسم**
الاول من الجزء الرابع في تحريك وقدره اقل الاستاد جابر بن حريز قال انما الرائق
 من الاملاط اذا روي بدهن القرمز وقدره اقل الاستاد جابر بن حريز قال انما الرائق
 بماء الشبم القلبي ينقى حتى يبيض ثم يترقى حتى يصبى رطل الزاج ويدور ويغلى وقال
 انما الشبم القلبي الذي اشترى اليه اوله الدغلي ينقى رطل اللبن الحليب اذا غلي وادخل
 فانك قد كذا لك من حلا الواب **الفصل السابع من الباب الاول من القسم الاول من الجزء الرابع في تحريك**
 الاملاط فانهم **واعلم** ان الله تعالى يقول في المظفر الشايب يقيم العقب وحده وصفه
عمله ان نوجد لكل رطل من الدهن المصنوع شيئا من صبغة واحدة وشقال نظرون
 وشقال زبد البحر وجمع ذلك بيباض البضنة واتركه ثلاثا ليلته التي ذلك على ان
 واحده على راسه في بخير واضربه بعود عريض الراس ولا تقرب من ذلك حتى
 يخرج خيلا قليلا ثم اتركه حتى يبرد واتقنه بعود عريض الراس على النار حتى يخرج
 فانزله ورتبه وات ايدا دائما فترى به فضل ذلك حتى يصير رطل الزبد ياتحاقه
 الدهن المبيض ورماسه كثيرة وعسى ان يترقى على كل من هذه صبغة الزبدان
 المذكورة او اقل ذلك ياتحاق بصبغتين وشقالين نظرون وشقال زبد البحر والياف
 من العسل واحد الى ان يترقى بياضه **واعلم** ان الذي وصل اليه العلامة فترى به
 ذلك فانك قد كذا لك من حلا الواب **واعلم** ان الذي وصل اليه العلامة فترى به
 الدهن ويصير رطله حتى يترقى بل يترقى صالحا ليجم الاملاط كلها **واعلم** ان الدهن
 اذا قشر من شل زبد من رطله ثلاث مرات لئلا يتغير النار وادخله عشر مرات صا
 ساء ليس على شئ ويهلكه وهو نافذ اصباغا ذكره الرازي وغيره **وقال جابر**
 في كتاب الكيفية اذا بليت الكبريت غايه البياض انبت ولم يدر من ولم يسود

في الدهن المبيض

النفثه نالت ان اسكتته الدهن المظفر جدا وكثير من قوت الكبريت وانما روي بدهن القرمز
 السبك واقلب القناس فصبه خالصه فانهم **واعلم** ان الدهن لا يقدر الا بالزبد
فلا يسطط في سائر الاسكندرية قال في حديد الكبريت الاسفر المنقى من الاثر
 تشويخه ثم اسحق بماء القلبي الخفيف ثم اعاد عليه الماء العذب ثم كثر في الماء الخفيف حتى
 قد حلت فيه التوراد وعلقت القلي واستحق لاسحق فيه دس مرة واحدة ثم اخبر بالتميز مرة
 وبا لعل له في اقله الاملاط والحال وافعل بذلك ثمانية يوما فان يخرج منه سبك اكبر
 استعمله في رطل من حله في طنجرة من القلبي من الرقيق واحده على من تلقا فيه
وقال ايضا في كتاب المذكور فوجد خرفه عشر ارجل وملا ان راق وعلقت من كل واحد
 رطل وصفت وشب مرقط رطل من الحصى في الحبل ينقى الكبريت ثلاثا رطلان هذا الحبل
 واشوه في التوراد ليرى رخصته ثم حده ايضا واسحقه والحقير الحبل وحده او بالماء الخفيف
 واكن الحبل على القلي واعلمه غليظا ثلثه فانه التوراد كل رطله فاصفها بمرحاضه وان
 عليه العمل نصيب عليه من الحبل الاول والثاني يخرج كالزبد اعلمه القلبي كذلك حتى يصفو
 في يوتن ثلاثين يوما الى ان يبين ثم اخبره بالتميز طنجرة او ثلاثة فترى يخرج نقي من اوساخه
 واعلمه بالماء حتى ينقى ثم اخبره بالتميز ايضا فادخله في الحبل المصنوع بالتميز
 ثم بطي الحبل الاول فنقل برز ذلك حتى يخرج اوساخه ولا يترك له سوادا واد الصاغة
 وهي النار الحبل في السبع وهذا في راسه وهو المقصود منه ورايت جابر بن حريز
 السخاية في راسه التاسع والثلاثين يقول وجها ظريفا في تدوير الكبريت تنالها في الحبل
 رطلان الكبريت الاسفر المصعد سبعه واحده خشخه على الصلاية بماء الصابون
 الحلول يوما الى اليل ثم تركته لليل حتى جفت فلما جفت عذرت الحبل من حله
 نا اسكتت وذلك ان حله حديثا ثم صبب عليه ماء القلي والتوراد وهو ماء الصابون
 بترت بالماء الاول مائة باربع اصابع والكبريت طينته سائر لسته التي في الكبريت
 ما يعلو اقل من عشرين اصبع ثم تركه حتى يبرد ونزل من الماء واشقت الماء بالقطر عشر

في الدهن المبيض

في الدهن المبيض

اولا فاما ان لا يترك من قوت الكبريت وانما روي بدهن القرمز ذلك من قوت الكبريت
 شئ من الكبريت في الماء المظفر لان النار اذا غليت انما روي بدهن القرمز
 ضلعا فلما انقضى انقضى بصبغة بالماء والماء لان نقي من الدهن الذي فيه
 وجف من رطوبته ودر شئ من طاهر خارج صبغت ثم ما جفت انقضى على الحبل
 والطير بماء الصابون الاول العجول من القلي والقوة الى ان يترقى به كمثل الصورة
 الاولى ثم تركه في هذا واعلم على العمل الذي وصفته دائما عاك ذلك سبع
 مرات خرجت كبريت فصبته صبغة بالماء والماء لان نقي من الدهن الذي فيه
 ثلاث ما يترقى وسرها ودرت فترى بها راسها وصفتها على الحبل واحده على من
 البياض وطرحه عند عشر درهم فوشادرا سميحا حتى لا يبرد ومنه راسها
 داما حتى يبرد وتركه حتى هدى وتلث الزبد يوقد حتى اذا احلته في حلة
 برقي بنار محترق ما يدرى قطرها في غايه الصفا والملاين تركه حتى يرد ثم اخذ
 الكبريت الاول فصبته في هاون زجاج وصبب عليه ثلثان لان من ياتحاق البين
 شيئا قليلا صبغه حتى اخبره ان يردت عليه من الماء قليلا حتى ترسب
 من ياتحاق البين سبع مرات وانما ذلك اسحقه دائما التي حقه في رطله
 اتركه شرب شل زبد من رطله ثلاث مرات لئلا يتغير النار وادخله عشر مرات صا
 سبع مرات فادخله عليها ثم كثر الحصى في رطله من السفل واودق عليها
 لسته اربعة عشر يوما تجد في اربع عشرة يوما رقة بياضا كاهس كبريت لسته في
 بياضها طرحت مفادها على ما كان درهم من القلي والتوراد وادق عليها فاصفها
 خاصة لا تترك في بياضها وطرح بها في الراس وهو وجها لعمال **والقول** ان الذي
 الما برية في هذا المعنى وفي غيره مبيد لا فائدة التاخر لكن يحتاج الى حيل وشقال على
 كل واحد منها فانه يعمل على طول الكلام ونقد العيب واجره صعب الطريق وطول الدقة

في الدهن المبيض

قال اظهر لي صفة النيس من العروس طلع الماء العرقي في قبة حمراء فوجبت صفراء (١٦)

[illegible][illegible]

Handwritten Arabic script at the bottom of the page, likely a continuation from the previous page or a separate entry. The text is written in a cursive style and includes words such as "وَمِنْهُمْ" (And among them) and "الَّذِينَ" (Those who).

[illegible]

التهم

[illegible]

کفّاء

في الخبر النبائي

2017

عن شئث ٢٢
المختار

εχ.

في يوم الوعد

منقول

في طريق العدل

والزجاج ۲

[illegible]

لطیفہ

[illegible]

واشكر السيِّدَ إِذَا ضَعُكَ ۝

وارفع الرئق الصاعد عظامي
الترداد ٣

مجلس

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين الطيبين الطراز
المعظمين المعجزين المعجزة
الجليلة الجليلة الجلاله

الفصل
اعلم

تمام العلقة عشرة شايين الفضة واربعة اعم الغمها بالريق حتى يقدر يسقي في يومين
ثم يمسح صحناً خالصاً بالسكر الجال متواليات بالماء العذب حتى يقدر بالريق 6 و كانت
فموجودا و كان بردة فكل يوم ردة رقيقة فاذ انتهى غسلها غسلها بالسكر الجال
فانزلها على شاي قافل من الازهر الحمر المشمش و اوارها ثم اخطها فيه جيداً و اعطى الماء
العذب كاتول ابل سبعة احوال فاذ انقضى السبعة احوال على هذا المثال جعل يعلو
في الالان من تحار من غير غيب في غير البذر و جعل على البذر غطاء من قش لكونه على
الاناء فانهم ما وصف لك و قد ذكرت لك مثله و الاوصاف القليلة في وصف
الأكبر الخيط و حررت ذلك حرز و ركبت على ما كان القصير يكون ارتفاعه
احصائه ثم قد غمدت بالزلف المذابة المذابة اربع ساعات ثم ارتكبت و ردت
و انزعها عنها و ردة الصاع على الاضربة و ردت من تلك الاضربة الحرة الذهب
شاي قافل اخطها جيداً و اعطى جيداً بالماء العذب و ادم المقيس سبعة احوال
بالنهار و اركب بالليل فاذ انتهت الاحوال اجعلها في اناء النخار الموصوف و ركبها
غطاءها و اوقد تحتها بالزلف اربع ساعات و ارتكبت و ردت الصاع على
الاضربة القصيرة الحرة من عشرة شاي قافل من تلك الاضربة الحرة و اعطى
كاتول من الماء العذب سبعة احوال ثم ردها للقصير كالزلف ثم بعد هذا التبريد
يدخل في عشرة شاي قافل الفضة سبعون مثقالاً من تلك الاضربة الحرة في سبع وضعها
6 و الاستوعب ذلك على هذا الترتيب فاستمع ثلاث احوال بالزلف القصير المذكور
الآن المذكور الترتيب المذكور ثم ردة الصاع على الاضربة و قيد التحق و لا يزال الصعود
بهذا الترتيب و التبريد سبع وضعها ثمانية في احوال و عشرين مثقالاً فاذ انتهى
يقعد لك صان من ردها في قفص صال من يد و ينطق و هو يلو الفضة اربعة احوال

عظام العمل

تمام العمل

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

نقد شوره عقب
نقد شوره عقب

في الفقه

في تصنيف

فان اردت ان تعلم من جملة الانواع التي كانت في هذا في الاول وطول على وجه هذه الانواع
هذه صفة الاحجار وهو جزيئات العقيق الذي استخرج منه حجر القوام واستخرج هذا
التحفة واما صفة الاحجار فانه في هذه الصفة صورة الشجر في صفة مناه
ما استخرج منه من الجوهر وحلته سيرا يدور على جميع الحجار فيكونها تسمى
وما اقول ولا تكن بهجول وهو النفس الموقدة والاحجار لاظهار التأويل فاذا اردت
المعمل فانه الرصاص الرصاص في جزيئات ومن الرصاص الاسود المصنوع في
ومن الذهب جزيئات ومن الفاس جزيئات ثم اسبك ليح اعده الماداة ثم اوجعها
الرصاص الرصاص في معدن يبرود صمغ من حلة صيرة لا يخرج من النار فاذا وقع عليها
مقدار ما يدوب فان الحصى على الرصاص فاذا رجع كذلك فاق عليه مثل الحصى
بما تم انك تجد فاذا اجده فارجع رصاصا رصاصا كما لا الذي صنع منه يكون النقة
اذ تولى على النار فاذا رجع فيه تلك الاوزان المحلقة فخذ من جزيئات ومن الفاس
جزيئات ومن الفاس جزيئات ومن الرصاص جزيئات واصل على الترتيب الاول ما تاتى
هذه صفة شيف الشيف الذي هو اصل التصفية فاذا اردت ان تزد هذا الرصاص
للنقة والذهب فخذ من غارة الذهب فخذ من هذا الرصاص الرصاص في جزيئات ومن الرصاص
المعدن جزيئات ثم اسبك ليح صمغ من حلة صيرة لا يخرج من النار فاذا وقع عليها
مقدار ما يدوب فان الحصى على الرصاص فاذا رجع كذلك فاق عليه مثل الحصى
بما تم انك تجد فاذا اجده فارجع رصاصا رصاصا كما لا الذي صنع منه يكون النقة
اذ تولى على النار فاذا رجع فيه تلك الاوزان المحلقة فخذ من جزيئات ومن الفاس
جزيئات ومن الفاس جزيئات ومن الرصاص جزيئات واصل على الترتيب الاول ما تاتى
هذه صفة شيف الشيف الذي هو اصل التصفية فاذا اردت ان تزد هذا الرصاص
للنقة والذهب فخذ من غارة الذهب فخذ من هذا الرصاص الرصاص في جزيئات ومن الرصاص
المعدن جزيئات ثم اسبك ليح صمغ من حلة صيرة لا يخرج من النار فاذا وقع عليها
مقدار ما يدوب فان الحصى على الرصاص فاذا رجع كذلك فاق عليه مثل الحصى
بما تم انك تجد فاذا اجده فارجع رصاصا رصاصا كما لا الذي صنع منه يكون النقة
اذ تولى على النار فاذا رجع فيه تلك الاوزان المحلقة فخذ من جزيئات ومن الفاس
جزيئات ومن الفاس جزيئات ومن الرصاص جزيئات واصل على الترتيب الاول ما تاتى

نقد

نقد شوره عقب
نقد شوره عقب

نقد شوره عقب
نقد شوره عقب

نقد شوره عقب
نقد شوره عقب

نقد شوره عقب
نقد شوره عقب

by: Rania Jabali Abbas

2	4	1
FA	A	4

S	1	2	3
4	5	6	7
8	9	10	11

K	G	P	A
A		G	K
G	K	A	P
P	A	K	

S	11	W
R	V	A
	Y	

	V	2
9	0	1
12	12	1

4

4		7
4	2	6
1	1	9

5		u
12	6	9
10	4	1

طریقہ شریعت منہج

[illegible]

Σ 32

